

را با سلام حمزه و عمر و هجرت صحابه بجهت و نشو اسلام در قبال نائره حدود و ادوات ایشان
 بلند شد و در مقام قتل و اہلاک آنحضرت ایستادند ولیکن چون آنحضرت در حمایت و کفالت
 ابوطالب بود نتوانستند اظهار تعرض و تطاول کردارند مگر موضع الحاجة اکنون حماتہ رواة طغوانہ
 بعینیک نزد یک دو برین انصاف بلااعتساف بنگردند کہ بعد اسلام حضرت فاروق چه اثر داشت
 و چه عزت در دین پنجم رسالت ترقی گرفت کہ نائره حدود و ادوات کفار چنان بلند شد کہ در مقام
 قتل و اہلاک پیغمبر ایستادند و منطفی نشد ولیکن آنحضرت در حمایت و کفالت ابوطالب
 بود انہما تعرض و تطاول نتوانستند کہ در حال در ضرورت ابطال حسبیت فاروقی باقیقیہ باقی
 مانده کہ بعد اعتراف محدث ماہر و ہلوی چیزے گویم ازین مقام حسبیت ابوطالب ظالم است
 یا ابن الخطاب فاعبر و ایا اولی الاباب معلوم است کہ ابوطالب پدر عالیقدر حیدر صفدر می
 باشند کہ در وقت او بیع شدت فاروقی کارے نمیکرد اگر نزول این آیه را در آن احیان فرض
 تمام معنی آن حسبک اللہ و ابوطالب من المؤمنین سے باشد این ہم بوجہ اتحاد اصلیت ابوطالب
 و فرعیات جناب امیر منجرب لولایتی است نہ مفید بحق ابن الخطاب حالانکہ سیاق ما قبل و در ویات
 رواة اہل منجرب نزول آیه در بدر نشان حیدر صفدر است آری امیر حمزہ عم خیر البریہ حمایت اسلام
 در آن ایام بواجبی میفرمود چنانچہ صاحب مدارج النبوة وغیرہ فی غیرہ نقل کرده اند کہ امیر حمزہ
 بجز یافتن تا قوی و دشنام دہی ابو جہل منجیب را راستہ کمان برس بوجہل زد و بیچ باک از
 جماعت کفار و شورش فرستد تا بکار بخاطر نیاید و بخلاف فاروق اعظم کہ حمایت پیغمبر میفرمود
 صاحبش از دست این ریحہ پیاداش دعوت اسلام در مکہ بضریب شدید فلانگز کردید و اشدت

فاروقی آن قدی بدتہ شکرین را خلاصی ندیند و حمایت کارے نکشاد عجیب است از حاتم بنی ہاشم
 ایہ محتوی الحاتمہ در شان ابوطالب و حمزہ بنی ہاشم بایند و آیات امیر المؤمنین را بحق آن کسی کہ نصرت
 صاحبش ہم نغرمود و بلا اتیان احتجاج نصرت و سے در اسلام حدیثاً و قدیماً بحال تبخیر و افتخار متفق
 سے نمایند اما استحقاق خلافت جناب میرزا آریستد لیساق اتحاد حسیت رب العزیز و شاہد
 در نصرت حضرت رسالت است و در آیه ایڈک بنصرہ و بالمؤمنین مراد از مؤمنین ذات
 خاص سید الوصیین است کما مضی فی الصدر و این ہمیت در حسیت و در تائید نصرت
 در ہر دو آیه بوجہ عالی و تالی بلا فصل است چہ حسیت و نصرت او تم چنانکہ من حببت العلو بلا
 است چہ حسیت نصرت علی ابن ابی طالب من جہۃ اللہ نو بلا فصل ظاہر ہے شود پس ہر کہ در نصرت
 پیغمبر اینچنین نسبت وارو کہ علو او تلوا ہمقرین نصرت خداوندی باشد حق خلافتش بلا فصل
 لا محالہ متحقق سے شود و الآن بعد این تحقیق سدید بعنوان توفیق جدید میگویم کہ قولہ من اتبعک
 و روئے آری ہم وارد شدہ است تطبیق مصداق و تدقیق اطلاق بدین نہج است قال اللہ
 و اندر عشیرتک الاقرہین و انخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین فان
 فقل انی ہر مما تعلمون یعنی ہم کن قبیلہ نزدیک خود را دست کن بازو سے خود
 را بر اسے آنکہ پیروی تو کرد از موسسان پس اگر عصیان تو کند بگو کہ بدستیکہ من پیزارم از
 انچہ شما عمل سے کنید و خفض جناح از رسول خدا باعتبار معنی لغوی و اصطلاحی بحق علی مرتضی
 دون غیرہ من اصحابہ ثابت بالتحقیق شدہ پس مصداق من اتبعک توفیقاً و تطبیقاً بالآیات
 و علو واقعات جناب میر سے باشد چہ بمعنی اصطلاحی آنکہ آریہ در انداز و تیزبیر اولاد عبد

وارد شدن است که آنحضرت تمیز طبعی مثل نبی علیه السلام را جمع فرموده تا سه روز اطعام نمود و پیشانی
گفت یا نبی عبد المطلب انی انا التنیر الیک من الله عز وجل الشیر لیا یجوبہ احد ختیکم بالنیاء
والآخرة الی ان قال من یواخینہ ویواؤرنی ویکویوننی ووصیہ وخیفۃ الی ان انا حکت
القوم واعدواک ثلاثا کما کذلک بیکت القوم ویقول علی انا فقام القوم وھم
یقولون کلابی طالب اطع انہک فقد امہ علیک هذا ما رواہ الثعلبی فی تفسیرہ
و در سند امام حسن مجتبیٰ مذکور است لما نزل وانذرت شیرتک الاقر بین جمع النبی
من اھل بیۃ فاجتمعوا ثلاثین فاکلوا وشربوا ثلاثا ثم قال لھم من یشمن علی نبی
ومواعیدی ویكون خلیفتی ویكون فی الجنة فقال علی انا و در تاریخ طبری مذکور است
کہ مردی بامیر المومنین عرض نمود کہ چونہ وارث پیغمبر شدی و عباس عم رسول خدا
نگریدہ در اثنا سے جواب فرمود کہ رسول خدا صلعم نبی عبد المطلب را در کہ جمع نمود و
اطعام فرمود پس زان گفت یا نبی عبد المطلب الی کعبت الیک خاصۃ و الی الناس
عامۃ فایکم یا یعنی علی ان یكون اخی و صاحبی و وارثی مگر احدی برخواست پس من
برخاستم حالانکہ من در سن اصفی قوم بودم رسول خدا فرمود شین حتی کہ آنحضرت دعوت طعام
و اسلام تا سه روز بجا آورد و ہر بار من سے ایستادم و قبول می کردم و ہر مرتبہ حکم نبوی برآ
سکوت من صادر سے شد تا آنکہ آخر مرتبہ آنحضرت دست حق پرست بردست من زد
از نیویجہ من وارث رسول شدم و عباس وارث نگریدہ اتنے بلخص الحدیث پس خفض
جناب بحکم آیہ و اخفیض خبا حکک لمن استجک بر طبق اختیار کردن دعوت پیغمبر و سکوت

دیگران بحق علی بن ابی طالب ثابت میشود در صورت تبخیر فرمودن بلفظ من اتبعك مخصوص بانحضرت سے باشد و از اینجا است که علامه زنجشیری در تفسیر این آیه گفته که مراد من المؤمنین عشیره پیغمبر اند یعنی هم کن قبیلہ خود را پس اگر تابع و مطیع تو شوند پس خفض جناح خود بر او و سے بکن هذا المخفض ما قال والمعنى من المؤمنین من عشیرتک فان اتبعوک و اطاعوک فاحفض لهم جناحک و قال قبلها المناق و الفاسق لا تحفض لهم الجناح چونکہ در نیوقت غیر جناب امیر دعوت اسلام و وزیر خیر الامم قبول نکرد پس جناب و مراد مخصوص من اتبعك من عشیرتک است و بعد از آن از غیر عشیره نبوی هر که ایمان آورد این شرف ندیر یافت **عکم خفض جناح بر او** مؤمنین عشیره حضرت نبوی است کما صح به از زنجشیری و بعد از آن این خصوصیت رفیق و مودت آنحضرت بشاه ولایت از حدیث طبر و از حدیث منزلت مثل ضیاء شمس در نصف النهار است و مدار است سید کائنات با شیخین از استبرار ابی بکر از تبلیغ سوره براره و از غضب حضرت نبوی بر عمر حین قراة تورات همچو روشنی قمر در شب و چو اشکار است اما بمعنی لغوی که انخار گفت است از واقعه کربلا صائم یوم قح که معطله زاد الله شرفا بمیان آمد و لقد ما احسن ما قال سے علی بردوش احمد چشم بد و در بیان شد معنی نور علی نور - و این چنین اتفاق انخار گفت بر او صحابه و شیخین و نقیضه نیز باین کسان مصداق من اتبعك منی باشند باطله از مفاد کتب شرح تعظیم تابع مقصود است نواه بمنه لغوی باشد یا اصطلاحی و بهر دو وجه اختصاص بجناب ولایتیاب واضح در این گروید - **سے** گرچه صحبت بطول انجامید - **په** خاطر م بس نکرده است هنوز -

آن بنیج آخر معاد اتباع ثابت مینامد قال نوح فمن اتبعني فإنه مني وقال الله مقوله عن علي
 فمن اتبعني فإنه مني نزلین کلام هدایت انجام انبیاء کرام استنبط شده که تابع ازان متبوع میگردد
 و اینجاست قول حضرت یوسف و اتبعت مله ابا ئی پس شخص سے باید فرمود که کلام بوده است
 که رسول خدا اور از من فرموده کلام است که از من نفعی کرده است حدیث علی منی و
 انما نفعه باتفاق نخستین ماثور است محتاج سند اسناد نیست و ابوبکر عتیق مروی است
 که رسول خدا صلعم در قصبه یسبع بعض سوره بر آه اورا نفعی از خود مفهوم کلام فرموده است کما یاتی
 بیانہ و الباقی سیاتی۔

و از جمله استحقاق خلافت اصباح المؤمنین و میسوب لدین قوله تع و ان تظاهرا
 علیه فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین و الملائکه تبعه ذلك ظهیر
 یعنی اگر عایشه و حفصه افشاء راز بنی کردند پس بدرستی که او نعم و جبرئیل و صالح المؤمنین
 ولی و ناصر پیغمبر اند و ملائکه بعد از آن ناصران میباشند ابو نعیم اصفهانی و امام ثعلبی و امام ابو یوسف
 یعقوب بن سفیان النسوی صاحب بیروان طلح صاحب مطالب السؤل و کلینی و مجاهد
 ابو صلح مغربی و سدی بسند ابن عباس و اسما بنت عمیس علی بن ابی طالب عن ابی بنی
 روایت کرده اند قال صلعم صلح المؤمنین علی بن ابی طالب و عبارت روایت که علامه
 کمال الدین محمد بن طلح بسند امام ابو اسحاق ثعلبی از اسما بنت عمیس آورد چنین است قایت
 لما نزل قوله تع و ان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و جبرئیل و صالح المؤمنین
 الا سمعت رسول خدا يقول صلح المؤمنین علی بن ابی طالب صاحب صواعق محرقه روایت طبرانی بن مرو

انما بن عباس آورده که مراد از صالح المومنین حضرات شخص کمالین هستند که معاونت و یاری
 آنحضرت بر معاونت فرزندان خود یعنی عائشه و حفصه اختیار کردند که ایشان را منع و برطرف نمودند
 و مجاهد گفته که صالح المومنین علی مرتضی است البته بعضی کلامه در پنجانیر صورت معارضنت
 در روایات عارض شون لکن البیاق قران رجوع بینمایم اولاً و لکن اگر بگویند شخص میفرمود صالح
 المومنین وارد شدی حال آنکه بفرود واحد صالح المومنین است و اگر گویند که در آیه فمن دیکما یا مویس
 نیز خطاب بموسی و هارون بلفظ واحد است میگویم که این قیاس مع الفارق است از بیاق
 قران خطاب لواحد بلفظ الجمع تعظیماً للمخاطب و تکریماً لله تعالی و راست کما قال یا ایها الرسل
 ای خیرا الرسل کلا و امن الطیبات و این خطاب در اضممار ضمایر و صیغ بیشتر است و
 خطاب الاثنین بلفظ الواحد یا خطاب الجمع بلفظ واحد مفرد فی المعنی بران خطاب لواحد بلفظ
 الجمع هرگز قیاس کردن جائز نیست و در آیه استمد له معترض خطاب بالنداء واقع است که در تمشیل
 نمی نمود بلکه حقیقه تورین آیه خطاب بفرود واحد منادی است و ایشان مستفسر عنهما فی الدین
 می باشند چنانکه گویند ما دینکم یا زیدای ما دین قومک یا زید پس درین آیه استفسار از دین
 موسی و هارون است و خطاب بموسی است و علامه زنجشکی در تفسیر آیه میفرماید ان هارون
 لما کان بافصح لساناً من موسی نكب فرعون عن خطابه حذراً من لسانه یعنی حضرت
 هارون چونکه طلیق اللسان و افصح البیان بود فرعون بخوف طلاقت لسانی و فصاحت بیانی
 در اعراض نمود ازین افاده ظاهر است که خطاب بواحد بودن باثنین بجهت خطاب
 باثنین بلفظ واحد غیر متعطل و از بیاق قران خارج است و لفظ صالح المومنین از قبیل

و صیغ تشبیه و جمع نیست بلکه از اقسام و صفت است و در توصیف وارد نشده است که ائمه
 صالح و کتما طالح تا آنکه تمثیل بمانند نهد و درستی شود و قیاس از آنها بر جمع بواحد یا خطاب
 واحد و جمع بر و صفت و صفت بجمع وجه جائز نمی شود بنا بر علیه اطلاق صلح المؤمنین بر شیعیان
 خلاف سیاق تنزیل است و همین در توضیح مطلوب است تا نیا بر آن توفیق بدو آید که می
 اشارت مینماید که مفاد صالحیت از آنها هویدا خواهد گردید قال الله تعالی ان الارض برزخها
 عباده الصالحون و قال فی ابراهیم فاجتباها ربّه فجعله من الصالحین این آیات ظاهر
 می شود که در ائمه ازین من جانب الله حق بندگان صالحان است و صالحیت بلا حیل
 حاصل حقیقی مرتب نمی شود و تکلیف با اعمال صالحان این صالحیت مستقر نیست چه تکلیف
 و در حال عمل صالح و در زمان صدور رسایات طالح است و بر آن صلح المؤمنین صفت ^{حکمت}
 مستمره است و در نه مجال انفکاک صالح نمیتوان گفت حال آنکه او نعم بر آن است و صلح
 المؤمنین گفته پس این صفت مستلزم عصمت است و همین سبب در جعل حاصل حقیقی در آمد
 و اینجاست که او نعم انبیا را بلفظ صالحین فرموده است نه عامه مؤمنین را که قال فی ابراهیم
 و انه فی الاخرین من الصالحین و قال فی لوط و اذ خلناک فی رحمتنا انه من الصالحین
 و در حق معاشر انبیا اسحاق و یعقوب و نوح و داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون
 و زکریا و عیسی و الیاس در سوره العام فرموده است کل من الصالحین و قال مقوله
 عن یوسف و الحقین الصالحین و دعا ابراهیم ربّه فقال رب هب لی حکماً و الحقنی بالصالحین
 و بهذا دعا سلیمان فقال الله مخاطباً براهیم و شترناه باسحاق نبیا من الصالحین و

این بشارت که اسحاق پیغمبر از صالحین فرزند او خواهد شد منجر است که این صفت صالحیت مخصوصه ستمره است بر آن بپار ورنه در مقام بلح صالحیت مستحذره که گاه باشد و گاه نه باشد در بشارت متوازی انصاف به نبوت نمی فرود تا آنکه بعد از استقرار نبوت یا با التزام نبوت با انصاف متصف سازند مگر آنکه مفادش عصمت و طهارت است زیرا که نمیگویند در مقام بلح هو البنی من الاکلین او من الشاربین که خلاف مقتضای مقام است و در اینجا که محل بشارت باب هدیه است عموم صالحیت در صفت آوردن لا محاله منافی است و چونکه عامه مؤمنین بصفت مذکوره در کتاب بعد باین صفت ستمره متصف گردیدند فلا جریم مفادش ^{عصمت} است و صحابه حضرات لایستاقان اقلونی و ان لی شیطانا و معروف کل الناس افقه من عمر حتی المحدثات فی الحال کجا صالحیت این صالحیت ستمره می داشتند که مخاطب صالح المؤمنین گردیدند اما استحقاق خلافت ازین خطاب بعد تحقیق انصاف این صفت مخصوصه ستمره محتاج بیان نیست و درین خطاب عالم کتاب تلویح بلیغ بعنوان فصیح است که او قدم در عاشر انبیاء از قوم خود پیغمبر می رسد صالح علی نبینا و علی ابی الم سبوت فرمود که صالح المرسلین شد با اعتبار ستمره و در امت مرحومه آنحضرت صلوات الله علی بن ابی طالب صالح المؤمنین است بلحاظ معنی بلکه سابقا گذشت که بشارت مفهوم آیه و الی ثمود انا هم صالحی حضرت صالح در قوم خود باین ستمره نامور بودند و خطاب میر در عامه و خاصه مؤمنین باین صفت صالحیت ممتاز شده اند و در اینجا نکته بس شریفی آنست که مفهوم مؤمن عام است ستمره و امت در آن شامل است قوله ثم آمن الرسولی شاید مدعا است پس جناب میر صالح المرسلین بالمعنی هستند

بر امر رسالت پیچ مزوی لکن میخواهم از شما که باعترت و ذریت من مودت نمایند درین آیه
قبل اتیان مرام تفسیر بعضی کلام بصورت مقام من تمام لفظ قل بنا بر تفسیر اکابر
مفسرین مفید و جویست و بر طبق اصول صیغه امر حقیقه براس واجب من آید بنا علی وجه
مودت حضرت رسالت بنفس آیت مثل دیگر تکالیف شرعیه ثابت شد و ضمیر بلفظ
کم در قول لا اسئلكم براب جمع حاضر است که تمام است عموماً و جمله حاضرین عهد نبوت خصوصاً
مخاطب بن تکلیف من باشد زیرا که لفظ من موصوع که براس خطاب حاضرین بود و بعضی اصحاب
بصیغه مفید شمول متاخرین است و بعقیدت بعضی شمول غایبین من جهت الحکم است
نه من جهت تناول اللفظ بآیه نوعی که شمول جمیع است سلف و خلف در خطاب من
جهت عموم متفق علیه لسان سلام است و حرف لا والا که درین آیه وارد است با فاعله است
متصل مودتی معنی حصر حقیقه است و ازان تکلیف مودت باجر رسالت بالاصالة متصو
پس این غایت اتمام در باب مودت ذریت رسالت مرتبت دیدنی است که او تعریف
عمیم بر تبلیغ رسالت سید عالمین مودت قرنی را قرار داده است لهذا غایت این غایت
اتمام هم می خواهد که امر عظیم باشد و آن سبب تمام حجت و ورود مغفرت و رحمة علی العباد
است و موجب تکمیل دین رسول مجاد کما یاتی بیانه مقصود از مودت اطاعت و اتباع
کردن است ز محبت لسانی یا بدعوی مودت میل کردن بدشمنان ایمانی و مراد از قرنی
ذریت و آل محمد است سباق آیه و آت ذالقرنی حقه و بنا بر تفسیریکه در متون اخبار بسیار
و احادیث بے شمار وارد شد و بر طبق اعتراف مفسرین کبار بر صحت مرویات بمعنی حضرت

رسول مختار است چنانچه علامه زنجانی و صاحب شواهد التنزیل و قاضی بیضاوی و امام رازی در تفسیر کبیر و ابواسحاق ثعلبی در تفسیر کشف البیان و صاحب سنن امام احمد حنبل ذیل آیه سووۃ آورده اند انه لما نزلت هذه الآية قالوا يا رسول الله صلح من القربى الذى يجب علينا مووۃهم فقال صلح على وفاطمة وابنائها وعلامه موصوف تحت این آیه در تفسیر کنون بعنوان تفسیر آورده قال صلح من مات على حب آل محمد مات شهيداً الا من مات على حب آل محمد مات مغفوراً الا من مات على حب آل محمد مات تائباً الا من مات على حب آل محمد مكمل الايمان الا من مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر ونكير الا من مات على حب آل محمد فتح له فى قبره بابان الى الجنة الا من مات على حب آل محمد يرف الى الجنة كما تزوت العروس الى بيت زوجها الا من مات على حب آل محمد جعل الله قبره نزار ملائكة الرحمة الا من مات على حب آل محمد مات على السنة والجماعة الا من مات على بغض آل محمد جاء يوم القيامة مكتوب بين عينه أسس من رحمة الله الا من مات على بغض آل محمد لم يشهد راحة الجنة از مفادات جمله احادیث شدت اهتمام در سووۃ مثل تکالیف اعمال حسنة و جبر الش مثل جزاء ارکان اسلام و در بغض آل محمد سنن الش مثل سزای سنگران و کافران و معنی قربی آل محمد بخوبی عیان است اما بعض متعصبین عداوت اهل بیت طاہرین ادعای دارند که در انجام او از قربی نبی باشم و نبی عبدالمطلب می باشند و زیاده بران حدیثی آورده اند که ابن عباس بنابر قیاس فرمودم لیکن بطن من قریش الاکان له فیهم قرابۃ

کمانی الترمذی ازین جنب تمام قریش ذوی القربی سنجیدند و این مرد و او است بچند وجه
اولاً آنکه سیاق کتاب الله مخالف این خبر است قال الله تعالى وَاَتِذَا الْقُرْبُیْهِ حَقَّهُ حَافِظٌ
سویطی در ورمشور آورده اخرج ابن جریر عن علی بن احمین انه قال لرجل من اهل السلم
اقرأت القرآن قال نعم قال فما قرأت فی بنی اسرائیل وَاَتِذَا الْقُرْبُیْهِ حَقَّهُ قَالَ وَاَنَا لَلْقُرْآنِ
الذی امر الله ان یوقی حقه قال نعم یعنی امام زین العابدین علیه السلام از مروشامی فرمود
که آیا قرآن خوانده گفت آری فرمود که در سوره بنی اسرائیل آیه وَاَتِذَا الْقُرْبُیْ حَقَّهُ خوانده
گفت آیا شما سنجید برای قرابتیکه او نعم حکم کرده که حق بومی داده شود فرمود آری استی ترجمه و
حافظ در روایتی از ابوسعید الخدری آورده قال لما نزلت وَاَتِذَا الْقُرْبُیْ حَقَّهُ دُعَا سُوْاَلِ اللّٰهِ
فَاَطِیْعَةٌ فَاقْطَعُوا هَآءِذَکَ یعنی هر گاه نازل شد این آیه سنجید برای جناب سیده را طلبید پس
عطا کرد و او را فدک نتخته ازین هر دو خبر درایت اثر ظاهر گردید که مراد آئی از وَاَتِذَا الْقُرْبُیْ حَقَّهُ
سیده بوده نه زینب و رقیه و کلثوم که تحت ابوالعاص و عثمان بودند و دیگر اقربای نبی از نبی
باشم چه رسد ثانیاً در سوره قدر اسارت نبی امیه مذکور است کمانی جامع الاصول و این بطون
از دیگر بطون قریش قرب الی نبی باشم بوده اند پس این اسارت و آن وجوب مودت ایشان
چگونه می شود ثالثاً قوله تعالى شانه وقال الرسول یَا رَبِّ اِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ
مَهْجُوْرًا مَّحَابِ کُشَانِ مِیْفَرَا یَقَالُ الرَّسُوْلُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَقَوْمُهُ قُرَیْشٌ یَنْتَعِبُوْنَ
بروز قیامت شکوه قریش خواهد کرد که قریش این قرآن را بگذاشتند قوله مجرماً اولالت میکند
که مجرماً ترک بعد اسلام قریش از ایشان سرزده است پس این کسان اگر چه بعضی رؤس مصلحین

باشند و قبیلہ قریش شمرده شده اند قرابت ہم با پیغمبر داشته اند اما شمول ایشان درین مودت با وجود ترک کتابت با لغت چگونہ متوجه خواهد شد و در حدیث ثقلین بن نفیر قاضی یزدانی علی الخوض ایشان عمرت مودت قرآن وارد است و بین تفاوت ہجرت و معیت قرآن را بجا اخبار بسیار و احادیث سیدابراور حث و ترغیب مودت آل رسالت وارد شده اند بجا و جوہ مودت قریش بلکه بنی ہاشم بلکه احضار افراد ایشان غیر عمرت بنی ہجرت عباس ^{مطلب} وارد نشده است اگر در آیہ مودت ہمی میداشتند مثل حکم مودت عمرت و اہلیت طہارت حکم مودت حضرت و سہ بلکه حکم مودت جمیع قبیلہ قریش من حیث المجموع با ہتمام شدید جاری می گردید حالانکہ اثر سہ ثابت نیست خاصاً بن حجر کی در صواعق محشر از امام فخر رازی آورده کہ اہل بیت بنی ہاشم شریک پیغمبر نیستند فی السلام و فی الصلوٰۃ و فی الطہارۃ و فی تحريم الصدقة و فی الحجۃ و بطون قریش سہ کہ بنی ہاشم غیر آل محبت مجموع این صفات شریک پیغمبر نبودہ اند چنانچہ سلام مقبولہ تعویض سلام علی آل سیدین مخصوص آل محمد است دیگر بنی ہاشم اولاد نبی نیستند و صلوٰۃ برای آل محمد مخصوص است کہافی اللہ مدنی جمیع بنی ہاشم و طہارت مخصوص باہل بیت رسالت است نہ مورد آن کل قریش نہ کل بنی ہاشم پس مودت مذکور مثل آن بیاید و تحریم صدقہ بر کل قریش وارد نیست مگر بر بنی ہاشم پس چگونہ جمیع بطون قریش مصداق سفاو این آیہ میتواند شد اما خروج بنی ہاشم بدلیل سابق است کہ لغوی سہ آیہ مودت حدیثی در مودت عباس و جعفر طیار و عقیل و امیر حمزہ و جوہ باکان او مستجاب و اروندہ چنانکہ در مودت آل محمد در یافتی کہ مودت ایشان بجز تہ شہادت

و منصرفت و تائب گردیدن و استکمال ایمان و دخول جنت میرسانند و بعضی ایشان بمقام
 یاقوتی از رحمت و کفران می اندازد و اطلاق آل بر عترت و اولاد میباشد نہ بر اتمام و توالی
 متکثر چہ جائیکہ بر جمع قبیلہ سے جوہر جام بسم از طینت کان و گراست. تو توقع زنگل
 کوزہ گران میداری. سادسہ ہر گاہ در سنی قری مذکور درین آیت تصریح اربعہ بنجی آل عب
 بنص خیر الورا گردید چنانچہ علامہ زنجشیری و ازوسے امام رازی در تفسیر ابن کرمیہ آورده اند
 و لفظ قری اگر مفید عموم نیز نیست و نیز مقام نفجواسے و ما من عام الا وقد خصخصت بل بیت
 بنی ثابت است کہ ہمان اربعہ بنجی میباشد نہ صحابہ و عامہ قریش از ادانی و اقصی سابعاً
 امام شافعی سیر مایدہ یا اهل بیت رسول اللہ حکم فرض من اللہ فی القرآن آتزلہ
 کذا کم من عظیم القدر انکم من امیصل علیکم لاصلوٰۃ لہ از کلام ابن امام ظاہر شن
 کہ وجوب سودہ اہلبیت درین آیت نازل شدن است پس قری مراد اہلبیت رسول اللہ
 بتحقق معنی اہلبیت سابقا گذشت تا ماور کتاب لہ چند تا الفاظ ہر اے ذریت
 ہے وارد شدہ اند مثل آل و آل بنین و اہلبیت در آیت تطہیر اما مصداق آن با وجود ادعا
 عموم مفید خصوص واقع است پس درینجا نیز لفظ قری اگرچہ بمعنی ذوی القربی و قرابت
 داران بودہ باشد لکن بیایق تخصیص حمل آن مختص بذریت رسالت سے باشد چنانچہ
 در آیت سبیلہ قولہ تع ابناء نادنا مفید عموم بود کہ در ایشان ازواج بنی و بنات جناب
 سیدہ و علی زعم بنات رسول لند بلکہ باعتبار بن ہاشم اولاد و نسواہ قبیلہ ہاشم
 داخل بودند اما وقت سبیلہ کہ آنحضرت صلعم ہمراہ خود بودند علی و فاطمہ و حسنین بودند

و عباس بآن جلالت قدر که در حضور پیغمبر میداشت که آنحضرت علی را او تیمم بحق و سه
 عم الرجل صنواً ایله فرموده و بنی عباس و عقیل و بنی عقیل و زید بن شمر اخیل و اسامه
 بن زید که محمد بن اهلنت ایشان را در اهل بیت نبی می شمارند و فضائل آنهار در کتب اخبار
 تحت فضائل اهل بیت می آرند همراه پیغمبر نبودند حتی که نبات فاطمه الزهرا را آنحضرت صلح
 گذاشتند ازین فعل رسول مقبول که اصاغرا و اولاد را همراه برود و اکابر اولاد فاطمه الزهرا را که
 اوم کلثوم بروایت صاحب مواقف در او امی شهادت فدک موجود بود گذاشت و
 یحیی بن نوح انان و پیران نبی با ششم را در اینها را و انفسانه شمر و ظاهر میشود که مراد از قریب
 نه محض باعتبار قرابت است بلکه اولاد و مقدماً بلحاظ منزلت است و اعتبار قرابت
 کمونزلت است پس هر که تقرب بدرگاه باری تعالی از اقربا و ذریت می دارد همان
 قریب است بحی سمان فارسی محض بلحاظ منزلت کلمه تخصیصی متا اهل البیت وارد شده
 و جائے عباس و عقیل را باعتبار قرابت اینچنین کلمه سموع نگروده حالانکه وجاهت
 در اسلام و صدق ایمان ایشان بین الصحابه معتبر بود تا سعا ایه سووت بلفظها جامع و مانع
 است عقلاً و نقلاً اما اول آنکه وجوب موده ذمه او در حق موده لهم بلا قید فعلی قولی بوجه
 اطلاق وارد شده است و اطاعت ظلمه بوجه وقوع و شمول از تکالیف عظام ممنوع
 است موده مطلقه که در جمیع امور و در کل حال باشد قوام امور خلافت است و از چهار
 اقسام بینه حکما در اینجا مودتی است که فایت آن خیر است بدلیل قوله نعم و من یقرئ
 حصة نزلت فیها حصة کما یاتی بیانه و این قسم عند الحکما دریر شود و دریر باید و انقیسم

و اطاعت
 و عقیل در استحقاق این آیه

لا محال رافع تباین حقیقی است در رفع تباین بلا اتباع موده که مرتبه او از مرتبه محب ارفع است
 نمیتواند شد بلکه ناممکن است چه فعلیکه خلافت رضائے محبوب باشد در آن تحقق تباین میشود
 نه رفع آن و در اینجا مقصود از موده ارتفاع تباین است پس هر واجب المحبه بالاطلاق منضم
 الطاعه میباشد و واجب الطاعه مطاع است هر که مطاع مطلق بلا قید است همان یاست عامه میباشد
 و پدر بمقابل پسر و زوج بازنای زن مطاع است اما اطاعت او مقید است نه مطلق زیرا که
 بر جمیع مخلوق یا در تمامی افعال طاعت ایشان واجب نیست بلکه بعضی جاها عقلاً و نقلاً ممنوع
 است و اطاعت امام بحیثیه اطلاق من کل وجه مسلم است خاتم المحدثین و المتکلمین صاحب تحفه
 هم بدلیل عقلی ثبته شده با وجود انکار ورین مقام دیگر با تحت آیه قل للخلفین در اثبات خلافت
 ابی بکر ارشاد سیف زبانی پس لا بد این داعی خلیفه است از خلفائے ثلاثه الی ان قال و بر هم
 تقدیر خلافت خلیفه اول صحیح شد زیرا که بر اطاعت و قبول دعوت او وعده اجر نیک
 و بر عدم اطاعت او وعید عذاب لیم مرتب کرده اند و هر که واجب الطاعت بود امام
 است انتم اما بوجه عقلی آنکه قال الله تعالی قل انکم تحبون الله فاتبعونی يحبکم
 الله یعنی آیه بر طبق تفسیر امام رازی قل انکم تحبون الله فاتبعونی محبکم الله ظاهر
 است چنانچه آنفالگذاشت که از جمله پنج اشیا خاصه نبی الورا که در آنجا ذریت رسول بر ایم
 گفته یکے محبت است و در وجوب محبه نبی باین آیه و در وجوب محبت اهل بیت موده
 را آورده که قال فی المحبه قال الله فاتبعونی محبکم الله وقال قل لا اله الا الله علیه
 الآیه و این استدلال شاید لزوم بین المحبه و الحکومت است حالانکه درین آیه حرفی مفید

و بر طبق تفسیر امام رازی

محبت بنی بجز لفظ فالتبعونی دار نیست پس پیاپی ثبوت رسیده که در اتباع مفاد مودت
 منتهی به این است و مستلزم اوست زیرا که استنباط کردن امام رازی معنی موده را از لفظ
 فالتبعونی بلا استلزام درست نمی شود و علی الترتیل اشراط و رسمیان آنها بمنطوق کلام
 و مفهوم مرام واضح است چه او نعم میفرماید که گوشه اگر خدا را دوست میدارید و با او محبت میکنید
 پس اتباع من کنید (بوجه آنکه اتباع شمره حب و داشتن است) و بنا بر مفهوم ظاهر است که اگر اتباع
 من نخواهید کرد با خدا محبت نمیدارید خداوند نعم باشما نیز بوجه اتباع نکرده شما محبت نخواهد کرد
 پس ما بین محبت و اطاعت لزوم ثابت شد و اتحاد حب الله و حب البنی از اخبار صحیحه مروریست
 و باجماع طرفین متحقق است بنا بر علیه و بموجب داشتن بلا اتباع نبص قرآنی منفی است
 و هو المطلوب و اگر بغور نگاه کنی اکثر احادیث خیر البشر که در امر خلافت وارد شده اند در آنها
 حث و ترغیب علی الموده موجود است ازینوجه مودت با خلافت مستلزم مینماید و ازین غیب
 ضرورت مودت با مور خلافت بدریافت رسید بوجه آنکه رعیت او ذمه در نظام خلافت
 و امامت معین و ناصر می باشد زانکه شاهنشاه عادل را رعیت لشکر است - و در
 در ذکر خلافت ترغیب مودت را وحی نبوی بود کما قال صلعم یا یزید ان تجلیا و لیکن بعدی
 فَأَحَبُّ عَلَيًّا فَإِنَّهُ يَفْعَلُ مَا يَوْمُرُ حَرَمِ فَادِلَاتِ دَارِهِ وَ لَوِ اسْتَبَدَّتْ بِالْكَسْرِ رَا مَحَبَّتِ
 لازم است چه علت حب کردن امر ولایت است قدر بود در حدیث غدیر فرمود سر کتبت
 مولاة فعلی مولاة اللهم وال من والی و الا و عاد من عاد الا کما فی صلوات معرقه و در حدیث
 قدسی مذکور است ان علیا رایة الهدی و امام اولیائی الی ان قال من احبته انا

الحديث رواه بسنده محمد بن طلحة في مطالب السؤل وور حديث طولاني ما ثور است
 مخالفاً على قال النبي صلعم من مات على عهدك فقد قضى حجه ومن مات بعدك
 بعد موتك يختم الله له بالأمن والأمان ما طلعت شمس وغربت رواه
 الامام احمد وهو في مسنده وقال صلعم لعلي ومن زعم انه يجني ويبيغضك الى ان
 قال انت امام امتي وخليفتي عليها بعدني سعد من اليا عاك وشقتي من
 عصاك ورج من نوكك وخير من عاداك الحديث رواه الحموي في وقال
 صلعم النظر الى وجهك يا علي عباداة انت سيد في الدنيا وسيد في الآخرة من
 احبك جني وجني حيب الله الحديث كما في مسند امام احمد واسال هذه كثيرة و
 علاوه اين استلال جديد الاستعمال محبت تازه در لزوم معنوي واستلزام حقيقي بين الموده
 والامامت المطلقة وخلافة العامة اينكه حديث متفق عليه من مات ولم يعرف امام زمانه مات
 ميتة جاهلية دلالت دارد كه بلا معرفت امام زمان هر كه بمير وموتش در حال كفر خواهد گرديد
 وآنفا شهيدى كه احاديث الأامن مات على حبال محمد مات مغفوراً والأامن مات
 على حبال محمد مات مؤمناً مشكل الايمان و هكذا مات تائباً وغيره واين همه احاديث
 دلالت دارند كه حُب آل محمد موجب كمال ايمان و مغفرت اند پس از توفيق حديث صدر
 واين احاديث بر سه آيه كه حُب آل محمد را معرفت امام متلزم است ورنه بحالت حُب
 بلا وجود معرفت تحقق مغفرت و استكمال ايمان با اين سه آيه يد بويت جا بليت نمى نمود
 لهذا از تكليف مودت و حُب مستدك شد كه معرفت خليفه عصر لازم اوست كه بلا معرفت

امام محمد بن باقر عليه السلام

تتدیر باقی سے مانند پیش تکلیف مودت و حب آل محمد مستلزم تکلیف معرفت خلیفہ ازال
 محمد است فانعم و از نجاست کہ دور میان خلافت شیخین خبر و حب مفروضی ایشان آورده اند
 پناخ و صواعق محرقة مذکور است کہ فرمود حب ابی بکر و عمر ایمان و بغضهما کفر و فرمود
 حب ابی بکر و عمر من السنة و فرمود ان الله تعالى افترض عليكم حب ابی بکر و
 عمر و عثمان و علی كما افترض عليكم الصلوة و الصوم و الحج فمن انكروا من فضلكم فلن
 يقبل الله تعونه الصلوة و الصوم و الزکوة و الا اجر حساب الله اثار منته
 ہم ہر اسے مودت انس بن مالک و ابن عمر و ابو ہریرہ و امثال ہوا نقلی ندرند پس ہمیں جو
 در استدلال ما کافی است کہ فضل شیوخ موجب فرض حب ایشان گردید اما خبر مودت
 شیوخ بارسوخ مخالف کتاب اللہ است لہذا مردود است بدلیل قولہ صلعم اذا
 روى لكم عنى حديث فاعرضوا على كتاب الله تعالى فما وافقہ فاقبلوه والا

نقض اودت بنو

فردوا و تمسک بہ امامہ الشافعی فی عدم جواز نسخ الكتاب بالسنۃ کما فی نور الانوار
 چه فرائض صوم و صلوة بالنقض من عند اللہ است و در حب شیوخ آیه تشابہ ہم پیدا
 میشود و ہر گاہ مودت اہلبیت بر جمیع است بوجہ اطلاق و جوباً مستحق گشت کہ در است
 شیوخ و دیگر صحابہ بارسوخ شامل اند و مودت منجر باطاعت است پس مطاع بودن
 اہلبیت و مطیع گردیدن صحابہ راشدین ثابت و ہمین استحقاق خلافت مطاع است
 خصوصاً و حالیکہ اہلبیت افضل مردمان و اکمل افراد عالمیان اند مودت ایشان نیز
 اکمل انواع مودت میباشد اما صاحب تحفہ بلا حنطہ این استحقاق دست و پاچہ شدن

فرا صاحب
عنوان

میفرماید لازم آید که هر یک ازین چهار امام باشند در زمان ستم و ستمین امام باشند در زمان حضرت
 و هو باطل بالاتفاق و گفته اگر چه واجب لاطاعه صاحب خلافت کبری باشند لازم آید که هر بی صاحب خلافت
 کبری باشد و این نیز باطل است زیرا که شمول بی واجب لاطاعت بود و طاعت صاحب زعامت
 کبری بود منحصراً آن الله قد بعث لکم طالوت ملکاً و باز گفته اند که وجوب محبت
 منحصر است در چهار شخص مذکور بلکه در دیگران نیز یافته میشود و الی نقل الاخبار التي ذکر فیها
 حب الشیوخ و منها ما مضی الفاء الی آخر مفواته و این تقریر معالطه تخمیر و در او اسس سفسطه کثیر
 است زیرا که مایه گفتیم که مودت قریب نص خلافت است مگر آنیکه در استحقاق امامت
 است همان استحقاق که بر عم خودشان شخیص در حضور پیغمبر داشتند چنانکه جناب خودتان در
 کتاب تخریر اوائل عقیده ششم فرموده اهل سنت گویند که حضرت امیر در وقت بیعت با
 او امام بودند قبل از آن آری استحقاق امامت از حضور پیغمبر داشت چنانچه خلفای
 ثلاثه نیز درین استحقاق شریک او بودند و بعد از حضرت امیر حضرت امام حسن امام بود و بعد
 از امام حسن دیگر ائمه اهل استحقاق امامت داشتند لکن چون بایشان بیعت اهل محل و الصحابه
 واقع شد الی ان قال بالبعث امام شد ندانسته درین آیه ذکر مودتی است که موجب طاعت
 و مظهر استحقاق خلافت است پس ظهور حق موقت است اگر استخلاف بمیان آید یا بر طبق عدم
 علم انتصاب از مستحق معصوم و موعود امامت دیده شد همانوقت امامت و سس مسلم است
 و وقتیکه احکام شرعی مطلقه و سواقعه باشد و وجوب آن ثابت است پس در صورت
 نص بودن این آیه در امر خلافت بی هیچ بر حی ندارد چنانچه تحقق وجوب صوم شهر رمضان در همه

ایام و همه او ان ثابت اما او ای آن در راه مخصوص است و هر گاه که از حضرت نبوی حدیث علی
است انجی ووصی و وارثی و خلیفنی علی استی فی حیاتی و بعد موتی در کتب حق ما ثور است پس تحقیق
خلافت مدعو و جوب سوده آنها الان ثابت و بعد و رو چنین نص چه جا استعاد و استحاله و طعم
و گرانکه او نعم در شان پیغمبر مطابا است مبغیر ما ید فاتبعوه لعلکم تهتدون و در حق ائمه تکلیف سوزنا
پس همین قدر بر آتمیز پس است زیرا که پیغمبر بالفعل واجب اطاعت بود و اهل بیت و سستی
طاعت چونکه سوت مطلقه منجر با طاعت و مستلزم است لهذا اهل بیت پیغمبر را درین
آیه صاحب سوت قرار داد و اما آنچه گفته اگر هر واجب اطاعت صاحب خلافت کبری
باشد الخ تجا بل یا تعلیط و س بیاد می آر و زیرا که هر واجب اطاعت را امامت ضروری است
نبی باشد یا خلیفه ووصی کما قال امامم الرازی فی تفسیر قوله نعم لانیال عهدی لظا
بانه لان کل نبی لابد ان یكون اماما یؤتم به و یقتد به الخ و خود شاه صاحب
در کتاب مر الشهادتین در توجیه شهادت سبطین بعنوان کمالات نبوی گفته اند فاقضت
حکمة الله تعالی ان یلعن هذا الکمال العظیم بسائر کماله صلعم بعد وفاته صلعم
وانقضه خلافة صلعم برجال من اهل بینه انتمه پس اگر واجب اطاعت را امامت
نبوی خود بدولت بشان ختم نبوت انقضار خلافت صلعم نمر سوت و میگویم که واجب
الاطاعت المطلقه شرعاً امام از خلیفه نبی است و مصداق آن مناسبت مقام بر نبی یا امام
محمول کرده میشود پس مراد از خلافت سلطنت دینی است امارت دنیوی ضمیمه آنست
که نبی و خلیفه نبی صاحب این امارت است و هر گاه که در امامت و نبوت ملحقه الحس

فجرت بهر سبب بر سبب است

معتبر نیست پس واجب الاطاعت بودن شمول نبی علاوه حجت صدر رهبر نمیدارد و
 طاقت اگر صاحب زعامت کبری بود از کجا ثابت که نبی یا امام نبود و بحالت نبوت
 یا امامت سقط الموده بوده و چرا تم که این پیروان در اثبات خلافت ابی بکر آنفال گذشت
 از کدام فهم و زبان گفته که هر که واجب الاطاعت است امام است شاید که فرق همین قدر باشد
 که براسه ابی بکر این کلام بر زبان عقلی است براسه اهل بیت نبوتی مخالفه قومی لغوی باشد
 من هذا الغواصه ومن ذلك الغوصه واما آنچه گفته لانسلم که وجوب محبت منحصر است
 در چهار شخص مذکور الخ بلا شبهه منحصر نیست بلکه در دیگر ائمه اطهار نیز یافته میشود که حضرات
 ائمه معصومین و خطب و در احتجاجات خودشان از همین آیه مودت براسه خودها استدلال
 فرموده اند چنانچه گذشت که سید الساجدین امام زین العابدین از مرد شامی از همین آیه تنبیه
 فرموده و از تصفح کتب اخبار و مناقب ائمه اطهار تفصیل این معنی با حسن وجه ظاهر میشود
 کتاب فضول همه ابن الصبیح مالکی و مطالب السؤل شاهد است که ائمه معصومین دعوی
 قربی و اهل بیت بودن خودشان فرموده اند و این مودت در دیگران بوجه عمرت و آل پیغمبر
 نبودن ایشان هرگز یافت نمیشود و اخبار مذکور در حُب و تود و یار فار و بحی اشداء عن لکنها
 از جمله انبار خرمین گاه زراعت اوست بکار نمی خورد و قبل ازین با من خرفاتی در معنی اجر
 رسالت آورده که لائق اعاده هم نیست مگر اینقدر که در تقریر طولانی افاده نموده شمس
 طالبان دنیا است که کاره کنند و ثمر آن کار براسه اولاد و اقارب خود خواهند و اگر
 انبیاء نیز این متم غرض را مدنظر داشته باشند در میان ایشان و در میان دنیا داران

قرنی نماند و موجب تمت والنہاس در اقوال و افعال ایشان گردد و نقض عرض نعمت
 لازم آید و تیز بجنے اول دینے اگر مودت قرنی اجر رسالت گیرند منافی آیات کثیرہ است
 قوله نعم ما سألکم من اجر فهو لکم ان اجرہ الاصل اللہ وقوله نعم ما سألکم اجرا فہم
 من مقرر مشقون ابی غیر ذلک میگویم کہ ذات احدیت از ذوات انبیاء بہدایج لایح
 ارفع و اعلیٰ است مخلوق راست و ہر دو دادہ شدہ را بنام نہاد زکوٰۃ و خمس و وقوفات و
 صدقات سے ستاند و بر انہما کتفا کردہ نفوس مخلوق را اشتراک میفرماید کما قال رب
 اللہ اشتراک من المؤمنین انفسہم وما اہم الایہ آیا انیمہ خود عرضی ہا گفتہ خواہد شد
 و فعل جناب حدیث مثل فعال طالبان دنیا قیاس خواہد کرد و دید و شمرہ این حسنات و
 خیرات و قتل نفوس در جہاد است بذات او نعم منجر خواہد گشت یا آنکہ ہمہ بغرض افاضت
 مکلفین است پس شمرہ مودت رعیت و امت براسے عمرت در آخرت چه نفع خواہد شد
 بجز آنکہ خود منتفع باشند یا بجالبش فعل سببیت کہ ایراد این قسم اغراض با و نسبت دہند
 بلکہ مورد این الزام ذات خداوند است کہ از جمیع ماسواہ استغنی است تعالیٰ انہ
 عمالینفون و ہر گاہ کہ آنحضرت ختم مرتبت در خصوص کثیرہ شمرہ مودت را مفید مکلفین
 خواندہ است پس الزام این قسم اغراض بجناب و صلعم اتمام بالحکم و بختان بالجزم
 است کما قال رب من تو لاک و من عداک الحدیث رواہ الحموی نے و عبت
 ازین پیسے الحافظہ کہ علل مودت را در اخبار و آردہ خود نقل میفرماید و باز بر ایراد
 بے بنیاد خودش تہنہ سے شو و انچہ آورده حب ابی بکر و عمل ایمان و بغضہما متعلق

وعن الترمذی انه اتى بجنازة الى رسول الله صلعم فلم يصل عليه وقال انه كان
 ميغصن عثمان فابغضه الله چه شد؟ در اگر حب شیوخ بر سے اہلسنت ایمان آتے
 ہیں ایمان آنہا بشیوخ فائدہ خواہد رسا نیاید یا اہلسنت و جماعت بانقسم ہوا خواہی شیوخ
 بوجہ اتیان ایمان مذکور در ملک جاودان علی اعتقاد ہم خود منتفع خوانند گردید و ما در صدر
 این بحث بکلام مختصر غایت اہتمام این سوودت گفتہ ایم کہ آن سبب اتمام حجت اللہ علی العباد
 است و موجب تکمیل دین رسول مجاہد زبیر کہ وجود امام بر سے است لطف او نعم است
 و ابقائے حجت و اتمام نعمت بر بندگان تا بوسیہ این سوودت نجات یابند و ہمین است غنی
 قوله ما سألکم من اجر فهو لکم نہ انکہ معترض فہیدہ و سوودت این معنی قولہ نعم است کہ جب
 آیہ موودۃ متصلاً وارد است و من یقترب حسنة نزلکہ فیہا حسناً یعنی ہر کہ کتاب
 نامونی نماید بیغیر ایم بر سے اور آن نیکی را قال الترمذی عن السدی انہا المودۃ فی
 آل رسول الله صلعم الى ان قال والظاهر العموم فی ائی حسنة كانت الا انہا
 لما ذکر عقیب ذکر المودۃ فی القر فی اول ذلك علی انہا تناولت المودۃ تناولاً
 اولیاً کان سائر الحسنات لها توابع پس این حسنة زیادتی حسنت باقتضائے
 ذکر کتاب حسنة عقیب ذکر این سوودت بمنطوق کلام موضع زیادتی حسنت است
 و بروایت سدی حسنة مذکورہ آیہ ہمین سوودۃ آل نبی است و بر طبق حمل آن بر عموم ہم دلالت
 میکند کہ این سوودت را شامل است شمولاً اولاد و دیگر افراد حسنت توابع حسنة سوودت اند
 آتے ملخص روایت پس مفاد سوودت حسنة او دار است بر وجہیکہ بزرگی حسنت غایتی تر

است لهذا اجر این حسنه از حق او دار چگونگی منتقل شد و بدین گران رسید تا بر اعراف پیغمبر حمل
 می توان کرد و بعد از آنکه من سو رعقیدتم و نکتة بعضی و فطاعة مقام و شاعة فهم لا هم
 طعنوا علی نبی الانس و اجمان حمایتة لفاقدی لمودة فی القران و اما اخاف علیهم الان ثم جاسرون
 فی امر ام المومنین زینب کما جاسروا بنتا خاتمة اجمارة و الخمدان

واضح جمله - استحقاق خلافت امیر المومنین و اولاد الاطیعیین سیما و کده القائم محبت

استدنی العالمین قوله تعالی و تبارک است یزیدون ان یطفوا نور الله باقوا هم و
 الله یتیم نوره و لو کبره الکافر و ن یعنی اراده می نمایند که فرو نشانند امر ولایت و امامت
 من عند الله را که بر اے علی بن ابیطالب است و خدا یتعالی تمام گفته است آن نور
 امامت را بولایت و خلافت حق قائم آل محمد هر چند منکران ازان کرامت داشته باشند
 علامه زحشری در معنی متم نوره بنویسند میم و فتم را سه نوشته یعنی تمام گفته است بنام
 استقبال و در جزو عاشر قرآن بجای متم نوره آن یتیم نوره بصیغه مضارع نازل شده است
 بانه قال یزیدون ان یطفوا نور الله باقوا هم و یابی الله الان یتیم نوره و
 لو کبره الکافر و اما تحقیق با صدق علیه النور سابقا بخیر بیان آمد و هم خواهد آمد تا نور خیا بنوع
 آخر حالی بنمایم که او تمام را بلفظ نور بوجه بلاست و مشابهت هدایت یافتن مردم ازان هر دو
 بقیه فرموده چنانکه در تاریکی شب بروشنی مصباح راه می یابند همچنین در ظلمات جاهلیت
 و بدعت به هدایت امامان گمراهی نجات می یابند و همچنین مجاز و استعاره در قرآن جایجا وارد
 شده است کما یاتی بیانه و در اینجا قوله متم نوره و ان یتیم نوره بعد قول یطفوا و ان یطفوا نور الله

موضع استدلال است چیزیست در امر دین قابل اطفاء و اهلاك بوجهی نبوده که ناقص و ناتمام بود
 و اولیاً متصدی اكمال او و اتمام او گردید مگر خلافت شاه ولایت چنانچه در آیه املت لکم
 دینکم بقوله و اتممت علیکم نعمتی بهمین طرف اشاره اتمام است چه خلافت نبویه که من
 عند اللہ است نعمت خداست کما یاتی بیانها انما سکرین و رعد و اطفاء اینمغنی تبارک است
 سخیفه شده اند گاهی میگویند که مراد از ان تو سید است و حید یا قرآن مجید است و گاهی مراد
 از ان جبریل میگردد و نیز توفیق دیگر آیات بنیات که چند جا در کتاب ذکر همین نور وارد است
 طر و تا ویلات ینما یم قال الله تع و یجعل لکم نوراً تمشون به یعنی اماناتمون به دلیل
 کلام ما قبل که شروع آیه است بانه قال یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و امنوا برسوله
 یتوکلوا کفیلین من رحمة و یجعل لکم نوراً تمشون به و یغفر لکم و الله غفور رحیم غفر
 انکما نیکر ایمان آوردند خوف خدا ثمانید و ایمان آرید بر رسول و سے خدا شمارا دو تا نصیب خواهد
 داد از رحمت خود و براسے شما نور را محمول خواهد فرمود که به پیروی نور مذکور بر دید و شما
 را خواهد بخشید که الله غفور رحیم است ازین آیه بتامل دقیق مستنبط میشود که اولیاً جزای اتقا
 بخدا و ایمان آوردن بر رسول الله و تا نصیب از رحمت خود قرار داد بعد این نصیب با این نور
 یعنی توحید و جبریل یا مراد از ان جبریل پیش از تاویل کلیل نمی نماید بلکه سیاق کلام بعد اتقا
 بخدا و ایمان به بنی الورد اعی بمعنی خلافت نبویه است و قوله تمشون به رعایت شرع توکل
 و صراط مستقیم و لحاظ هدایت رسول کریم مناسب منصب خلیفه است که به پیروی نور بر شمس
 توکل بر دید و مجاز نور بمناسبت اراة الطريق است چنانکه در روشنی راه می نماید و بر طریق

مستوی سے روند زمین منطبق ہدایت امام وقت سبیل نجات و جادہ صواب ہدست
 سے آید و لفظ تمشون بہ نفس قاطع و محبت ساطع دلالت میکند کہ نور یعنی امام است
 زیرا کہ امام یعنی من لفقیدی بہ دیو تم بہ است کہ در ترجمہ آن پیشوا و راہ نما و پیش روندہ
 سبک و سید کما فی الصراح و المنتخب پس منطبق کلام مفاہوشون بہ تقدیر می باشد
 و آنکہ اقتدار کردہ شود لغتہ ہمان امام و پیشوا است پس مفاہوشون بہ بعد ذکر القانزا و تع
 و ایمان برسول دومہ او بنا بر ترتیب مناصب ہدایت و رہبری پس از خدا و نبی کہ در حقیقت
 است تشریحی است امام پیشوا سے کافی مومنین است کہ ہدایت او بر صراط مستقیم و روند
 و وجہ شبہ این استعارہ در شرح متعارف است بلکہ خود شرح ازین باب است قولہ تمشون
 بہ دلالت سے کند کہ بر اثر ہدایہ و ارشاد نور مخاطبین ہدایت خواہند یافت و لفظ لکم کہ درین
 آیت کریمہ مقدم از نور و ارشدہ مفید اختصاص بحق مخاطبین است کہ درین اختصاص دیگر انعم
 شریک نمی باشند و تبلیغ رسالت جبرئیل با آنکہ دیگر معنی مراد باشد و وجہ خصوصیت ہست
 مرحومہ نذاریہ و لکن آنکہ از نور قرآن مقصود شود و آن از آیت سابقہ غیر تنوہم است قال اللہ تع
 قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ زِیْرَاكَ عَطْفٌ بِمَعَارِفِ مَعْطُونَ وَمَعْطُونَ عَلَيْهِ
 فَجَبْرٌ صِحیح است قال اللہ تع یَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ یَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
 وَبِأَيْمَانِهِمْ قَبْرُكُمْ الْیَوْمَ حَيَاتٍ تَجْرِبُ مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا لِيُبَيِّنَ بِرُؤْسِ
 قِيَامَتِ خَوَابِدِ مَوْمِنِينَ وَمُؤْمِنَاتِ رَاكِهِمْ أَنَّهُمْ خَوَابِدِ نَمُوذَارِ مِشَانِ الْإِشَانِ وَ
 أَرْجَابِ دَسْتِ مِشَانِ الْإِشَانِ فَانْرُ خَوَابِدِ شَذَا مَابِرُ وَايْتِ ابُو نَعِيمِ صَاحِبِ حَلِيَّةِ

الاولیاء یعنی آیت یوم لا ینجزی الله البی والذین آمنوا معه نورهم سعی بین یدیکم
 ویا یمانهم الایه مرفوعاً الی ابن عباس حنین است قال اول ما یکسی من حلال لجنة ابراهیم
 و محمد ثم علی یزق بدینهما ثم قرأ یوم لا ینجزی الله الایه با ینبیه از ما نحن فیہ مستبعد و
 مہا من نیست بلکه بوجہ مامود است کما ترمی و ملخص روایت اینکہ حد ہا موحبت تقدماً
 حضرت ابراهیم خلیل معظم و بنی ماصلم و علی اکرم پر پوشانیدہ خواہند شد بمقاد آیه مذکورہ کہ این
 آیه بحق آنھا وارد شدہ است و ایراد لفظ نور استعارہ و مجازاً بعض قرآن ثابت است
 کہ او تعم در آیه نور جز از ان وادہ و قرینہ صارفہ و وجہ شبہ چنانکہ گذشت موومی ہمین است
 کما قال الله نور علی نور یهدی الله لنورہ من شیء یضرب الله الامثال للناس
 و معنی آیه امام بعد امام یهدی الله بامامة الذی نصبہ من عندہ من یشکر
 امی المؤمنین ولا یهدی المنافقین و کلمہ الله بالمثل والاستعارہ لافہام الناس
 پس معلوم شن کہ او تعم در ہمین آیه تمثیل آورودہ است و آن بلفظ نور علی نور است و این عمدہ
 شواہد مدعا است بر ارفع او ہام نام انچہ در نصب امام من عند اللہ علام سخن ہا دارند و
 از استعارہ انکار سے نمایند زیرا کہ میگویند کہ در نصب امام من عند اللہ علام مفاسد بسیار
 و گفته سے شود بمعنی نور علی نور القرآن بعد القرآن یا جبرئیل بعد جبرئیل یا توحید بعد
 توحید و ہر گاہ در ہمین آیه اعلام بقول یضرب اللہ نمودہ است پس افادہ استعارہ در نماز
 فیہ با حسن کلام واضح گردید و انچہ سابقاً بجز رقم آمد کہ قولہ میثون بمعنی یقتدون بالا امام است
 از پنج شیدہ و موکد بر آمدہ و قال الامام ابو جعفر علیہ السلام النور واللہ الایمہ من

آل محمد سلم علی یوم القیامة وهم اللّٰه نور اللّٰه النّور انزل وهم اللّٰه نور اللّٰه فی السماوات
 و فی الارض احدیث کما فی الکافی و اگر مراد از نور دین الیه باشد پس قول تعتم نوره سوو ما نحن
 فیماست که کمال و اتمام دین و نعمت بفضیل نام یوم غدیر واقع شد قول تعتم تیم نوره که بصیغه
 مضارع وارد است مخبر بظهور و خروج قائم آل محمد است اگر چه منکران از وجود وی جو و ادانکار یا اگر راه
 نمایند او تعتم بنا بر لطف و اتمام محبت آن میوه بوستان مصطفوی و ثمره باعستان مرتضوی
 رطاب هر خواهد فرمود اللّٰهم عجل فرجهم و سهل صخر جهنم و آیه شد له بلفظها مناسب تا ویلات
 منکرین نیست چه توحید او تعتم گاهی ناقص و نا تمام نمی شود که الان و عده اتمام باشد
 یا جبرئیل سچین بلکه اطفاسے جبرئیل من از دست منکرین متخیل هم نیست و کذلک لقران که
 وقت منکرین در صد و اطفاسے او نگردیده اند مگر آنکه تصدی احراق شینا تا در وقتیکه متمم بود نه
 ناقص تا حمل تیم نوره بران صادق آید فافهم -

و ارجله - استحقاق خلافت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب قول تعتم است السابقون
 السابقون اولئك المقربون یعنی پیشی گرفتگان پیشی روان اند و همان مقربان در گاه آید
 منان هستند این آیه با اتفاق موالف و مخالف در شان شاه مرد ان مسلم است کما قال
 العلامة علی الاطلاق فی کشف الحق روی الجهمود عن ابن عباس قال سابق هذا
 الامة علی بن ابیطالب فقال الفضل بن دوزبهان فی جوابه هذا الحدیث جاء
 فی روایه اهل السنة و لکن بهذا العبارة سابق الامم ثلاثة مؤمن آل فرعون حسب
 النجار و علی بن ابیطالب و لاسک فی ان علیاً سابق فی الاسلام و صاحب السبابة

والفضائل التي لا يخفى ولا تك لا يبدل الاية على نص بامامته انتم اما انچه فضل
 عبارة روايه آورده شهيد ثالث نور الهدى مرقد در احقاق الحق در الزام ترمذی چنين مي فرمايد
 قد وقع في آخر هذه الرواية سيما في ما رواه فخر الدين الرازي في تفسير قوله تع
 وقال رجل مؤمن من آل فرعون يكتم ايمانه قوله صلعم وهو افضلهم يعني از آخر روايه
 بعد لعط علي بن ابي طالب فقره و هو افضلهم قسم انداز كرد و همين كلام بكتو فضل را بدليل فضيلت
 شاه ولايت پرست حجت بر مطلوب گردانيد كه در نص خلافت است اما حقيقت بركت انوار حقه
 منور شهيد حجت الهدى در استحقاق خلافت حجتى ديگرى افرازم قال الهدى تع و تبارك شهيد اول
 الكتاب الذين اصطفى من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه ومنهم مقصد ومنهم سائر
 بالخيرات باذن الله ذلك هو الفضل الكبريات عدن يدخلونها الا يعني پس
 وادش كتاب نموديم آنانرا و برگزيديم از سبندگان خود (بعد از اين اقسام سبندگان ذكر مي فرمايد كه
 بعضى از سبندگان ظالم لنفسه اند و بعضى ميانه رو و بعضى پيشه گرفته اند خيرات و نيكى با باذن او
 نعم و اين فضل بزرگ است داخل خيرات عدن خواهند شد در اين آيه او نعم بذكر اقسام سبندگان
 در صنف يك صنف را برگزيده وادش كتاب الله گرداننده و آن سابق بالخيرات است
 چه قسمي از اين اصناف سه گانه برابر اين قسم ثالث عبادت نمى تواند شد چه اول قسم كه ظالم لنفسه
 است بالبداهه مستحق اين كرامت نمى شود پراى آنكه بر طبق مرويات مراد از اين عباد جمله
 اولاد رسول امجاد است فعلى ذلك ظالم آنست كه از دين و مذاهب بى بصيرت باشد و
 بر طبق ظاهر آيه هر منكر و فاسق و كافر ظالم لنفسه است بآنچه حال اين قسم محروم از اين نعمت

حجت ناز و در استحقاق خلافت

و کرامت می ماند و دوم مقتصد که در مراتب ایمان و اعمال صالحه میان روس و زنده و
 بمنزل رسیدگان کمال نرسیده اند و بزور برگزیدگان منسلک نمی شوند که این مدارج مقربین
 است کما فی الآیه المتذکره بهایس قسم آخر که سابق بالخیرات است برگزیده و وارث کتاب
 است که ماخذ شریعت و معدن حکمت می باشد حاکم بن مروان نیز در این آیه را بحق جناب
 امیر روایت کرده و صاحب البطلان باطل گفته علی من جمله و وثقه الکتاب لانه عالم بقیته
 الکتاب است بقدر الحاحه پس سابقون توفیق این آیه برگزیدگان و وارثان کتاب بلقب
 مقربون رب الارباب هستند و در کتاب بدرجالت منصفین نمی باشد کما نص علیه
 الآیه و منصفین معنی الصفا قبل فعلی بنا این منصب مختص بانبیاست یا باوصیاء انا انبیاء
 و مرسلین و ارث قرآن نبی باشد مگر آنکه نبی ماصلم مورث اند و ارثش ائمه معصومین اند و
 پس و اگر مراد از کتاب تورات هم باشد تا هم در ارثت علوم و کتب مرسلین چنانکه سابقاً متحجاً به
 گذشت ائمه اظهاری می باشد که در حدیث اخوت آنحضرت ختم رسالت بشاه ولایت مملکت
 فرمودند ان اخ و وارثی الی ان قال ما ورث الانبیاء قبل و هو کتاب الله و سنة نبيه
 الحدیث و از حدیث مذکور فضل بن روزبهان خبر و روایت اثر ابن الجردین موضع زیاد
 مورث است که در صواعق محرقة از ابن عباس آورده قال ان النبی صلعم قال السابق ثلاث
 فالسابق الی موسی یوشع بن نون و السابق الی عیسی صاحب السین و السابق الی
 محمد بن ابی طالب یعنی سبقت گیرندگان کس هستند یکدیگر یوشع بن نون که پیشتر
 از همه کس بجانب موسی کلیم الله سابق شده دوم صاحب آل سبین یعنی حبیب نجار که

بجانب فرستادگان عیسی سابق شد سوم علی بن ابی طالب که بجانب محمد مصطفی صلی الله علیه
 و آله وسلم سبقت نمود با ایمان و تصدیق بکذافی ترجمه و ذکر سبقت در همین خیر است و آنچه افضل
 آورده سابق الامم ثلاثه الخ و صحیح بخاری چنین است الصديقون ثلاثة خز قیل مؤمن آل
 فرعون وجیب البخار صاحب السیدین و علی بن ابی طالب اخرج ابن الجری فی صواعقه و
 رواه ابن المغازی مثله فی سننه هذه الآیة اختصاص این سبقت گیرندگان در امر هدایت و
 بدرگاه رب العزت نظر کردنی است که حضرت یوشع بعد کلیم المدوصی بلا فصل مقرر شد و او تعم
 در ذکر جیب البخار میفرماید و جاء من اقصى المدينة رجل سعى قال يا قوم اتبعوا المرسلين
 اتبعون لا اسئلكم اجرا وهم مهتدون قال الله في علي وكان سعيكم مشكورا و در او شریک
 البخار و سعه حیدر کرار در امر هدایت لائق موازنت است که اول غیر شمر مانده و ثانی مشکور دیده
 قدر و در ذکر خز قیل فرموده و جاء رجل من اقصى المدينة سعى قال يا موسى ان الملاء
 يهرون بك يقتلونك فاخرج ابي لك من الناصحين و در حق علی میفرماید من شيرته نفسه
 اتبعاء ماضات الله و بينهما بون بعيد است که خز قیل حضرت موسی از اراده قتل نمودن قطیبیان
 خبر داده و بر نصح اکتفا فرموده و جناب میر لیلته الفارور کفایت شکر کفار بر فرزند سید ابرار خوا سیده
 که مصداق من شيرته نفسه بنص قرآن گردیده و سبقت شاه مردان با ایمان و تصدیق رسالت
 سید الانس و الجنان چنانکه در ترجمه صواعق است و در کتب اخبار سید زلفیین است اظهر من
 الشمس و این من الامس است اما فضیلت جناب میر یوشع و خز قیل و جیب که سابقین امر
 سابقه بودند علاوه تفصیل بنص قرآنی بوجه آنکه من سبق الی خیر الانبیاء فهو خیر السابقین الاولین

والأخیرین و سابقین فی کل فضل و استحقاق بالیقین و من عداہم المسبقون منهم الخلفاء السوالف
 و الخلفاء و انت حفت که سبقت خزئیل بوجه نصرت و تحفظ نفس سوانی بطله جبول فی مرة بدک
 سے شور و جناب میر نصرت و حمایت حضرت رسالت غیر مرة و مراتب و مخاوت و سما
 بالتوالی و التواتر فرموده اند و شیوخ بارسوخ جان از مخاوت و سما لک مثل شعب بیطاب
 و یوم هجرت چنانکه ذکر آن است آید و مثل مواقع کارزار نصرت و تحفظ نفس بنی مرعی نداشته
 اند بلکه هر جا پیغمبر خدا را بلذات انداختند محفظ که این حجت قاطعه قاج سبقت حقیقیه و ثبت استیبت
 و تصویب است و بالاتر از آن حجت لطیف انیکه او تمام در اوصاف سابق الی موسی کلیم اللہ کلیم
 ایمانه فرموده که ما من فی انفا و ان صفة تقیه است پس سبقت نصیب من یکتون ایمانهم
 است و تقیه دین علی بود نه مذہب عتیق بھر و درین آیه مدح سبقت جناب میر نازل شده
 است و بس و هر گاہ که درین آیه کریمه سبقت مطلقه وارد است لهذا این سبقت سودی افضلیت
 مطلقه است فکان علی بن ابیطالب فضل الخلق تقرب الخالق بنصر الکریمه جالالہ سابق ما قبل
 آیه شروع می نماید قال لند فاحباب لیمنتم ما اصحاب الیمینہ و اصحاب المشئمہ ما اصحاب
 المشئمہ و السابقون السابقون الایه در مقام خداوند علام احسان انام است اعلام منفر
 که صفی بیرون از آنحاشی ماندا اول بنسین صالحین اند که در حق ایشان مطابق این کریمه
 فرموده و اصحاب الیمین ما اصحاب الیمین فی سدر منضود و طلع منضود الایه ثانی
 کفار و منافقین قال فی حقم بعد با و اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال فی سموم
 و حیم الایه ثالث معاشر انبیاء و ما منک ایشان کما قال فی روح اللہ اسمہ المسیح علی

مقتل سابقون السابقون

بن مریم و جلیل ما فی الدنیا و الاخرۃ و من المقربین و غیر انبیاء را بصفت تقریب است و او را
 آنکه هم شبیه و هم مثل غیران را استصفت بتقریب فرموده و درین آیه باختصاص سبقت مقربان
 خوانده پس آن صاحب خلافت و کرامت است و بس و این معنی سبقت بوجه اطلاق بوده اما
 اگر مفاد سبقت بتبعین الشی باشد پس سبقت الی الشی حسب استقرار و تصحیح نظر کلام در این دو مقام
 بچند وجه یافت شده سبقت الی الایمان و سبقت الی الحسنات و بس و سبقت الی الهجرة غیره
 است مگر مطلق هجرت مع شمر الطاهرین است اما اول قال الله تعالی و الذین جاؤ من
 بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا و لاکھواننا الذین سبقونا بالایمان در تفسیر این آیه علامه
 گفته و الذین جاؤ عطف بر قوله المهاجرین است و اینان مهاجرین آخرین هستند که بعد
 مهاجرین اولین هجرت فرموده اند و گفته شده که اینان تابعین باحسان اند و تفسیر این
 عباس نیز چنین است یعنی الذین جاؤ من بعد المهاجرین اولین و در تفسیر محمد بن
 بروایت عکرمه از ابن عباس مذکور است قال فرض الله الاستغفار لعلی فی القرآن علی
 کل مسلم و هو قول ربنا اغفر لنا و لاکھواننا الذین سبقونا بالایمان و هو سابق الاست
 استی و منطوق کلام سبقت بالهجرة چنانکه زخم شری گفته پیدانست مگر آنکه سبقت ایمانی
 در اسلام نصیب مهاجرین اولین بوده تا مسین ایشان که متاخرین در ایمان بودند بدعا
 مغفرت پشیمان رطب لسان گردیده اند و باغرض تسلیم انکار سبقت الی المهاجرة علی خواهد
 آمد بحال در سبقت ایمان میگردد که استقرار آن تا بقاس روح روان معتبر است و در
 بقوله و من یرتد منکم عن دینہ فیمت و هو کافر فاولئک حبیطت اعمالهم فی اولئک الا

سبقت بتبعین الشی
 است

مجلس دوازدهم بیشتر است در این مجلس محتاج است و تفسیر و تفسیر قول صحابی زینبیه چندی و مثل کلامی که در حدیث مسلم است
 و میمون عقیده خودش در سبقت بیان فرموده تا آنکه و آیه آورده بنا بر عقیده قول غیر صحابی بمقابل چندی صحابه
 و کلام اهل بیت نبوی است و همچنین چنانچه در القوال است که بمقابل چندی صحابی اجتهاد بار اول و قیاس کار می
 کند نور انوار و البسیا مالک التاریخ و ابن میمون بن عمران مذکور که از ابن عباس آورده معارض قول میمون است
 که در دیگر بن حماد عن ابی عوانه و سعید بن عاصی عن ابی داود الطیالسانی بن عباس قال اول من صلی
 من الرجال علی هذا القبر ابن ابی الحدید بکریه و معارض نیست بسطل قول بدر بن ربیع سبقت جناب
 امیر و در اسلام اکثر صحابی مثل ابن مسعود و عقیف بن قیس الکندی و معقل بن یسار رضوانی و ابو ایوب
 انصار و اسما بنت عمیس و ام المومنین جابر بن عبد الله ابو ذر غفاری و ابو رفیع و انس بن مالک زید بن ارقم و سلمان
 فارسی و اکثر تابعین مثل سعد و عباد بن عبد الله الاسدی نقل کرده که ما همی فی شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید و
 هو حسب الاجازة من قبل ابن الجوزی پس قول میمون یا آنکه روایت مرسله او باشد متفاوت است این مروری
 کثیره متواتره جمیع صحابه میکنند خامسا احادیث پیغمبر خدا در سبقت اختصاصا جناب امیر متفق علیها بن اضر نقی
 در کتب صحاح و سننید متفق بهمانند کور است و عبد الحمید در شرح نهج البلاغه مجلد سیزدهم همین فاده نموده
 است و حسب اصوغی محرومه آورده و فضل فضل بلکن اعتراف فرمود که منصفه اتفاقا و در سبقت با فقها حضرت عقیقی
 تا ثوریت بر وجهی انفرادی و سبقت متدرک شود و الحال بفرمانی که کلام سابق الا سلام است و عجب خواهی
 نمود که بر فرار عن ارض تهدید اجبا اعمال نازل شده است و تواتر فرار از عقیده ثبات اسلام و سبقت یا
 راهبانه شور فرمود که حیاتی بیانه مفصلا اکنون جا موازنه و مقابله در سبقت از دست رفت و در سبقت
 جناب امیر بود بکنار خدا صاحب محمدی غیر مکانی ما ذکر علیا الا خیر فرمودند و انشیخ الاسلام

اهل السنه ابو العباس احمد بن محمد بن محمد بن عثمان بن باخا و اخراج اسمع اسلام انجنا ب
 راهی نیافته از صفوی بگریزی بکرتفوق حبتاندر که ان ابا بکر اسلام و هو ابن اربعین سسته و علی اسلام و لم
 یبلغ احکام کان اسلام ابی بکر افضل و سابق و اسلام علی ایچو چو ریه حکم فی ملک اللیمان و ابطال انجین بنهوات
 ابن ابی الحدید و جلید نیر و هم مذکور از ابو جعفر اسکانی نقل کرده است بنویف طوالت و المناسبت بن چو او تکذیب و بالا استیعاب
 فرود داشته باحتجاج بلخ سدید خلیفه مامون شیدا و تصار نهام آنچه باحیی بن اکثم شیخ البخاری و اسحاق فقهی بغداد
 و جماعت چهل نام روسار از هفتاد سناده فرموده و تحقیق قلع بنیان و با هم شنیدن و استیصال اساس خطرات
 پسینان نموده است و حاصل هر چه اینک مامون فرمود ای اسحاق کدام اعمال افضل بود روزیکه خداستعجابی خود را
 کرد اسحاق گفت اخلاص کبیره مادت فرمود ای اسبق الی اسلام در ان افضل نیست گفت آری فرمود ای خواننده
 آیه السابقون السابقون که زین سبق اسلام را ده نموده آری ای سید که بر آبرو اسلام سبقت نموده باشد گفت
 علی حدیث السن بودم شرح بروی جابر نمیشد و ابو بکر مستکمل السن بودم شرح بر او جابریک دیدم فرمود خبریده
 مرا از ان هر دو که کدام اسلام اولاً قبول کرد بعد از ان در حدیث د کمال سن بحث خواهیم کرد گفت علی با من شرط
 حدیث السن که گفتم فرمود خبریدم از اسلام علی که رسول خدا او را دعوت اسلام فرمود یا بالنام الی اسلام آورد
 اسحاق حیران ماند فرمود آنچه گفت که الی ما زید که تقدم بر رسول الله عایا شهود را آنکه بگوئی که بدعوت رسول خدا اسلام
 آورد پس خازین نیست که رسول خدا دعوت علی کرد با م خداستعجابی سن قبل نفسه اسحاق از خود بر رفت فرمود که در حدیث
 نسبت کرده نمیشود تکلیف دادن امر شرعی مگر آنکه خدا فرموده و ما انما من المتکلفین گفت آری بلکه دعوت پیغمبر
 خدا حکم خدا بوده فرمود آیا از صفت جبار جل ذکره این است که بر رسول تکلیف دعوت سن لایحوز علیه حکم
 فرماید گفت دعوت و باله تا آنکه نتیجه بیان هدایت ترجمان صداقت تو امان بر آن آورد که دعوت رسول

یک کف شمر می باشد پس نفس دعوت پیغمبر علی بن ابیطالب مناوی میکند که جناب و قبل از او ان عالم نوز خدا
 بی قابل تکلیف بود و اسلام آوردنش با شال دعوت از قبیل من بجز علی حکم بود و بوجه سبقت در انشا افضل از ان
 بود و در باره ابو عمر محمد القریظی فی کتاب عقد فریدة نقیض ابن خلکان و الذہبی فی کتاب عبر و اسیروطی فی نعتہ الوعاه و غیر
 فی غیر ما و سلویم اگر او نگفت و دیگر گفته ای قومی به اسفندة لا عین رائت و لا اذن سمعت مثل ذلک و مشهور است
 علی با قال و لا تنظر الی من قال و تدنی بیان اینکه آنچه مامون خلیفه در حدیث سن و در تقدم بر رسول
 از من بوجه اسلام با الهام رب و المنافع فاده نموده و حقیر بر کنها حجتی دیگر می افزایم حدیث پیغمبر مخاطباً با ما
 حسن نجیبی در بنی کل ترویج کنج اول اشعرت در وقتیکه نام معصوم شیر خواره بود مشهور بین الفریقین است چنانچه شیخ
 و الاسلام عسقلانی در فتح الباری فرموده ان وجه ذلک تم لیسوا لغيرهم بل هو الاحسن هذا السن کان یطالع

اللوح المحفوظ لان علوهم لدریة موثبة لا کسبة تتوقف علی کسبه و بلوغه الی السن الذی یمکن فیه الکسب استحقاق

و کلام سر اسرار الهام با هم میراث نام که در نهج البلاغه است لایقاس بال محمد صلعم من هذه الامة احد و لا یتوی

بهم من جرعتهم علیه بدو حدیث ابن عمر قال علی بن اهل البیت لایقاس احد برسول الله حدیث و روایت

امام محمد بن حنفی فی التفضیل قال یا ائمة علی بن ابی طالب قال یومن اهل البیت لایقاس به هؤلاء و رواها

صبا مودة القربی ازین اخبار خصوصیت حکم با بپیت اطهار بر و ظاهر شده که صفات ایشان مثل کبار

اوشان اند و بعوام الناس حکم کرده نمی شوند و قیاس عوام بر ایشان جایز نیست چنانکه حال نبیا بود

است مثل عیسی و یحیی علیهما السلام که در عالم صیبا بعوث گردیدند و مکلف بر سالت شدند که ما مفسد

سابقاً و ازینجا است که ابن الصبغ مالکی از امام رضا علیه السلام در وصول بهم آورده که فرمود انما اهل بیت

توارث اصنافنا عن کابرنا القذة بالقذة پس کیف دعوت اسلام که در آنوقت محض قرار توحید و رسالت

از شعور و او را که اموال صدقه لامحال اخت بوجه جزئی بودن حکم صدقه قابله قرار بدیده باشد که کس و ناکس
 روس مسائل را بوجه عومیت هم بسبب است فم بقدر متداول بنیک میداند اگر چه مخالف دین باشد بجز نیکان
 فرود غیر بوجه کثرت و اختلاف احکام هر یک از آنها عیون نیاید و اگر چه موافق باشد و از آنجا که پیغمبر خدا صلعم فرموده حسن
 و احسین سید اشیا و آل نبوت و اولاد باخیر منها بناء علی ذلک مورخانی میگردانند و آن قریب علم از زبان شیخ خواری
 امام حسن لامحال او اذین بعضی غیر شیما اظهر من شمس است و تکلیف بدعوت اسلام در چنین مقام قابله نبی کامل
 بطفل شیر خواره بدایت شهادت ضروری و لابد بود تو هم بعث استحقاق بحضرت رسالت و تصور درایت
 است اگر اسلام جناب و الایجاب بود و اشعار خودش احتجاجان فرموده است بقتلکم الی الاسلام طرغلا ما ما بافت
 او ان علمی رواه ابن طلحه فی مطالب السؤل ما و تقدم رسول ذوالنسن سیکویم که در حشرش دعوت نبی یا بشوق من
 قبل نفسه بواسطه الهام و ازین وجه تقدم علی بر نبی محل نظر است چنانکه است که فوراً گاهی بعثت جناب شاه و اولاد
 باقتضا حدت حدس و کمال درایت همین قصد دعوت ختمی نبوت و توجیه فرمودن تکلیف اسلام تصدیق
 بعثت بوجه نبوت و رسالت و بجا جاء بالنبی فرموده باشند چنانکه درایت و کمال مراتب فرست انجناب هم توجیه
 رب الارباب بوجه اتم مانای الهام علم بود قال لعدو ما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبی ولا محدث بکذابی
 قرآن بن عباس که نقله صحاحات الامامه محمد امین لدهوی فی بیان العصمة للولایة و حدیث موعوم الیه
 سبتند و سید محمد آخفی در مروه القربی عن ابن عباس آ و ده قائل قال رسول الله صلعم لعبد الرحمن بن عوف
 یا عبد الرحمن بن عوف انهم اصحابی و علی بن ابیطالب منی و انما من علی بن ابی طالب قال ان بعد انزل کتابنا و امر ان
 الناس ما انزل الیسیم ما خلا علی بن ابیطالب فانه لم یختم الی بیان لان الله تعالی جعل فصاحتهم کفصاحتی
 و درایتی که درایتی فافهم و تدبیر و احتفظ اما در سبقت الی الحسنات و انجلیات هر چند جامعیت

جمله محاسن و فضائل حسنت و تمامی باشد و مناتب خیرات باعتبار معنی عرفی موجود است و تو میدانی که حق
حسنت و خیرات موقوف تحقیق اسلام و ایمان است پس مرجع سبقت حسنت لا محاله همان سبقت ایمان است
که فکرش با تبحر گذشت و در اینجا یک لفظ موحی را بر این قبیل آورده نمیدانم و آن تحقیق ایمان و تصدیق سبقت

در آن ز خدا و رسول بحق سابقین است اما در شان جناب امیر آلین کان مومنان کان فی شفاستون مصدق
ایمان در تشریح است و حدیث رسول بعد از تخصیص سبقت خاصان خدا با حاطه امم سابقه تا این است خیر اولی که
دلالت سبقت ابوالایم خاصه مذکور است همه تار و پود او عاقبت و سابقیت صدیق را از هم گسته است آنچه این

البحر کی در صواعق مرقوم آورده قال رسول الله صلعم السابق ثلاثه فالسابق الی موسی یوشع بن نون السابق

الی عیسی صاحب الیسین السابق الی محمد صلعم علی بن ابی طالب فافهم و بر حضرت عتیق آیتیه مصدق
ایمان مخصوصه وارد نشده تا از این جهت یا دیگر آیه و السابقون الاولون توفیق معنوی میسر شود و

انما انما که عامه میگویند ایام از آنکه السابقون اولون بودند یا تابعون با حسان حکم امتحان در آیه احسان
ان تیرگی نازل شده و کامیابی حضرت عتیق در کدامی امتحان غیر مراد است بلکه در حدیث خاصه انما

منقده پس در عاقبت با این همه عوائق و موانع حضرت عتیق نمی رسد و اما توفیق مفاد حسنت و خیرات
نا تقد راست که درین جنبه بگنجد نباید علی ذلک آنچه در آیه مذکور شده بر آنجا اختصار مینمایم که همان مقصود

و محمود و قال الله تعالی من سبق الی الخیرات کما یفعل احب الی الله و قال الی الذین هم خشیة ربهم مشفقون الذین هم

بایات ربهم یؤمنون و الذین هم برهم الیشیرکون و الذین یوتون ما اتوا و قلوبهم وحده انهم الی ربهم را جویان
اولی که یسارعون فی الخیرات و هم لها السابقون یعنی هر آینه آنانکه ایشان از ترس پروردگار خیرات

مضطرب است و آنانکه ایشان بایات پروردگار خیرات ایمان می آرند و آنانکه ایشان بر پروردگار خیرات

شریک مقرر نہ کیے نہ لانا کہ سے وہ ہند اپنے مید ہند و دل ایشان ترسان است بسبب آنکہ ایشان
 بسوی پروردگار خویش باز خواہند گشت این جماعت سعی میکنند و یکی ہا و ایشان بسوی سبقت گفتگانند
 و این آیات تعریف سابقین خیرات بوجہ عدیدہ مذکور شریک خائف و ترسان بودن از خدا و دیگر ایمان
 آوردن بآیات خدا و دیگر سے شریک خدا مقرر نکردن و دیگری داود و ہش بجالیکہ سے وانند کہ
 رجوع بخداوند عالم خواہم نمود او تعہت صفت باین صفات معرفہ را سابق خیرات خواندہ و مطلق
 اسلام آوردن و مجرد داود و ہش نمودن را سابق الخیرات نفرمودہ حالاً تطبیق صفات معرفہ
 بیست پنج بجان ہا میری باشد صاحب مطالب السؤل بعد ذکر عبادت و محبت و زہد و ورع و
 معرفت و توکل و خوف و رجاء و صبر و شکر و رضا و خشیت شاہ ولایت گفتہ نکاید انواع العباد
 و وظائف الطاعات مالا یکا والا قویانیضون بحمل اعباء الی ان نزل القرآن الکریم بحدہ
 و اسفر بالثناء علیہ من التنزیل و جہ صحتہ تا آنکہ گفت ۵ ولہ و طائف طاعہ اورا و ہا
 معمورۃ الاثار و الاوقات بہ عبادتہ و زیادتہ و توجع بہ و تسخ و تدرع الانہیات و واذا اطلق
 سبحی نیاجی ربیہ بہ متضرعاً بالذکر والدعوات و این احوال گویا کہ ترجمہ صاحب ثبات و طاعات
 و عبادات و خیرات و خاشع فی الخلو ات است کہ حاوی بحامد سابق الخیرات مذکور
 آیات باسناد و اشہاد قولہ الی ان نزل القرآن الکریم بحدہ انحر است و بعد اثبات جامعیت
 این صفات ضرورت تبیان نمازدہ اما در بعض معنی آیات سے نگارم قولہ یوتون ما اتوا کریم
 انما و آیہ نجوی و آیہ و طعمون بحق انجناب و لایتناب مخصوص سے نماید و جبیکہ وجود
 سبق ہم درین عطا یا در آوان رسالت شکرش نشد پس باستخوان مقابلہ چہ رسد

واما قوله انما نزلناهم رجونا فسرنا باللعن وانا اليه راجعون استدلوا بحديث
 بعض من آيت است واصل حديث است جناب مير تقوله نزلت مخلوقا منيا على
 من ذلك حدك که مخالف با بفرزند و ليد خود امام حسن مجتبه فرموده ظاهر است و در
 اين قتيبه و غيره حضرت شيوع بار سون همواره به نعت باس مال و عيال مصدق
 آيه جيون انما نزلناهم بين مال و دين نسلع لهم في الخيرات تنعم بوده اند گاهي بتلاک
 مصائب و محن نگريده اند که ريش در جنگه نخورده اند از ايشان از مقوله انا للهدو
 انا اليه راجعون چه علاقه صحيح اقتاد بر آنها نيا فتاده لهدا ضرورت توهم انهم الی ربه راجعون
 بحق ايشان اتهام می باشد حال حال سبقت باس پير خوش تدبير تزوير امارت
 تصوير و يد نه است وجود ايمان حضرت اوالی الان تصديق حبان ثابت نشده بلکه
 سوانح عمری او از آيات سوره محمد و مقتح يا زوهم خواهي دريافت که من اوله الی اخره
 از اسلام مبراز منزه ثابت شده اند پس سبقت و س الی الاسلام چه رسد
 بلکه از حديث خافت الغل که تصديق ايمان جناب مير تحقق شده و بر طبق سئلت بحق
 شيخين انکار فرمودن رسول خدا مصدق عدم ايقان حضرت ايشان درياست و جا
 در قرآن تصديق شخصها و اوردن شده که اعترف به صاحب المواقف و شارح مکتب
 اخبار بسيار که باقی في المقام الثاني عشره که تخلص ايمان انحضرات است و تقاضا
 سند استصحاب بوجه عدم ثبوت تغير حال غير حکم في الان علی ما کان است
 اما بتبیت دعوی تقاضی آنکه نچو اسکل طاسر بطير مع جنه کرم صلبت اسلام اورون

سبقت باس
 مير تقوله

حضرت شارع علیه السلام قبول داشته است ازین کار سے نمی کشاید زیرا که بر او تسخیر شکار
 وحشت پسند جانوران پرند بوم و گیس کبیر السنه را بدست می آرند و پاسے دام سے گذارند
 تا دیگر جانوران و مرغان از مطهر او گروانند و همچو پاسے دام پاند دام شوند پس از رسن پاک آن خرد و به
 بوجه ناقابلیت او غرض ازین در امر مقصود شکار و بیچ سنے باشد همین حال پیر کبیر السنه در
 امر اسلام بود که اسل مقصود ترقی و کثرت و شوکت اسلام بد نظر شارع بود و بوجه نقصان شست
 آن خرد و به امید منفعت اسلام و چیزی سے توقع در منفعت دے نبوده است چه میدانتست
 که در نصرت اسلام هیچ اعانت بالذات نخواهد فرمود و اصل طینتش تبدیل بحسن عاقبتش نخواهد
 گردید اما سبقت در جهادات قابل تماشای موازته است جناب حیدر کرار غیر فرار و قتل کفار
 و استیصال شهرار همواره سبقت با میفرمود و معارک بدر واحد خندق و خیبر بر امر سبقت و
 و قتل عقبه بن ابی معیط و نصر بن الحارث در بدر و هشام بن ابی العزیز و عمرو بن عبد الحمز
 و بشیر بن مالک عمری و غیر هم رؤس المشرکین در احد و عمر بن عبد و دو خندق و در حرب عترة
 و خیبر از جمله شهید شدند و حضرات شیوخ با وجود آنکه مشرکین بدر و طلب مبارزت اکفاه
 خویشان را میخواستند و انضا و ابر گردانیدند مگر این حضرات هرگز قدم در میدان کارزار نه نهادند
 کما هی مشهورة بین ارباب السیر مگر آنکه در فرار و ادبار با وجود و در و قلاو لوهم الادیار بعجت
 تمام و سے مالاکلام سبقت با چنان مبذول فرمودند که اصحاب فرار را خیل و سالار گردیدند
 اگر اینحضرات خشیت را بهم میداشتند و ایمان بخدا سے آوردند و نفس ماره را شرمگین در محبت
 نمیکردند بجای سے یسار دعون فی الخبیات که محلی بلام الاستغراق مفید جمیع حسنات و

جل مع جمادات و مانع فرارات است مصداق لیسارحون فی الاوارس شریک شدند و یحییان فی الباطن

در معنی سبقت آنچه در فخری تحت آیه است که گفته السابقون ای الخالصون الذین سبقوا الی

صا دعاهم الله الیه و شقوا العباد فی طلبهم صا ف الله و قیل الناس ثلاثة ف رجل

ابتکر الخیر فی حدیثه سنه ثم داوم علیه حتی خرج من الدنیا فهذا السابق المقرب

رجل ابتکر عمه بالذنب و طول الخلة ثم تراجع بتوبه فهذا صاحب الیهب و

رجل ابتکر الشر فی حدیثه سنه ثم لم یزل علیه حتی خرج من الدنیا فهذا صاحب الشمال

ایتم بیرون از حدود مذکوره الصدیقی رود و مختص تفسیرش چنین است که السابقون ^{مخلصین} مستند

که با آنچه خداوند تعالی ایشانرا مکلف بآن فرموده سبقت کرده اند و غبار غفلت و کثرت نیکوئی

را در طلب رخصت او تمسق نموده اند و گفته شده است که مروان سه صفت میباشند

یکه آنکه ابتدا کرد و در نیم از حدیث عمر بن خطاب است بران فرمود تا آنکه بر دین سابق مقرب است

دیگر آنکه ابتدای عمر و معاصی و در طول غفلت نمود باز توبه و استغفار رجوع کرد پس این

صاحب یحیی است و هر که ابتدا فعل شجارت از حدیث عمر کرد و همیشه بران بماند و بر دین

آن صاحب شمال است البته حالا سیکویم که ایام جاہلیت هم از احکام تکلیفی و شرعی علی مله

ابریحیم و علی دین المسیحی خالی نبود و گاهی سنن ایام جاہلیت مشروع و سباح نگردیده است

پس بیاید نگرست که کدام از حدیث سن خود متبدلی خیر در اعمال خویش بود و بران بداد است

فرمود تا آنکه سابق مقرب خوانند و کدام بعد مرور ایام رجوع باسلام نمود فعلاً صبیح سلام

بدرجه السابق المقرب بوجوب ابتکار عمر و در ذنوب و در طول غفلت که چهل سال در بیت

پرستی بسرو و پس تخمین کس سبقت محدود مذکوره آیه چگونه خواهد رسید اما سبقت الی

بجای

همچنین بنطوق کلام الملك اعلام یافت میشود مگر آنکه هجرت متاخرین فی سبیل اللہ مع الشرط
 الاخری موعود می باشد که قال الله الذین آمنوا و الذین هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله
 اولئک عین رحمت الله و الله غفور رحیم و قال فالذین هاجروا و اخرجوا من دیارهم
 و اؤذوا فی سبیل و قاتلوا و قتلوا الا کفرن عنهم سیئاتهم و کادخلناهم جنات تجوی من تحتها
 الانهار الا ینالوا الله و الذین آمنوا من بعد و هاجروا و جاهدوا معکم فادکک فکروا و حجرت
 محدود غیر ما نحن فیه است اما بوجه عموم خیرات چیز از آن انتباه میباشد هجرت از بله طرف بله آخر
 بیروجهیکه در آن قیود ایمان و جهاد و قتال از نصرت رسول امجا و یافت نشود چنانکه از آیات
 در یافتی بدلیل قوتهم و کونوا الذین خرجوا من دیارهم بطرأ و یاء الناس خلی ندیم است
 و با اینهمه و هم مدح که می نگری سابق الهجرة در اسلام مهاجرین همیشه اندکما یاتی بیانم و در ایشان
 جعفر برادر علی بن ابریطالب و عثمان بن عفان بوده اند اما کسی از اهل سقیفه حق سبقت عثمان
 و دیگر مهاجرین حبش بخاطر نیاید پس ازین سبقت چه استدلالی باید کرد - سلنا اما پس
 عقیق در هجرت و غیر هجرت جهاد فی سبیل الله نفر سوود و در اینانی سبیل نیفتاده و مقاتلت
 بنفس نمود و چنانکه در هجرت بیعت چنین افعال حسند مذکوره آمده است پس چگونه موعود
 قرانی میتواند شد -

واضح کلمه - استحقاق خلافت امیر المؤمنین نفس ختم المرسلین قوله نعم است قل کن
 یا الله شهیداً بیننا و بینکم و من عندنا علم الکتاب یعنی گویا ای محمد صلعم خدا تعالی

فی ولس است در گواهی و در تصدیق پیغمبری من میان ما و شما سے گروه شکیمن قریشی انشر

کافی و پس است که نزد او علم قرآن است و مراد از من عند علم الكتاب و لا یتما ب هتند اما آنکه
 اطفا نور حق میخوابند روایت کرده اند که مراد از ان بحسب علم بن سلام است که عالم تورات بود
 و در اسلام داخل شده و در ملک صحابه منسک گردید و این پند گرون چراغ آسمانی است اسبق
 المفسرین ابو اسحاق احمد بن محمد ابراهیم اشعری و تفسیر کشف البیان بسند ابوبکر السبیعی مرفوعاً
 بعبد الله بن اوره قال كنت جالساً مع ابي جعفر في المسجد فرأيت عبد الله بن سلام ^{نظمت}
 هذا الذي عنده علم الكتاب فقال انما ذلك علي بن ابي طالب وعله بن عبد الله بن
 سلام كما يأتي بسند سبيعي از بن خنيزه آورده من عند علم الكتاب علي بن ابي طالب وروایت دیگر
 چنین آورده روی انه سئل سعيد بن جبیر و من عند علم الكتاب عبد الله بن سلام
 قال لا وكيف وهذه السورة ملكية وقد روى عن عبد الله بن عباس لا والله وما هو
 الا علي بن ابي طالب لقد كان عالماً بالتفسير والتأويل والتأنيخ والنسخ
 ورواه النظري في الخصائص كما رواه الشعبي واز عبد الله بن عطاء صاحب مناقب الفقيه
 ابن المغازلي الشافعي باسناد آورده قال علي بن حابس دخلت انا و ابو مريم علي عبد الله
 بن عطاء قال ابو مريم حدثت علينا الحديث الذي حدثتني عن ابي جعفر قال كنت عند ابي
 جعفر عليه السلام جالسا اذ هم عليه ابن عبد الله بن سلام قلت جعلني الله فداك
 هذا ابن الذي عنده علم الكتاب قال لا ولكنه صاحبكم علي بن ابي طالب الذي
 نزلت فيه آيات من كتاب الله عز وجل ومن عند علم الكتاب ان من كان على نبي

من ربه وشيلوه شاهد منه انما وليكم الله ورسوله والذين آمنوا وحافظ ابو نعيم اصفهاني
 بسند ابن حنفية روايت صدر نقل فرموده است و امام المفسرين ثعلبي بسند عبد الله بن سلام آورده
 ان النبي قال انما ذلك علي بن ابي طالب وصاحب القان في علوم القرآن حافظ سيوطي
 گفته قال سعيد بن منصور في سننه حدثنا ابو عوانة عن ابي بشير قال سألت سعيد بن
 جبير عن قوله تعالى ومن عندنا علم الكتاب اهو عند الله بن سلام فقال
 وكيف هذا السورة ملكية انتمى وهكذا رواه البغوي في تفسيره معالم التنزيل
 اين مرويات مدلل محتاج اتيان نفی بحی این آیه در سوره ایست که در مکة معظمه قبل هجرت نازل
 شده و ابن سلام بعد هجرت در مدینه طیبه سلام آورده است پس در حق او چگونه قبل
 اسلاش نازل می شد و میگویم که درین آیه ذکر مرتبه شاهد بودن خدا و رسول و من عنده علم
 الكتاب وارد شده است ابن سلام جاه براس شهادت امری مامور نگردیده و جناب
 امیرم بوحیث پیغمبر براس مگرانی اعمال است بعد آنحضرت معین شده اند و این عمده و لامل خلافت
 ولایت منزلت است کما روی ابن حجر فی صواعق محرقه در باب ششم خطبه حضرت نبوی
 بروایت ابن ابی شیبہ از عبد الرحمن بن عوف نقل کرده که بعد از حمد الهی رسول خدا فرمود
 او صلیم بقرنی خیر اوان موهد کم الخوض والذی نفسی بیده لتقیم الصلوة والاعین العلم رجلا
 او گفت نفسی یضرب اعناقکم ثم اخذ بید علی ثم قال هو هذا الله ازین حدیث ظاهراست که منصب
 شهادت بروی عنایت شده که مثل نفس پیغمبر اهل پیغمبر بود و آیه مبارکه و قصه تبلیغ سوره
 برات شاهد است که او علی مرتضی است و حدیث امام باقر العلوم ابو جعفر علی السلام

شیخ ابن سلام نامه

طریق عامه در توفیق به تمام نملک العلام ایضاح واضح است که چنانچه ایستد از عهد علم الکتاب را شهید فرموده چنین در آیه و تیلوه شاید منته که بانفاق جمهور مفسرین و شیوخ محدثین در شان شاه مردان وارد شده شاهد خوانده است پس همان شاهد درین آیه بقیب شهید فرموده است و حدیث ابن عباس بقول القدکان علیه السلام عالم بالتفسیر الخ موضوع این معنی است که عالم بالتفسیر الخ را من عهد علم الکتاب گویند تفسیر باقیب است یعنی ششانی این اخبار را از انوار توفیق دیگر کرده است احتیاج بیفایم قال الله تعالی ثم ادنا الكتاب الذین اصطفینا من من عهد علم الکتاب اثر کتاب است سوا انکان الكتاب قرآنا و توراة و وراثت کتاب از مردان برگزیده بر من که علی بن ابی طالب و ابن سلام از امام صحابه بوده است که در طبقات علیا و مدارج تصوی آنها شمار نیامده چه جای بزره برگزیدگان شمرده می شد که این شرف اصطفا را شیوخ صحابه و زوس ایشان هم ندیده یافته اند مگر آنکه نفس پیروی و ذریه آنحضرت بقوله تعالی و المقتضی الذی یاتهم مثل سائر انبیاء برگزیدگان علی می باشد پس مصداق من عهد علم الکتاب که در مکة نازل شد و الایمان باشد و بس با استحقاق خلافت ازین آیه مستفاد عملی بیان است چنانکه سابقا بان اشارتی نموده ایم که قرآن با خدا علوم و معنی احکام شرعی است صاحبش الاحمال مرجع امام در امر معروف و نهی منکر و تعلیم شریعت و نظام احکام اسلام در حلال و حرام بوجه تفسیر و تاویل و تالیف و ترویج و معرفت شان نزول یا بوجه وثوق و ربح میباشد که این منصب یا است عامه دینی است و هم دنیوی و وراثت کتاب است خاصه مخصوصین خلفاء انبیاء میباشد و ازینجا است که آنحضرت صلعم فرموده اند علی مع القم و القرآن مع علی لایفترقان ختم بر دایره الحوض و چنین در حدیث انقلین صلیف القرآن

تفسیر اصطفا
بر برگزیدگان

قرار داده است و تمسک باینست برابر خوانده و روی فراموشاوت عن ابن عباس قال ضمنه
 النبي صلعم الحصاره فقال اللهم علمه الحكمة و فرور ایه علمه الكتاب و راه البخاری
 است و تلمذ ابن عباس جناب میر شهنورین اتفاق است و ریخالی که تلمیذ عالم کتاب باشد صدر
 صدر العالم کتاب بوجهی قدیم احسن معلوم از علوم رب الارباب و عنده علم الكتاب است
 فهو المطالب و مؤید این مدعا اخبار سید الورات باشند کما قال لعمر لعلي انك تعلمنا
 تاویل القرآن مذاقنا على تنزيله ازین خبر عالم تاویل قرآن بودن جناب است بالنظر
 عیان است و صاحب تاویل الاحمال مصداق من عنده علم القرآن است و ذمه و انانیه
 العالم و علی باها فمن اراد العلم فليات الباب ازین حدیث واضح و اشکار است که مورد
 تفریل و مهبط کتاب جلیل علی بن ابیطالب را باب علم خود فرموده و طالب را بران حصول
 علم خود بحضرت و سئو کلیت ذکاوت ازین وجه ظاهر که جناب و س من عنده علم الكتاب است
 و سابقا مکررا گذشت که آنحضرت صلعم بحق جناب امیر فرموده اند که از من در این کتاب
 و سنت خواهی یافت و آن همین کتاب است که در آیه مذکور است فافهم و میگویند که در جناب
 علم تورات مطلوب نیست تا آنکه مصداق من عنده ابن سلام متوجه شود زیرا که سالتی
 بر عیض جناب از مطالعه تورات غضبناک بود و اندکند فی المشکله من جابر ان غیر الخطاب فی
 رسول الله صلعم بنسخه من التورات فقال يا رسول الله هذه نسخة من
 التورات فسكت فجعل يمزقها و وجهه سه الله يتخير الى ان روى فقال رسول الله
 صلعم والذي نفسي محمد بيده لا يوجد لكم وسفنا يتبعوه و ترقرني لضللكم عن

سواء السبیل الحدیث و تحفیل علم تورات بازاری قرات بدرجہ فائق سبب غضب پیغمبر
 سے گردید پس چگونه علم تورات بمقام روح سے آمد مگر انکار بن سلام از اخبار و نیکوکاران یهود و یونان
 امام سلام بن الیہود و قرنی دو قار سے نیماشت چنانچہ بطریق تصدیق نمود ان بن سلام
 رسالت خیر الانام یهود الخد برافروخته شد و گفتند: ایشام بن شام و اوجملنا و ابن جہاد و ابن سداد ج
 البیوتہ پس شہادت آنکے کہ عند ہم بدترین ایشان بود چگونه مقبول سے داشتند و همچنین کسیکه
 ترویہود جاہل ترین گردیدہ بود اور امن عندہ علم الکتاب کد ام تسلیم سے نمود و خلافت حال
 جناب میر کہ ہر گاہ بر اس جاہوت و مانا سے ایشان مسائل معضلات و سنوالات مشکلات بخدا
 جناب ولایتیابیے اور و ندب مع اوج بہ شافیہ و تحلیلالات کافیہ سرنگون سے گردیدند و زمین مطلوب
 از امر شہادت است کہ مقبول بود و وہی بر اسے طر و رو پیدا نشود و سلمنا و لکن سے گویم کہ در
 سابق از مطالب رسول گذشت کہ جناب میر فرمود لو ثلث لی الوسادۃ فجلت علیہا الحکمت
 بین اهل التوراة بتورا تمم و بین اهل القرآن بقدر علم الی ان قال واللہ ما من آیتہ
 نزلت فی لیل او نہار او سہیل او جہیل الا وانا علم فیمن نزلت و فی اشی نزلت
 و این حدیث زیادہ تر از ما نحن فیہ مناسبت تحقیقی و مطابقت تصدیقی میبار و چہ اگر مراد
 از کتاب تورات ہم باشد پس بدین دلیل آن جناب میبار و احتجاج رسالت ختمی نبوت
 بمقابل اہل کتاب سے باشند کہ آنجناب جامع علوم کتب آسمانی کاشف احکام رحمانی ہستند
 و اختتام این تحقیق بیخ تحقیق بدو آید کہ متعلق اہل کتاب سے نامم قال المدعم والذین ایشام
 ہم الکتاب یفرحون بما اوتوا الیک قال اللہ یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا

محققان و متذکرین

تا اینکه اکثر اهل کتاب ازین برود آیه کریمه برین است که اهل تورات میبود
 به دنیا میآوردند و او را ایشا ثریا اعتبار ملاست و شهرت بلفظ آیتنا هم و بلفظ اهل کتاب
 و موودین ایشا ثریا خطاب الذین و اول کتاب یاد فرموده است و جمهور مفسرین آورده اند که مراد از الذین
 آیتنا هم کتاب عبده بن سلام و احراب هستند کما قال الله فمخشی برید من اسلام من الیه و
 آمد الله بن کعب صاحبها و اوست معلم ما برین مفاد آیتنا هم کتاب و من عنده علم الكتاب فرق برین
 در نظر اولی الالباب است زیرا که اهل الذین آیتنا هم و اولی الالباب کتابی نمی نماید بدلیل قوله
 یا اهل الکتاب لم تأخذون بآیات اللہ بقوله تعالی یا اهل کتاب لم تبسوت الحق بالباطل
 و بر اهل کتاب در دیگر مواضع تهدیدات و ارواست بخلاف من عنده علم الكتاب که جمل و بموجب
 این واقع علم ناممکن است و بحق علماء مدح نازل شده است بقوله نعم انما یحیی الله من عباده
 العلماء و در تفسیریه ثانیه ما لکنتم تخفون من الکتاب علامه زرخشی آورده من نحو صفة رسول الله
 صلعم و من نحو الرحمة احقافه نمودند و جمهور مفسرین در قضیه بقره روایت کرده اند که زنی خیر
 از اشرف یهود با یهود در زمانه اشرف یهودان خیر بوساطت اهل مدینه مسئله حد زنا بخند
 رسالتا پیش نمودند و حضرت حکم رجم طاهر فرمود و رؤس یهود که کعب بن اشرف و کعب
 بن اسید و سعد بن عمرو مالک بن الضیف و کنانه بن الحقیق که از اهل مدینه بودند را رضی نشاندند
 آنحضرت در آن وقت با شارت جبرئیل امین عبدا بن صور یار از خیر طلبید تا حکم از تورات
 بیان سازد و اهل اثره التفسیه در اول میگویی که عبدا بن سلام اگر مخاطب من عنده علم الكتاب
 یهود بر طبق ما لکنتم تخفون من الکتاب از تورات شهادت بر رسالت ختم نبوت من و او

مفسرین تحت آیه و صوف نقل میفرمودند حال آنکه احدی از ایشان در تفسیر این آیه نقل نموده اند
 حال آنکه بر طبق ضرورت که انحصار شهادت و پیش بود افساس و شهادت نموده بود بلکه آنحضرت صلوات
 با وجود این سلام و کعب احبار و درین متوجه این صور یا را از خیمه طلبید تا حکم از تورات بیان
 سازد و طلب شهادت از این سلام نفرمود و فافهم و تدبیر فرمود چنانچه بعد از سبب آنکه در آیه تدریس شد
 و تصدیق رسالت مطلوب است و در پنج بار ناصیه ابن سلام دیده نشده و در ثانی مبارکه بر آیه
 بن سلام که حاضر بدین بود اگر صاحب علم تورات میبود نوبت تمکلت تخفون من الکتاب نجی رسالت
 و آنحضرت از مسافت بعیده این صور یا نهی را طلب فرموده حکم تورات بر استقامت بود
 پس بدینکه عبد الله ابن سلام ناصیه از علم تورات میداشت چنانچه در حق نماز بود و آیه
 اِلَى الَّذِينَ اُولُوا الصِّبَا مِنَ الْكِتَابِ و اورد است و حق علم الکتاب بر استقامت ناصیه او صیبه است
 و باعتماد حضرت عامه آیه و اسوا من اهل الکتاب لکنه فاقمه بحق ابن سلام و اورد است که خطی
 ستایش این است درین آیت مذکور است تا هم او را اهل الکتاب فرموده نه من عنده علم الکتاب
 قابل -

و ارحمة - استحقاق خلافت امیر المؤمنین و اولاده الطینین قوله تعالی است ذلک تعالی و انج
 ابناء و ابناکم و نساء و نساءکم و افسنا و افسنکم ثم یهمل فجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی
 پس بگوایس محمد بیاید تا بنوا نهم با سپه ان خود را و شما سپه ان خود را و ما زمان خود را و شما زمان خود
 را و ما نفس ما خود را و شما نفس ما خود را و بعد از آن با کفر کنیم نفی نضرع و دعای ما نهم تا عقوبت نصیب مدعی
 باطل باشد پس بگو و انهم لعنت خدا سے در بر و عکویان و هر گاه این مبارکه بانصاری نجران

مقرر شد آنحضرت ختم رسالت علی و فاطمہ و حسن علیہم السلام را ہمراہ گرفتہ فرمود اللہم ہولاء اہلی
 اوقال اللہتی کہاوتے صحیحہ پر اسب اہل بیرون آنکے محبین کا بر نصاریٰ باہر اور ان دشمنان و سپہ سالار بیرون
 نما یاتی ہر پانچواں ہر گاہ کہ نصاریٰ دیدند پختن پاک را با قوم خودشان گھنڈ کہ ام جماعت نصاریٰ ما ہر نیم
 بزرگانہ را کہ درخواست نمایند خدا تعالیٰ عبادتکما ایشان کوہ را از جا بر خیز اند قصد سب اہل کنید کہ آثار ملاکت پیدا شدہ
 بیچ نصرتی ہر سے زمین باقی نخواہد ماند پس باید دانست کہ امر بہتال از اعظم امتحان در تصدیق
 و تکذیب دین و ایمان سے شو و عقاب و عذاب بر مدعی کاذب نازل شدنی یہاں شد و از یہ وجہ
 رسالتیست ہر سے این کار بزرگ و واقعہ سترگ در اینہا نصرت حسین علیہما السلام را و در سائنہ
 صرف فاطمہ الزہرا را و در الفنا صرف علی مرتضیٰ را ہمراہ ہر کہ غیر ایشان را حسب الخلق الی اللہ
 و سحاب الدعوات ہر گاہ علی و اعظم مرتبہ و اگر ہم رتبہ عند اللہ تعالیٰ مدیدہ درین باب
 صاحب سووۃ القربی عن ابی رباح مولیٰ ہام سلمہ حدیثیثے نقل کردہ قال قال رسول اللہ نو علم ان
 نعم ان فی الارض عبادا اکرم من علی و فاطمہ و الحسن و الحسین لا امرنی ان اباہل بہم ولا کن امرنی
 بالباہل مع ہولاء ہم افضل مخلوق تغلبت ہم الیہود و النصراری یعنی فرمود پیغمبر اکرم صلی اللہ علیہ
 و آلہ وسلم کہ ہر آئینہ در زمین کریم تر و غالب تر و بزرگوار تر و اشجع و اثقل از آل عباد و عباد ہست البتہ ہر
 حکم سے فرمود کہ بمعیت ایشان سب اہل نہ نامہ و لکن حکم کردہ ہر اسے سب اہل مع ہمیں اشخاص ایمان
 افضل مخلوق اند پس غالب شدہ با ایشان ہر قوم یہود و نصاریٰ استہے بلخص ترجمتہ اگر در قبیلہ ہر
 شش اک عبا از نبی ہاشم و نبی تیم و عدی و نبی امیہ سے بود انہا سے صفائے را و فرود واحدہ و خیرش
 را واحد الخلقین را آنحضرت اختیار نمیفرمود و حالانکہ ضرورت اقتضا دینی بود کہ درین مقام ہر

الذین معہ اشدا علی الکفار علی زعمهم را و صوابیہ حضرت عباس را خصوصاً من یفر الشیطان عن
 ظلمہ را بر اسے دفع ابالسنہ نجران ہمراہ سے بردگر این حضرات را سخ و نامت قدم در ممالک بنو نذر
 و مثل آل عبا افضل الخلق و اكرم العباد و مستجاب الدعوات نبی باشند و این استعانت در دعا و معیت
 بر اسم سیاه نظر است در خلافت نبویہ اما شمول آل عبا و این آیه سیاه را و اشواہد آئینہ حسیاق
 کلام خالق البریۃ ثابت میشود چہ حسین علیہا السلام در فدا و ابتداء تا بدیل قوله نعم و ذریۃ داود و سلیمان
 و ایوب و یوسف و موسی و ہارون و كذلك غیرہ من المحسنین و ذکر یا وحی و عیسی و الیاس
 کل من الصالحین سے باشند کہ عیسی بن مریم را بواسطہ مادرش زوریت ابراہیم یا زوریت نوح
 خوانند و چنین دلالت واضحہ دارد کہ حسین بواسطہ مادرشان سپرن پیغمبرند و حدیث شریف ان
 اللہ تعالی جعل ذریۃ کل نبی فی صلبہ و جعل ذریۃ فی صلب علی بن ابی طالب مؤید و موکد
 این معنی است کما رواہ صاحب الصواعق و انزجہ الطبرانی عن جابر و محصل ترجمہ آنکہ بدرستی کہ خدا
 متعالی گردانید زوریت ہر پیغمبری را در صلب او و زوریت مراد صلب علی بن ابی طالب گردانید
 است کہ پس نص حدیث حسین علیہا السلام ابنا و سفیر نام ہستند و جناب میزیج دلیل شامل سیر
 پیغمبران باشند زیرا کہ جائے اوتعم شانہ ابن العم را زوریت لرحل فرمودہ است کما یاتی بیانہ الفا
 و در مفاوئدنا جناب سیدہ کونین بدلیل آیه وافی ہدایہ واذ فنجینکم من آل فرعون یومونکم سوء
 العذاب یذبحون ابناؤکم ویصلبون نسائکم داخل سے باشند زیرا کہ چون فرعون گفتند کہ فرست
 در بنی اسرائیل پیدا خواهد شد ہلاک تو بردست و سے است لہذا حکم فرعون اعوانش سپران
 نومولود بنی اسرائیل را مے کشند و دختران نومولود ایشان را مے گذاشتند زانکہ زوجات نبی

اسر ایسل را میگذاشتند چه لفظ اسرا که مقابل انبار کم وارو است مراد از ان دختران آنها است
نه زوجات ایشان از گذشته زوجات آنها لازم می آید که ازواج را بر التوکید سپرن میگذاشتند
که این فعل مخالف منشاء قاطلین بوده و جناب میر در مفاد الفسنا میباشند و یونده ما قال لینی صلعم
یعنی انت منی و اتانک و قال ما یریدون من علی ان علیاً منی و اتانمه و هو ولی کل
مومن بعدی زیرا که قوله انت منی و اتانک تفسیر بر اختصاص نفس بانفس و بر کمال اتحاد و جان
فی تنبیه اولالت و انعمه وار و اما اهل خلاف چون دیدند که درین سبأ سبأ اشتراک شیوخ یا دیگر
صحابه بطهور رسیده و در آیه مدح آل عبا بقوله انبارنا و الفسنا وارو است پس از انکار این فضیلت
عالیه در گذشته در معنی الفسنا دست و پاچه شده گفته اند که مراد از ان رجال پیغمبر اند که اقبال افضل
الفاضل فی کتابه الباطل الباطل و گفته اند که حضرت امیر داخل انبارنا می باشند نه در انفسنا
کما قال صاحب التحفه بان لا نسلم که مراد از انفسنا حضرت امیر است بل نفس نفس پیغمبر است تا آنکه
بجواب لایذ عنف احتجاج بعرف فرمود در جواب ان امثال و عتبه انفسه الی کذا و دعوت نفسی
الی کذا فطوعت له نفسه و املت نفسی و مشاورت نفسی پیش فرموده است و میگوید نیز از جانب
پیغمبر اگر حضرت امیر را صد اقل نفساً قرار دادیم از جانب کفار و انفسکم کدام کس را صد اقل
انفس کفار قرار خواهیم داد الی ان قال پس معلوم شد که حضرت امیر در انبار داخل است چنانچه
حسین نیز حقیقه در انبار نیستند حکماً و اهل انبار شدند و ان العرف بعد الحق انما من غیر ذیة
فی ذلک و نیز نفس بجهت قریب و هم نسب و هم دین و هم ملة آمده قوله تعالی غیر چون انفسهم
دیارهم اهل دینم و لا ذلک انفسکم لولا ان سمعتم و خلق المؤمنون و المؤمنات بانفسهم

خیر ائیس حضرت امیر را چون اتصال نسب و قرابت و مصاهرت و اتحاد دین و ملت و کثرت معاشرت
 ائمت بحدی بود که علی بنی انام علی در حق و ارشاد شد اگر نفس تعبیر فرماید چه بعید است فلا یلزم المساواة كما
 لا یلزم فی الایات المذكورة ازین تلمیح قطعیه باینه تحقیق رسید که شیوخ بارسوخ نه حق قرابت
 لائق اعتبار نه مصاهرت قابل شمار داشتند نه ور دین و ملت پیغمبر بودند نه کثرت معاشرت
 و الفت با پیغمبر می فرمودند که آنحضرت با وجود تزلزل و تعالواند ع ابناء ناولسانا و انفسنا که صیغه جمع
 است ایشانرا همراه نبی و پس اخباراتی که در حق یا رخا راندند همش ترع و متعقل و موضوع و مصنوع
 هستند مثل اخبار لکل نبی خاصة من محاب ان خاصته من اصحاب ابوبکر و عمر و وضع ابوبکر فی کفة و
 فی کفة تعدلها و ما طلت الشمس ولا غربت علی احد افضل من ابی بکر الا اینکهون نبی و
 درین مقام حسیت و صالحیت و کفایت و نصرت شیوخ هیچ بکار نیامد اگر آنحضرت نصیب از ایمان
 و سهی از دین و ملت محمدی میداشتند بمصدق انفسنا لاجاله باقتضای ضرورت شامل
 شدندی که بلاکت اسلام و اشاعت ان دین مهم اهم معلق بوده لهذا ضرورت نفوس قدسیه
 براسه استجابت و علاحق شده بود و آن مخصوص غمسه نجیاً برآمد و دین مقام نیز اهل بیت رسالت
 در یک کفه میزان عدالت و شیوخ بارسوخ در دیگر کفه نصفست بوزن آمدند مگر ثقل مشین و
 حق اهل بیت ظاهر شده تا آنکه بقط ثقل نامزد شدند و شیوخ با همه قرابت نسبه و ادعای قرب
 اختصاصی اخف دیده شدند تا آنچه گفته که لانسلم مر او از انفسنا حضرت امیر اهل نفس نفس پیغمبر است خالی از تواجد
 نیست چه در آخر میگوید پس حضرت امیر را اگر نفس تعبیر فرماید چه بعید است که مترس
 و میگوید که این دعوی او قبول بل نفس نفس پیغمبر است ادعای بلا بیند و بلا سند است

و قیاسی که سیاق ما قبل مخالف آنست و شواهد روایات قوم معاصد بالاسیله است که سیاقی همانند
 القاد و اما آنچه در صد و آن شخص ناید عو نفسه احتجاج باقوال بل عرف فرموده بعد از فرض صحت جواز
 قیاس مع الفارق است چه خطاب بالنفس متداول و دعوت نفس مع غیر مستعمل است و همین
 مانحن فیه است زیرا که بر طبق معنی مختار حضرت معترض دو تاجرت در مفاد آیه پیدا میشود پس
 دعوت پذیران که اینبار و نسایم باشند و دیگر دعوت نفس خودش و این هر دو تاجرت در
 شواهد او یافت نمی شود بلکه در آنها محض دعوت نفس واقع است و اینچنین اثر خطاب
 بالنفس متداول و آن غیر مایحیث فیه است و با هر دو وجهت که مانحن فیه است نقصان متداول
 ندارد اما اثبات قول الشخص لاید عو نفسه شاید که مخم فرموده است و ازینجا است که نسبت
 دعوت نفس و بکر اخیال الی طلعم زید که خلاف عرف بلغا است و اما آنچه فرموده و تیر از کتاب
 پیغمبر اگر حضرت امیر اصدقا الفنا قرار دادیم الخ منجز نابلدی استلمت عبد الحق در مدارج النبوة
 عبارت معنی انفسکم و صدق انفس کفار را همین فرموده است چنانکه گفته در ذکر و قتل رسول
 و هم از هجرت در مواهب الدین میگوید که ایشان شصت سوار بودند و سبت مرد از شصت
 ایشان و نفس درین سبت چهار بودند که کار و بار و اختیار بدست ایشان بود یکی عاقبه
 که امیر قوم و صاحب مشورت بود و اس و رئیس ایشان بود نام او عبد المسیح و دیگر آنیم که لقب
 داشت صاحب جمل و مجتمع ایشان دیگر ابو الحارث بن علقمه که دانشمند و صاحب درس
 انقوم بود و کتاب معامی ایشان را درس میگفت و بودند دو ک قوم که مشرف و کرم میدانستند
 او را و پیشوا گردانیده بودند او را الی ان قال که این ابو الحارث بن علقمه برادر است

نام او کز بن علقمه و او نیز از جمله آن وفد بود القصد حال شاه صاحب معترض از جانب کفار در آن
 کز بن علقمه را صدق نفس بوجارت علم نصاری قرار دهند چون چرا و اگر و گنگنت را آنچه
 گفته پس معلوم شد که حضرت در این باره داخل است الخ از کجا معلوم شد حال آنکه خود معترض در قرار داد
 از جانب کفار در آن کس میگوید و نمیداند که چه حال واقع است و ما نمیگویم که جناب
 امیر حقیقه نفس بنی است یا آنکه حسنین حقیقه انبیا پیغمبر اندگر همان زبان و همی ترجمان پیغمبر
 نس و جان که شنیدیم میگویم که حسنین ذریت نبی الکوین و سید العرب برادر پیغمبر با حکما بوده اند
 حدیث این ذریتی فی صلب علی بن ابی طالب و حدیث اخوة و حدیث نورشهر و عدل
 باشند پس تمیز عرف شرع باشد یا عرف خاص حقیقه باشد یا مجاز و در اینجا خداوند تبارک
 و تعالی این برادرش نفس پیغمبر خوانده مانیر نفس بنی میگویم و اما آنچه گفته و لان العرف
 دعوی بلائینه است معترض مدعی را لازم بود که عثمان را با اقوال صحابا بن رسول الله ثابت
 نمود یا آنکه از عرف صحابا بنیت شاه ولایت بشهادت واحد هم آورده و اما آنچه گفته
 در نیز نفس بنی قریب و هم نسب و هم دین و هم ملت آورده الخ میگویم که از جانب کفار بروایت
 صاحب روضه الاحباب براسه میا بله چهارده کس و بروایت صاحب مواهب چنانکه گذر
 شصت تا سوار بودند آیا از جانب اسلام غیر آل عبا که صغیرین و نسواة و اخده و یکجا نمود
 می باشند کسی دیگر وجود داشته که نسب پیغمبر و دین و ملت آنحضرت بود تا عدد
 شصت بلکه چهارده را کفایت نموده از آن پیغمبر قلیل می کرد در الوقت از عشره بیشتر و کوه چار کجا بودند که عدا
 چهارده طرف مقابل را نام می نمودند و بدین کجا رفته بودند که پیغمبر خدا با وجود چو مطوالف

ایشان عدو شصت ہم ہم نیارو و حکم کریمہ کہ من فئتہ قلیدہ غلبت فئتہ کثیرہ عدوی تامر ویست
 مگر آنکہ براسے آل پیغمبر نبودن تمام قبیلہ قریش را حاضرے آرند و لم یکن من قریش الا کان لہ پیغمبر
 میگویند کہما فی الترمذی و در وقت وار و گیر ہلاکت ضمیر بر آسباہلہ از رجال پیغمبر بودن ایشان صاف
 گیر پیغمبر مابند و انحصار قرب قرابت و ہم نسبی و ہمینی خاصتہ بآل عبا میفرمایند حتی کہ حضرت عثمان
 را نیزے ربانید صہریت حضرت و وار دل محمود از سینہ سہو میفرمایند و ذوالنوریت آن با حیا از
 جریدہ قرب قرابت و اختصاص مضاعف محکوک نمایند ان ہذا شے عجایب و جبہ آن غیر ازین نیست
 کہ این حادثہ مثل محاربتانی قابل گیر نبود بلکہ حاجت و ہذا نیز چار بود آہنما چونکہ ازین ملت اسلام من القلب نبود و ہذا
 بناسان ہم خوف ہلاکت جاگزمین خواطر صحیہ بود و مقام فرار از قہر قہار سے دیدند لہذا پیغمبر خدا انجمن
 مترو دین فی العقیدہ را کے ہمراہ سے برو و اما انچہ آسبہ کریمہ استدلال آورده قابل نظر است چہ اول
 یخرجون انفسہم من ديارہم باوجود تصفح و تفحص نظر قاصر نیاید اما قولہم لا تلموا انفسکم و قولہم لا
 اذمعتموہ از زبان قبیل است کہ در شواہد گذشتہ مذکور شدہ و معنی انفسکم و انفسکم درین جا ہا
 مرا و اقرب و ہم نسب و ہم نامہ پیغمبر است بسباق آیہ ما قبل لا تلموا انفسکم کہ فرمودہ است انما
 تلمسون اخوتہم فاصبروا بین اخوتکم الی ان قال یا ایہا الذین آمنوا لا یخبر قوم من قوم
 عسی ان یکونوا خیرا منکم ولا نساء من نساء عسی ان یکون خیرا منہن (فقال) ولا تلموا
 ولا تباؤوا بالاکتابیین الاسم الفسوق بعد الایمان او تعم اول الاخوت ما بین الیمان پیغمبر
 و حکم اصلان باہم ایشان میکند و بازار سخریہ قوم با قوم و نساء بانسا منع سے نماید و الحال فرمودہ
 کہ نفوس خود شانرا مطعون شے کنید و باہم گریہ بالقاب بد بخوانید لفظ تلموا و تباؤوا میفرماید

معنی است کہ در اول الفسک منہ عنہ است و در دوم یکے با دیگرے پس اگر مراد از الفسک اہل ملتکم
 ہے بود لا تلامرؤا میفرمود کہ یکے دیگرے کہ نفس است طعن کنیند و از نجاست کہ ز مختبری فی قولہ لا تلامرؤا
 فرمودہ والمعنی وخصوا ایما المؤمنون بالانتہار عن عیبہا و الطعن فیہا و بعد از ان گفتمہ وقیل معناه لا یعیب
 بعضکم بعضا لان المؤمنین کف نفس واحده فشی عاب المؤمن المؤمن فکانما عاب نفسہ و این قول موافق نظر
 است وقیل معناه لا تفعلوا ما تلہون بہ لان من فعل ما استحق بہ اللہ فقد لہ نفسہ حقیقۃ
 و این قول مطابق ما قلتمہ است پس ازین قول ظاہر ہے شود کہ معنی الفسک اخوانکم فی الدین متجم تنبیت
 پس استمدلال ہمہ یک قول بے معنی است و سلمنا اما سیاق ما قبل دلالت دارد کہ اخوان یک
 مراد اند نہ اسلامی و در ایمان مدارج ہستند یعنی ان تشکیک پس ہر کہ ساوی باز و نفس باشد ان ہر کہ
 و بے نفس خواندہ ہے شود و ہمچنین اگر در کفر و نفس دیگرے مساوت دارد نفس و خواہند گفت ہمین
 مطلوب است اما آنچه صاحب تحتہ باقتضای فرستہ و بہ شمول آل عبارت اسپین فرمودہ و در
 صدر این ایرادات غیر واردہ آوردہ ہر چند در نظر تفسیر باتیان شان نزول آیہ بعنوان دفع و حمل توجیہ
 اول و ثالث مندرج شدہ است اما در نظر سمرقندی و دفع و شوار است لہذا انقل ہر سہ وجہ در صدر
 و ابطال تخیلات می باشم وجہ اول من جہت اہلسنت و وجہ ثانی از طرف فرقہ شیعہ و وجہ ثالث از نواد
 آورہ و بہمان وجہ آخر برہ تواجہ اتفاق رائے فرمودہ لخص وجہ آنکہ ترواہلسنت پیغمبر این گوارانرا
 منسبت عزیز پیدا است و بحسب ظاہر از سبأ ہل خطر ہلاکت بود حاضر ساختن اینہا جہت تمام و ثور
 قوی بر صدق نبوت خود و حقیقت خلقت حضرت عیسی بود زیرا کہ عاقلی تا جازم نباشد بصدق دعوی
 خود خود را داغہ خود را در معرض ہلاکت نماند از دو قسم نمی خورد و وجہ ثانی مدد خواستن انزال

عباد سبأ دعوات بودن ایشان حالی فرموده و از نواصب آورده که هر دو وجه نبوی و ملکه از راه لازم
 خصم بود سبأ سلم البتوت عنده و نرد و مخالفان که کفار بودند در وقت قسم اولاد و اما و را تا حاضر نکند
 ویر پاک آنها قسم خود ندان قسم معتبر نمی شود و آنجناب نیز بطریق الزام همین عمل فرمود و ظاهر است که آثار
 و اولاد با اعتقاد مردم عزیز تر می باشند دلیل برین وجه آنکه اگر این قسم سبأ بگردن و قسم بر اولاد خود
 نبرد جناب هم سلم می بود و شریعت نیز واروسه شد حال آنکه در شریعت منع است که اولاد را حاضر سازد
 و قسم بر آنها خورند یا بچنین عبارت سراسر عبارت اتفاق میفرماید پس معلوم شد که این همه برای اسکا
 خصم بود و علی هذا القیاس وجه ثانی نیز درست نمی شود زیرا که پاک و فد چندان اهم نبود از آن بالاتر
 آنجناب حوادث دیگر رسیده و شقه شماره داده هیچ گاه ازین اشخاص در دعای خود است و متحقق علیه
 است که دعای پیغمبر در مقابل کفار البته مستجاب است و الا تکذیب پیغمبر لازم آید است که اگر بغور
 بنگری در مذمت سبأ هست و نواصب هر موفقی نمی نماید در وجه اول همان بیگویم که پیغمبر خدا غیر آل عبا

را ایانها بیت عمر زبید داشت حدیث اسامه احب الی من العم الله علیه و النعمت علیه اسامه بن جری
 و حدیث ابی بکر لو كنت تتخذ اخيلاً لا اتخذت اباً بکر خلیلاً و حدیث عائشه عن عمر و عاص قال لرسول الله

صلعم اخی الناس حباً لیک قال صلعم عائشه قال من الرجال قال صلعم ابو اقلت ثم من قال عمر
 بچه کار خواهد آمد که این همه احبین را در مقام جد تمام و وثوق قوس بر صدق نبوت خود گذاشت
 و هر چند که سبأ بجهت ظاهر خطر ملاکت میداشت اما علی سبیل تنزل خصوصیت این بزرگواران
 و عزل نظر فرمودن از دیگران که زوجات عثمان نیز در آن بودند مخبر و وثوق و اعتماد بر ایمان نبیان
 و عدم رسوخ آنان می باشد و ماکی گفتیم که آنحضرت صلعم از آل عبا در سبأ بجهت مدد خواست

دورین استعانت اظہار شرف برگزیدگی آل عبا ملحوظ داشت شاید دعوی با حدیث ابی رباح کہ
 صاحب مودۃ القرنی آورده ولالت سے نماید کہ غلبہ بر اہل نجران بسبب شمول آل عبا حاصل گوید
 لکن قال فیہ نقلت ہم الیہود والنصارى و من ہی برہم کہ وقت فرار صحابہ آنحضرت صلعم ایشان را
 بحال جد تمام واپس سے طلبید چنانچہ در فرار جنین عباس عسکرم رسول الثقلین آواز درو او یا اہل بیعت
 الشجرۃ یا اصحاب رۃ البقرۃ الی این تفرون اذ کرد العہد الذی عاہدکم علیہ رسول اللہ آیا این طلب
 براہ وقع شرکفار بعنوان ادا و نبود و در جنین ادا و آیا بہتک سالت متصور میشود و در جنگ سنان
 و ہم زبان مدوکاری متواتر و ارواست مگر آنکہ از صحابہ نامدار از حضرت ثلاثہ امجاد جانی ادا و بطہور
 نیامد لہذا و حوادث و شقہات تنہا پیغمبر خدا را کافی تجویز سے نماید شاید کہ حضرات ثلاثہ از جنگ ما پیروز
 رعایت کہ وجود پیغمبر بمقابلہ کفار البتہ کفایت دارو و دعائے اوستجاب است دفع اشرار خواهد نمود
 و الا تکذیب پیغمبر لازم خواهد آمد و نقص عرض بعثت تحقق خواهد گشت کہ استجاب دعوات نیست فرارنا
 سے نمودند لہذا این فرار عصیان سے توانگفت بلکہ مکمل و مصدق بعثت و صدق دعوی رسالت
 میتوان خواند دعوی بالمد و الزام خصم وقتے معتبر خواهد شد کہ اینچنین رسم در مذہب و ملت ایشان
 حکما یا عرفا بودہ باشد حالانکہ بجز لطافت مقال از صدق بیان سبر است و از شاہ صاحب
 سے پر ہم کہ کدام مقام سہ و در نام را حوادث دیگر بالا تر از سبب ہمیشہ آنکہ علی را ہمراہ خبر البتہ
 و جنگ خیر و غزوہ تبوک ہمراہ نداشت در خیر جنین حوادث فرات صحابہ یہ اللہ را با وصف آشوب
 چشم و سے طلبید تا آنکہ بدست و سے فخر و نمود و در تبوک میدانست کہ نوبت کارزار نخواہد
 رسید و اظہار منزلت بارونی ملحوظ خاطر قدس بود لہذا در مدینہ گذاشت پس در دیگر مقام

شخصاً غار نشین شده بیان فریاد یا در بدر همراه نبی دریا در احد و خندق گذاشت و بطریق انزاعی
قسم عمل نمودن وقت قبول سے افتاد کہ حصم ازین قسم عمل سے طلبید بلکه درینجا جلد نواصب سر
برگشته است کہ آنحضرت بحکم رب لغرت ندع انبارنا الا یہ این اہتمام را از جانب سلام معنی فرمودند
انچنین عمل و شریعت البیتہ مشروع و مدوح گردیدہ نہ ممنوع شد است و انچہ بران دلیل آوردہ حیرانم کہ
آیہ مباہلہ از احکام خارج داشتہ اند و ماکی گفتیم کہ در مباہلہ قسم خوردن بر اکل عبا ملحوظا بودہ تا آنکہ این
عمل بن تلقای نفس قرار دادہ معترض شدہ است و حیف آنست کہ بعد ہمین فقرات خود میفرمایید کہ
پیغمبر را در استجابت دعا چہ قسم ترد و لاحق سے تو اند شد کہ استعانت تائین گفتن دیگران نماید انتہی
پس تعارض در کلام کہ در صد قسم بر اولاد خوردن را آورد و در اینجا تائین را ذکر نماید البتہ امر شکر و آوار تھاک و
در عداوت اہلبیت خیر سے و بر پسینہ بیسج عنکبوت پیر فرزت باطل و فاسد و از سرہ عاطل
بر آمد پس این جواب ترکی بہ ترکی بود اما الان بسباق کلام و مرویات محدثین و مفسرین فحنا
تحقیق مہ آیم آنکہ او تعمدرین آیہ مباہلہ در نظم کلام ترتیب مدعوین از دونو جلو فرمودہ است اول
ابنار را کہ باعتبار ترتیب و عمر کم ہونڈ بعدہ سنار را کہ از ابنار و وجہ علیا بقول صلعم و ابوہما خیر استہام سے و
کافی لہو و القربے و بعد از ان الفسار آورد کہ بھرحہ و چہ فرو نیت از ہر دو مدعوین سے دار پس اگر
بسباق معترض نظر کنیم و جناب میرا کہ افضل از ہر دو صنف ہو و در ابنار شامل سازیم نظم قرآنی کہ
ترقی دار و غلط سے افتد و ہوزیع قبیح زیرا کہ از سنار کمتر میشود و حالانکہ الرجال قوامون علی النساء
بر افضلیت رجال است و در خصوص این ترتیب احادیث متبرہ و اقوال معتورہ ماثورہ مذکورہ
تفسیر جماعی تفسیر بالآوردن خیالی ازین لغت علی نے نماید حافظ سیوطی در تفسیر و در مشور از جا برہنہ نقل

سیف زاید قال جابر انفسا رسول الله وعلى وابناءهما الحسن والحسين ونساء فاطمة وبنين برات
 را صاحب فرید اسمعیر بن ابراهیم بن محمد الحموی نے وصاحب حلیہ الاولیاء ابو نعیم الحافظ بواسطہ شیخی از جابر
 نقل فرمودہ اند و حموی نے بطریق دیگر از ابن عباس آوردہ فی قولہ تعالیٰ قل تعالوا ندع الایہ نزلت
 فی رسول اللہ وعلى نفسه ونساء ثانی فاطمہ و ابناؤنا فی حسن وحسین صلوات اللہ علیہم اذ
 الدعاء علی الکاذبین نزلت فی العاقب والسید و عبدالمسیح واصحابہ و ابوالموید موفق بن احمد
 صدر الامم و اخطب الخطباء عندہم از ابن عباس بن الحسن و الشعبی و السدی فی کتاب فضائل امیر المؤمنین
 و ز حدیث طولانی سیالہ روایت کردہ فلما اصبحوا بعثت النبی صلعم الی اهل البیتہ و من حولہا
 فلیق نکر ما اثرها الشمس الا خرجت و خرج رسول اللہ و علی بن یدیه و الحسن و الحسين ثانی
 بہینہ و ایضا سیدہ الحسین عن شہالہ و فاطمہ خلقہ ثم قال ہلموا فہو کلام ابناؤنا الحسن و الحسین
 و ہو کلام انفسا لعل و ہو کلام نساءنا لفاطمہ الحدیث ابن اخبار صداقت آثار و رمانحن فیہ منصوص
 الدلالہ اند کہ در قولہ انفسا ابو اسبغین و در نسا نا خباب سیدہ کونین و در ابناؤنا سنین علیہم
 السلام مراد و مقصود میباشد بعد ازین انصراف از نصوص مخالفہ ان آوردن غیر ہتافت و
 تنباغض چیزے و انھی تاکید و بغض و عناد این فرقه لدا و ابابلیت امجاد بحیری رسیدہ کہ باہم در تنباغض
 ہمتاقتض ہا و از تنباغض فاضل فضل در معنی انفسا مراد از رجال البنی گرفتہ بدین خلاصہ تقریر کہ کان
 عاۃ ارباب المبالغہ ان یجمعوا اهل بیتہم و قرابا تہم لیشتمل البہلۃ سائر اصحابہم فجمع رسول
 اللہ اولادہ و نساءہ و المردبا لافنس ہنہما الرجال کانه امہات یجمع نساءہ و اولادہ و رجال
 اہلیتہ فكان النساء فاطمہ و الاولاد الحسن و الحسین و الرجال رسول اللہ و علی انہم

اقدار الحیة ههنا یعنی عادت اصحاب سیاه چمن بوده که حین بیداری طبیعت و اقارب خود
 را جمع می نمایند تا که تمام اصحاب خود را شامل بیدار کنند پس رسول السجج فرمود اولاد و نساء خود را
 و مراد از انفس و ریخا قرآن اندک گوید که حکم کرده شد باین که نساء و اولاد خود را و مردان طبیعت خود را جمع
 فرمایند پس نساء فاطمه و اولاد حسنین و رجال رسول الله و علی بودند و کمال الدین جبرئیل مترجم صواعق
 محرقه بذكر آیة مبارک در معنی انفسا میگوید در تفسیر جامع البیان آورده که مراد از انفسا رسول الله و
 علی بن ابیطالب اند زیرا که عرب بن العم خود را نفس می گویند و صاحب محقق از همه برابر عام نموده چنانکه
 در یافتی راه دیگر پیورده معنی انفسا هم ملت و صاحب قرابت تجویز فرموده است لکن الحق لعلو و لایح
 نفس حضرت محبت شیون ثلاثه بیان شده اند که از عواقب و جوانب نیز خبر ندارد و چشم حق
 بین هم چنان بسته اند که با وصف اقرار باز فرار اختیار می نمایند و اخبار کذب بین تسویات خود نشان
 در اسفار خود میدارند و بوجه شدت عصبیت از نگاه سوسری هم نمی بینند مترجم جبرئیل با وجود نقل کردن جملات
 انشاء و لبند و ارقطنی که در آن احتجاج من جعبه نفس با شماره همین آیه وارد است هیچ شرم و آزر می
 نفرموده چها سبک گفته است که عرب بن عم خود را نفس میگویند و تحت آن تبعاوت یسیر که ابن حجر
 آورده از وار قطنی ان علیا یوم الشوری اتج علی اهلها فقال نشد کم بالبدیل فیکم احد اقرب الی رسول
 فی الرحمتی و من جعبه نفس صلعم و انبارہ انبارہ نساءه غیری قالوا اللهم لا وتر حبه اش می نویسد و در
 روایت کرد که علی رضو در روز شورش محبت با اهل شورش گرفته گفت که شمارا سوگند می دهم بخدا
 و سوال میکنم که هیچکدام از شما بر رسول صلعم در نسب نزدیکی از من استند غیر از من کسی دیگر در شما هست
 که گردانید او را رسول صلعم نفس خود را اولاد او اولاد خود و زنان او را از زنان خود گفته که هیچکدام از ما

این منزلت ندارد و استحقاق خلافت تحت الایه التاسع فی فضائل اهل البیت حالاً می پرسم که یوم شوری
 احتیاج بر استحقاق خلافت بود یا غرض از اثبات قرابت و یا این عم بودن حضرت رسالت قاعبت و
 یا اهل الدرایه هر چند که این بحث و تحقیق باین برهان میختم پس ختم و بهر وجه قاطع تخمیل و توهم است
 آری چیزی صراحت تهاوت و تناقض مخالفین می افزایم که خاطر ملس نگرده است هنوز فاضل
 فضل بفرمائید که اگر عادت ارباب مبارکه همین بوده که برای بهل کردن اهل بیت قرابت و سایر اصحاب
 جمع می نمودند آنحضرت امهات المؤمنین را خصوصاً من کانت کالملاح فی الطعام را و نبی هاشم
 را خصوصاً عباس و عبدالمدرکه کی کصنو آیه و دیگر من عذرا لکتاب و علمه حکمت بود و سایر صحابه را
 خصوصاً مهاجرین و انین را الا سیما از عشره مبشره شیوخ ثلاثه را خاصه یا رفار غنیق نامدار را خلافت
 عادت عرب نمود چه آنگرفت حالانکه اطلاق اهل بیت علی عموم بر ازواج متبادر است و در اهل قرابت
 من کان کصنو آیه مقدم است و در سایر اصحاب بوس صحابه شامل بلکه شمولاً اقدم می باشد و چرا
 صفای علی بن ابیطالب را گرفت و از هفت پسران عثمان یکی را هم نبرد و در نسا از وجه علی بن ابیطالب
 در بهر ای اختیار کرد و از رقیه و ام کلثوم زوجین عثمان را گذاشت و بهر گاه که نزد اهل بیت فضل مراد
 از اهل بیت ازواج می شود و رجال اهل بیت از کجا آمدند اگر می باشند پس با وجود عادت اجتماع رجال
 چرا اساساً را آنگرفت حالانکه مناقبش را می بینیم عامه شامل اهل بیت نقل می نمایند مگر آنکه این عادت
 خالی از عداوت نیست و فاضل مذکور الصدر جوانی ندارد و ناچار در نیتقام هر اس سر اسر یا س بحلیه
 عادت عرب پیران خود را غیر اقارب پیغمبر تسلیم فرموده بار مبارکه بر اهل بیت نبی گذاشت جواب
 عادت عرب نیز عنقریب می آید و از مترجم هم می سکت دارم که آیا آنحضرت صلعم حقیق و عقیل پیران

ابو طالب علیه السلام را گاهی نفس خود خوانده است حال آنکه مناقب حضرت یاری فرموده و نگفته است
 نفسی حضرت ایطیر فی الجنة مع الملائکه آیا در لغت اثری از است حال آنکه لفظ نفس لغت معنی
 دارد و این معنی لغوی نمی دارد و نمی دانند و اگر عرب میگویند و اثری هم هست آنحضرت صلعم با وجود حضور
 چه عقل بن العم را در معیت اختیار فرمود مگر آنکه برای اظهار ضعفی قلبیه چنین افترا بیاید و از
 صاحب تفسیر بحب است که اگر ضعف بصارتش اخبار معتبره راضعان و انمود از فاضل فضل
 چه اشرم و آرزوم نکرد که او معنی انفسا از رجال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است ناقص مخفی
 بابی است و اصل مقصود ایشان حق پوشی و ناحق کوشی و اتیان معنی القرآن تفسیر است
 ناز و پرچوشی است اما وجه اختصاص آل عبا و سبب ترک سایر صحابه جمیع اقرباء غیر ازین نیست
 که خیمه برگزیدگان خدا و آئینه بانو مسلم در صاوق الحقیقه غیر محتم بود بلکه از جابه عقاید صحابه بود
 ایام جاهلیت بدر زرقه بود و چنانچه در حجت الوداع از حج تمتع بهین مراسم جاهلیت همه ایشان انکار کردند
 لکن قال الدهلوی الشرح للشکوة و این برگزیدگی آل عبا منجر مساوقت ذریت با حضرت رست
 و در خصا صفت است پس تساوی در برگزیدگی منظر خلافت نبوی مختص بحضرات اهل بیت ظاهر شد
 و عجب است از فاضل فضل که با وجود اعتراف بر مساوات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در صاوق انفسا
 با انکار از ان سزا می فرماید بجا لیکه در انفسا دیگر نیز از عاصمه صحابه داخل شمرده اگر شاه جی ازین سزا
 انکار و از محل شکایت نیست که او غیر بنی را در انفسا تجویز من قبل نقشه نمیفرماید حقیر جدا در صفت
 جواب ایشان می پرورم قول فضل که از امر بان بیج نساوه و اولاده و رجال اهل بیت غیر ازین
 تصور نمی شود که درین اجتماع که رجال اهل بیت فرموده مراد از آنها اهل بیت آیه تطمیر هستند

در نه در پست مسکونه بنی الورا اقامت شاه ولایت خلافت واقع است پس چنانکه مساوات جمله
 اهل بنیاد نجیب در امر تطهیر پست پیشوا و این مساوات مساوات آنها و خصائص بنی صعوه و نه کند چنانکه
 جمیع انبیا و نبوت مساوت دارند اما در خصائص با هم که تفرض یکے را با دیگرے حاصل نیست
 همچنین در مقام همین قدر دعوی مساوات سے باشد که در تمام دنیا از مردمان همین نجیب را اولی
 اختیار فرموده و اهل بجران بمطالعہ اجتماع این بزرگواران بر خود لرزیدند و ترک سب و توهین نمودند و خبریہ کانے
 قبول کردند و حدیث علی بهائی که در او اهل این بحث گذشت بر همین معنی اختیار کردن ال عبارت ارا اهل
 الارض و لالت و اضحہ دار و حدیث طولانی صاحب فصول المهمه بن الصبیح غلاماکی مشید و موکد و
 مضمر است که در آن مذکور است **لما اصبحوا اجابوا الی رسول الله فخرج صلعم وهو مختصم**
الحسین اخذ بید الحسن و فاطمة خلفه علی خلفهم وهو يقول اللهم هوکوا اهل اذاننا
دعوت ائینو فلما ارکع و فلما نجران ذلك و سمعوا قوله صلعم قال بکیرهم یا معتمد التصادق
انزل الاری و جوها لوسالت من الله تعالی ان یزیل جبارا لاله لا تاهلوا فتهلکوا
 و لا یبقی علی وجه الارض رضانی منکم ای یوم القیامتہ فاقبلوا الجزیه یعنی هر گاه اهل بجران
 صبح کردند بخدمت رسالتاب حاضر شدند آنحضرت براسے مبارک روان شد در حالیکه سبط اصغرین
 بن علی در اغوش گرفته بود و دست سبط اکبر حسن مجتبه در دست حق پرست داشت علی و فاطمه در عقب
 آنحضرت سے رفتند و میفرمود آنحضرت در آنوقت بارالها اشیان اهل من است هر گاه من دعای
 نوحم اینان آمین گویند باشند پس وقتی که اهل بجران این بیعت کذائی دیدند و کلام رسول شنیدند
 بزرگ ایشان گفت اسے گروه نصاریے بدستیکه من سے نیم روستے ہاے را کہ اگر حوال نمایند

از خدا تعالی که کوه را از جانش برگرداند البته او نعم پیاپی ایشان را و برابر گرداند هرگز سبأ را نگوید که هلاک
خواهد شد و بر زمین یک نصرانی از شما باقی نخواهد ماند تا روز قیامت پس اهل بصره جزیره قبول نمودند و این
جزیة فیضیت اثر بر بزرگوار می و برگزیدگی جمله نخبه را بقوله لادی وجوهها لوسالت الیوم و سبأ اگر سوال
کنند از خدا تعالی کوه از جاسه خود برگردد و بر سبأ را ایشان یکس هم از طرف مقابل برگردانند و باقی
نماند تا یوم قیامت و بزرگ سبأ را اختیار کردن جزیرا از خصوص با بهره و محکات لایحاست و غیر
ترجمه آخرین روایت محدث مدارج النبوه چنین فرموده ابو اسحاق بن علقمه که دانشمند ایشان بود
گفت اسے قوم بدرتیکہ من روچندے پیغم اگر بچو اسند از خدا که زائل گرداند کوه را از جاسه و زائل سے
گرداند بخواہش ایشان زمینها سبأ را نگوید که هلاک شوید و هیچ نصرانی بر زمین نماند و سبأ را
صاحب صرف بسباق آیه نظر کنند کہ قول تعظیم کہ بصیغہ جمع است اول دلیل بر سبأ ہلہ کردن عجمت
اہلبیت من حیث الجمع است پس چگونه میتواند کہ در کاری ہمہ شریک باشند و نصیخہ ظفر دریا بند باز
در میان ایشان تفریق عاید شود لایان ہذا شئی عجاب و آزار نجا کہ چندہ تا صیغہ تنکلم مع الیغیر مدع و ہنہو
و بخل و قولہ انہاء ما و انہاء انفسہا مقتضی مساوات و مماثلت و فعل سبأ ہلہ این جماعت
یہا شد پس چگونه دھو سے مساوات مذکورہ موجب خروج از زمین میتواند شد انچہ فاضل فضل برہ
مغالطہ گفتہ است و اما دعوی المساواة التي ذكرها في باطله قطعاً و بطلانها من
ضروریات الدین کان غیر البی لایساوی البی اصل و من ادعی ہذا انہو خارج عن
الدین و کیف یکن المساواة و البی نبی مہ سل خاتم الانبیاء افضل ولی العزم و ہذا
الصفات کلہا مفقودہ فی علی فہم لایم المؤمنین علی فی ہذا الایہ فضیلہ عظیمة و ہی سلمة

و اما کنایه علی القضا با امامت مفسر است که دخول اهل بیت نبی بانبی و فعل واحد سبأله نهی کریم
 ثابت شده است پس موجب خروج مدعی را از دین و جبر نیست و ماکی گفتیم که اهل بیت رسول
 مقبول بجمع صفات مساوی هستند حتی که در نبوت و رسالت و افضلیت نبی هم مساوی و القدر اند
 مگر این قدر است که در مراتب با هم نخبه علاوه بر مرتبه نبوت اشتباه سدید و التباس شدید است
 از عالم ممکنات که نمیداند بگر خالق کائنات درینجا اولی و آخری عبارت از انبیا و نفس بنی خوانده و در
 حق انبیا فرموده و انکنتنا بهم ویریا هم و ما بین نفس و ذوق نفس کدام است از میزین که تیزی پیدا
 کند پس درین مقام برابر اختصار از انبیا شواهد همان قدر سیگومیم آنچه مولوی محمد اسمعیل دهلوی
 در رساله درجات امامت کمالات انبیا در تحقیق معنی امامت بعد ذکر صفت و جاهت و ولایت
 و بعثت و هدایت و سیاست انبیا در اولیایه بدین عبارات افاده فرموده پس واضح گشت که
 مرتبه هر کمال که در انبیا باشد ثابت است اگر آنرا با مرتبه همان کمال که در ادنایه مؤمنین واقع باشد
 مقایسه کنند البته بی اشتباهی و التباس در میان هر دو نخواهد یافت فاما اگر مرتبه ایشان را
 با همان مرتبه مقایسه کنند که متصل مرتبه ایشان واقع است بوجهی معنی مماثلت ظاهر خواهد
 گردید که بجز علام الغیوب بحقیقت امتیاز است که در نفس الامر نماید متحقق است که دیگر نخواهد
 رسید لی ان قال پس یک در یک کمالات مذکوره بانبیا مشابها داشته باشد امامت او اکل
 باشد از امامت سایر کمالین پس لابد که در میان این امام اکل در میان انبیا باشد امتیاز
 ظاهر نخواهد شد الا بفس مرتبه نبوت البته بحصل استدلال مستغنی است از قبیل و قال پس مساوی
 در عین حقیقت از ضروریات دین بیرون خواهد نمود و حال آنکه نهی قرآن واضح است که در سبأله بجمع

خمسه نجبار آورده بودند و این دلیل مساوات در فعل باعتبار مراتب ضرورت است و این از بحث منزه است
رسالت و وراست و قوله لان غیر البنی لایسا و البنی اصلا از کلام مجابین پیش نمی نماید لان المد قال مقوله
عن البنی انما بشئ مثلكم و این استدلال که لفظ اصلا آورده مخبر عدم مساوات مطلقه است حال آنکه جمیع
بنی آدم در شریعت که نوع واحد است باعتبار افراد مساوی میباشند و قوله و بذه الصفا الخ که ام که ام صفا
را مختصا بالبنی فرموده که میگوید که این صفت در جمیع مقبول است بجز آنکه تمام نبوت و خصائص مختص است
مخصوص بانحضرت معلوم است و در باقی صفات اگر فضیلت شاه ولایت ثابت نماید و مساوی
پیغمبر شایم از کجا اطلاقش از ضروریات دین ثابت خواهد نمود بلکه خود قابل فصول بعد و روایه کریمیه
که مخبر مساوات در امر هبله است با تیان قوله لان غیر البنی لایسا و البنی اصلا خارج از دین سید
المرسلین می باشد و قوله لکن لا یدل علی النص با مائه کلامی است که حرف با گیر این مرد است
که در اثنای کلام بلا ضرورت مرام سرزد و پیشود و هیچ معنی ندارد و در حق امامت ازین کرامت
که هست محتاج بیان نیست لان الحق یعلو و لا یعلی اما آنچه فضل فاضل بود فصول بدعوسه عادت
عرب و وجه اختصاص ختم پاک را در شمال هبله بیان کرده است پس همین میدان همین چوگان
همین گوی - موجود است که از همین واقعه ثابت فرماید که طرف مقابل هم اقتضای حد و اصحاب هبله از
طرف خود بر قلت نموده چهار پنج کس آورده بودند یا جمعیت فارس و جماعت راحل بر امبا هبله
با خود داشتند چنانکه گذشت که بر وایت صاحب سوا هبله دینه شصت تا کس در آن وفد بودند
پس کجارت عادت عرب که اهل نجران از جمله عرب عربا می باشد و زیاده از اهل بیت و ذریت
خود آوردند بلکه علاوه اهل نجران قیس بن حصین و زید بن عیدیدان از اصحاب حضرت موت با ایشان

لمحی شدہ بودند و بروایتی ہشتاد و چہار کس از اشراف بنی حارث بن کعب و مردمان اروستہ و ساکوسہ
 ہشتم و خدم و لباس فائزہ و مرکب آراستہ و تختہ بنی نجاتم نقرہ و طلا و ساز و سامان بے بہا برائی
 بہلہ داخل مدینہ منورہ گردیدند و باتفاق اہل خبار مثل ایشان باشوکت فراوان بیح و قذمی نہادہ
 بود آیا شوکت اسلام ہمین است کہ بمقابل تحمل ایشان اعیانہ صحابہ بلباس سفید ہم نہایند حالانکہ
 منقضا ظاہر وقت چین سے نمود کہ جملہ حاضرین مدینہ و متوطنین عوالی و حوالی نیز داخل سبیل ہستند
 حالانکہ زعم صاحب تحفہ بر طبق اختیار کردن معنی الفسار رجال اہل ملت میباشند و باعتبار زعم ^{صاحب}
 ما نقلہ صاحب التحفہ آنحضرت صلعم نیز متابعت رسم خصم فرمودہ بودند کہ بعضی معتقدند و داعی اجہاد
 ہم غفیر و سواد کثیر است اما قناعت برچہن پاک تساوی مدارج برگزیدگی ایشان و منجر عدم
 طمانیت قلب ختمی رسالت بروثوق ایمان آن جماعت سماناست و ہرالم طلبوب ہلہنا

زیرا کہ ما را ہمین قدر برای استحقاق خلافت امام نام کافی است کہ رسالتا ب

اورا ز جملہ عالم خاصہ از احباب و اصحاب در استئمانہ اہم امر دین

برگزید و اعیانہ را مثل یار غار محمد پیغمبر زوید ملکہ اورا

از تبلیغ بعض سورہ برات و اہل طلبید

فلا تغفل یا ایہا المرشید





مفتاح پنجم

در نصوص خلافت علی بن ابیطالب است باید دانست که نزد اصولیین استعمال لفظ باعتبار
 وضع جزئی و جوی باشد اگر محتمل بر غیر مفهوم نکر و نفس است و اگر بر غیر مافهم منتهی شود و احتمال
 بیک و دو معنی مرجع باشد ظاهر است و معنی محتمله هر دو اول است و اگر احتمال بجز دو معنی مساوی
 است محتمل است و قدر مشترک در میان نفس و ظاهر محکم است و مشترک مابین محتمل و ماول تشابه
 است و گاهی با هم آنها ترکیب واقع می شود و مثال نفس قوله تعالی هو المد احد وقتیکه احتمال
 غیر وحدانیت نباشد و مثال ظاهر قوله تعالی و اسما بر سرکم و اعلیکم است و مثال ماول بیدانیت
 فوق ایدیم است بار او قدرت او و مثال محتمل قوله تعالی و اللیل اذا عسعس است با احتمال

اقبل و ادبر و توضیح اشکله مذکورہ خلاف محل است لہذا در معنی نفس میگویم کہ در مقام مراد از ان نفس
 نیست کہ مقابل ظاہر است بلکہ مقصود عام از ان اقسام نظم است کہ انچه متعارف است چنانچہ
 علامہ تفتازانی در شرح عقائد نسفی و تعریف نفس مقصود فرمودہ المراد بالنفس ہنا لیس ما یقابل
 الظاہر و النسب و المحکم بل ما یعلم اقسام النظم علی ما ہو المتعارف انتہی بلکہ التزام ما
 درین بحث بوجه عدم ذکر اسماء الیہ بین در قرآن بسین کہ بین الہدستین است
 از انہم شکل تراست فہو الموفق والمعین حالانکہ مشکلیں را در نفس وحدانیت قولہ تعالی قل
 لیسوا لہذا کہ حسب سبب و اصولیہ است نیز مائل است بوجہ آنکہ افادہ توحید نفسی غیر اثبات
 ذات واجب الوجود است و این مراد از ان بر نفس آید کہ وحدانیت مانع وجود الہ باطلانہ نمی شود
 زیرا کہ اگر گویند زید واحد است پس زان نفس وجود و عدم خالیہ نمی توان گردید پس گرد نفس متعارف
 احتمالاتی مرفوعہ من جہت تفسیرین وارد شود بیاق ایراد نصوص بمقابل ظواہر انچنین احتمال
 مدفوع از حد و نفس خارج نمیکند و بعد اذراک این اشکال در نفس متعارف نظر باید نمود کہ اثبات
 نفس خلافت چنان شکل بود کہ در قرآن اولاً اسماء الیہ امجاد و دیگر بحیثیت امامت بخیر مذکور است
 چنانچہ ذکرش مے آید و حقیر بسہل ترین بیان بمعرض سطور مے آرم انشاء اللہ تعالی اما اہل
 خلاف را در نفس خلافت شاہد و لا پناہ اہل در ایہ تعرض ہا بحال استبداد بہر ارادہ است یحیی
 بیاتھا مفصلاً فی المفتاح السابغ اما ابن حجر مکی درین استبداد اولاد بس منہک است بمقتضا
 مثل مشہور و معروف عاقلہ نباشد در اثبات خلافت شیخ عقیق در عنوان فصل ثانی
 صواعق محرقہ میگوید الفصل الثالث فی النصوص السمعیۃ علی خلافتہ من القران و النسخ

الی اخر ما اورده من القرآن ازین احتجاج او ثابت میشود که در قرآن نصوص خلافت نبویہ مذکور است
و آنها لامحاله من عند الله تعالی است و خلافت سقیفہ خارج از ان است فلا جرم آن نصوص خلافت
نبویہ در امامت مرقضوی سے باشند و هو المطلوب اما وجه عدم ذکر اسماء مقدسه خلفاء دین
و اوصیاء خیر المرسلین در قرآن مبین خواه باعلام بل فقط آل محمد بودن بموانع ششتمه است و از آنجمله
اینکه سواد کثیر از اہل اسلام بنقصان قرآن قائل شده اند و در زمین صحابہ راشدین اختلاف ہا در تصحیح
روسیلہ و سالمانت صحفش نہ رسیدہ چنانچہ در ازالہ الخفا مذکور است کہ بعد از آنکہ قرآن عظیم
در مصحف مجموع شد فاروق اعظم سالہا در فکر تصحیح او صرف نمود مناظرہ با صاحبہ سے کرد گا بہ حق
بر وفق مکتوب ظاہر سے شد پس آنرا باقی میگذاشت و مردمان را از خلافت آن باز میداشت
و گاہے حق بر خلافت مکتوب ظاہر سے شد در نیصورت مکتوب را حکم بیفرمود و بجای
و عاویجہ محقق سے شد سے نوشت و در شمال ہر دو شق آورده کہ در آیه السابقون الاولون حرف
و او و الذین اتبعوہم سے خواند بعد مناظرہ ابی بن کعب در مصحف اثبات نمود و در آیه
اذ جعل الذین کفروا فی قلوبہم الحمیۃ حمیۃ الجاہلیۃ سے خواند و لو حمیم کما حوالہ الفسد
المسجد المرام و بعد مناظرہ ابی بن کعب ظاہر شد کہ متواتر نیست بلکہ قرارت شاذہ است
از اور قرآن داخل نکردنستہ تا آنکہ اختلاف مذکور بحال بجا مانده و بیج فکر تصحیح سے تا سالہا
بکار نیامد و آنرا ثالث با حیا جمع آور و چنانچہ علامہ قوشچی میفرماید لما اراد عثمان ان یجمع الکتاب
عہ مصحف واحد و یرفع الاختلاف فیہم فکتاب اللہ طلب مصحفہ (امی مصحف ابن مسعود)
منہ فابی ذلک مع ما کن فیہ من الزیادہ والنقصان ولم یرض ان یجعل موافقا لما لاق

علیہما جلتا صحابہ فادبہ عثمان لیتقاد استہ ازین روایت سراسر درایت واضح سے شود
 کہ عثمان بغرض رفع اختلاف مصحف ابن مسعود طلب کرد و در آن زیادتی و نقصان بود و ابن
 مسعود راضی نشد حتی کہ اورا زودند فاحفظوا باجماع معشرین آیا و کفی التذکرہ قرارت ابن
 مسعود و کفی اللہ للمؤمنین القتال لعلی بن ابی طالب بودہ رواہ الحافظ السیوطی فی
 درمشورہ صاحب مفتاح النجاء عن الحافظ ابن مردودہ ایقہ و فاضل فضل فضول آنرا از قرارت
 شاذہ شمرودہ حالانکہ حسب افلاہ صاحب تفسیر اتقان حافظ سیوطی قرارت متواترہ قراۃ صحابہ
 است قرارت شاذہ قراۃ تابعین است و ابن مسعود از اکابر صحابہ و اعلم علم قرآن عند ہم بودہ
 است و نیز حافظ ابن مردودہ در تفسیر مرزا محمد بن محمد خان بدخشان در مفتاح النجاء حافظ سیوطی
 در تفسیر خود نقل فرمودہ اند عن عبد اللہ ابن مسعود قال کنا نقر علی عهد رسول اللہ یا ایہا الرسول
 بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین وان لم تفعل فما بلغت رسالہ
 واللہ یعصمک من الناس لستہم عالیہ حضرت عثمان ہمین ذکر اسماء را در کتاب اللہ زیادتی
 خمیدہ باشند و بحیثیہ رفع اختلاف طلب داشت تا نحو نماید و ابن مسعود بصلابت دینی راضی نگردید
 کہ در عهد رسول اللہ پچہین قرارت می نمود پس اعتقاد و نقصان از ہمین رفع اختلاف منسب میشود
 کہ انچہ در کتاب اللہ مقروء می شد جامع قرآن زیادہ شمرودہ از کتابت بنیادخت پس حذف
 آن موجب نقص گردید سوارگان خبر و القرآن او حدیث القدسی تفسیر الہ و سوارگان مقروء
 او غیر مقروء و نسخے مانند کہ اسماء منافقین نیز منزل شدہ بودند اما باقتضا سے رحمت پروردگار
 ذکر اسماء انھا منسوخ شدند کما روے البغوی فی معالم التنزیل عن ابن عباس قال

انزل الله تعالى ذكر سبعين رجلا من المنافقين باسمائهم واسماء ابائهم ثم نسخ
الاسماء الموشين لثلاثين بعضهم بعضا لان اولادهم كانوا مشركين انفسهم
قرآن حضرت عثمان بن عفان بن ابی اسحاق بن محمد الطحطاوی فرمود چنانچه در آیه ان الله اصطفى
آدم و نوحا و آل ابراهيم و آل عمران (لفظ آل محمد) علی العالمین جزو قرآن بوده علی ما روایت
الشعبي باسناده عن ابی وائل قال قرأت فی مصحف عبد الله بن مسعود ان الله اصطفى آدم
ونوحا و آل ابراهيم و آل عمران و آل محمد علی العالمین چه لفظ قرأت دلالت میکند که در
مصحف ابن مسعود درین آیه لفظ آل محمد داخل قرآن بود و مقروء هم میگردد و در آیه فابی التران
(لفظ بولاية علی) الاکفوزا و در آیه قل الحق من ربکم (لفظ فی ولاية علی) ومن شاء
فلیکفرنا اعتدنا للظالمین (لفظ و احاط بهم سر وقتنا) و در آیه قد جاءکم الرسول بالحق
من ربکم (لفظ فی ولاية علی) فامسوا خیرکم وان تکفروا لفظ بولاية علی) و در آیه قل
الظالمون رآل محمد حقهم ان یتبعون الا رجلا مسجورا و در آیه فبئالذین ظلموا
(لفظ آل محمد حقهم) قول غیر الدین قبل لهم فانزلنا علی الذین ظلموا (لفظ آل محمد حقهم)
و جزا من السماء بود محکوم نمود و بنا بر تعیر قرأت و در آیه وان علینا لله و ان علینا لله و در آیه و هذا من ربنا علی
مستقیم علی مستقیم تغیر دادند و تخمین در آیه سلام علی آل یسین (الیاسین) خوانند و آنچه
قوی شکی فرموده که غرض حضرت عثمان رفع اختلاف بوده و احبب صحابه بران اتفاق می داشتند
ازین روایات ظاهر میشود که اصل وجه رفع اختلاف عزل همین اسماء گرامی بوده و احبب صحابه
تیر بهین رفع اتفاق فرموده باشند زیرا که نفسا من قبله قوم بی ادب با سید العرب آیه

و انی ہدیان الذین یوذون اللہ ورسولہ لعنہم اللہ فی الدنیا و الاخرۃ و الذین یوذون
المومنین و المومنات واضح است کہ در تفسیری تحت آیه کفرت انھا نزلت فی ناس من النبییین
کأنوا یوذون علیاً و شتمونہ انتہی و نقل از چندی سواعق خفیه از جہ السلفی فی الطیبوت
عن عبد اللہ بن احمد بن حنبل ز قال سألت ابی عن علی و معاویۃ قال رضی اللہ عنہما ان علیاً کان
کثیر الاعلاء و رواہ ابن ابی الحدید فی شرح نہج البلاغہ عن ابی جعفر الاسکانی بانہ قال کان اهل
البصر کلہم ینغضون علیاً و کثیر من اهل مدینہ و اما اهل مکہ کلہم ینغضون قتولاً
و کان قریش کلہا علی خلافہ و رنصورت کہ آنحضرت ولایت منقبت کثیر الاعلاء بود و اہل
بصرہ کلمہ و جماعت کثیر اہل مدینہ و اہل مکہ کلمہ قاطبہ دشمن آنجناب بودند و تمام قریش برخلافش
سے می کردند پس چگونه اسم گرامی و نام نامی آنجناب در کتاب بحامی ماند و چرا بالزام زیادتی محکوم
نشد و این جماعت ہاے دیار و اصحاب چگونه اتفاق بران سے فرمودند خصوصاً در
وقتیکہ اہتمام جمع قرآن و تصحیح اغلاط و رفع اختلاف در دست کسانے بود کہ باختصاص تمام
بآنجناب ولایت مآب بعض و عناد و طشت از بام اعلام سے نمودند چنانچہ در شرح مشکوٰۃ مذکور
است کہ امر کرد عثمان زید بن ثابت را و عبد اللہ بن زبیر و سعید بن العاص و عبد اللہ بن
الحارث بن ہشام را پس نوشتند آنکھار اور مصحفها و مال ضغائن مال بن ثابت و ابن زبیر
بآنجناب میبرند بیان نیست ابن ابی الحدید در جزو رابع شرح نہج البلاغہ مصرحاً نقل کرده است
و سعید و ابن الحارث از محلہ قبیلہ قریش بیباکند کہ کل ایشان قاطبہ عداوت بآنجناب
سیداشتند و خصوصاً در حالیکہ خلیفہ مصحف خود بہا دیار فرستاد کہ این نقصان را بدل و جان بخرد

چنانچه در شرح مشکوٰۃ آورده و اختلاف است در عدد مصاحف که فرستاد عثمان رضی با اتفاق مشهور
 این است که پنج بود و او و او و گفته شنیدم با حاتم سجستانی را که گفت هفت مصحف بود که فرستاد آنها
 را بکند و شام و یمن و بحرین و بصره و کوفه و نگاه داشت یکی در مدینه اتمی و حال اهل حرین و بصره اتفاقاً
 یافتند که کلام سبقتین امیر المؤمنین بودند و در شام با عارف صاحب تخته مسکن نواصب بوده
 زیاده ضرورت بیان عیادت آنها بجناب باقی نمازده چنانچه در کتب معتاد و ششم نوشته مردم
 موصل سبقتی اهل شام با نسل بنده نواصب شده بودند و عیسی بن عقیله مروی است امیر
 یمن که امیر ام المؤمنین از راه بصره و عناد دیرین بر خلیفه عمر سلیمان بن عیوب الدین امام المتقین
 تخریج فرموده است بالاخر فرغ اختلاف قرآن با وجود اینچنین اتهام در اطهار نورسین پیشتر چه در
 صفات قلوب مؤمنین بنامه بر الواح خاطر معاینه نیز منقش و جاگزین مانده که آنرا از قرآن آه نشانه
 الی الان می گویند که مضمون بلکه بنا بر روایات قوم این قرآن متداول المخص کرده گسان بعد و
 چند است که سه حرف را گذاشته بیک حرف جمع آورند و اتفاق سلیمان بنا بر تغلب خلیفه و
 و احراق مصاحف بمیان آمد تا آنکه براسه اتفاق نوبت زد و کوب سائید و اینچنین نقصان
 بنا بر روایات سنیان در قرآن ثابت شده است اگرچه تلاوت آنها منسوخ است مگر حکمش
 باقی است یا آنکه بنا بر ندرت صحیح بوجه جزو قرآن نبودن و بعنوان تفسیر بودنش مطروح داشتند
 اما در نظم قرآن بحدف آن هیچ خللی نیست بلکه بحد اندانچه موجود است براسه افاده معانی کافی است
 آنرا اگر این بشارت قرآنی بذیل آیات هیجود راه محتملات البتة مسدود می گردید و بضرورت میفهم
 دیگر کسی و نقصان قرآن از روایات قوم نقل می نماید در شرح بزودی مذکور است و اما

تقسم الثانی وهو نسخ التلاوة دون الحکم مسکوباً لمعقول والنقول ایضاً اما المنقول
 مثل قراءة عبد الله بن مسعود رضی فی کفارة الیهین فصام ثلاثة ايام متتابعات
 وقد كانت هذه القراءة مشهورة الى زمن ابي حنيفة الى ان قال ومثل قراءة
 ابن عباس رضی فافطر فعدة من ايام اخر ومثل قراءة سعد بن ابي وقاص رضی
 وله اخ واخت فلكل واحد منهما السدين كرواية عم الشيخ والشيخة اذا ذنبا فاجبوها
 البته كالأمن الله والله عزير حكيم لمخص انك قسم ثانی انك آياتيكه منسوخ التلاوة اندو حكم
 آنها نافذ است در نقول قراة این صحابه است در باب آیات مذکوره خصوصاً آیه فصيام ثلاثه
 ايام متتابعات که تا زمان امام ابوحنیفه کوفی از قراة مشهوره مروج و مستداول در تلامذه بوده است
 پس کجاست آن رفع اختلاف قرآن که بچیده آن فاروق اعظم سالها وقت تصحیح صرف نموده گاه
 باقی میگذاشت و گاهی حک میفرمود و جامع قرآن مصاحف صحابه را غسل آتش می داد و چگونه
 این آیات الهیه را غیر متلو خواست گفت که تلاوت آنها از قراة صحابه ثابت است بلکه تا زمان
 امام اعظم کوفی در قراة مشهور مانده که این عهد بعد از عمرو صحابه است بهر هیچ داشتن و چه
 ستویا انکه غیبی گویند تا هم خارج از کلام آمد نمی شود و منسوخ احکم نمی باشد خصوصاً محکوک
 کردن اسم ساس و نام نامی امیه حضرت از آیات مناقب لامحال در اثبات نص خلافت
 اشکالی آورده زیرا که این بطنیه روحان و محکومات در امر خلافت نص قاطع بوده است عام
 از آنکه خبر قرآن بوده یا حدیث قدسی سفا یا بارت قرآن یا نیمه امر مدعوی بطریق افاده معانی آیات
 که مانع الدفتین است بر افهام خصام از معجزات امام همام است که منصوصاً ثابت میشود که

نقل عنه علیه السلام ان اخذتم بما فيه نجوم من النار و دخلتم الجنة فان فيه حجتنا و بيان حقنا و فرض طاعتنا
 انتم الحق الله تيم نور و لو كره الكافرون و از جمله وجوه موانع ذکر اسما و خلفاء و این در قرآن همین اینک
 تکثیر چو با بر اثر قتل و استیصال کفار از دست حیدر که از غیر فرار در نصرت دین سید را بر هیچ نقل شود
 اعظم اهل اسلام با علی علیه السلام بوده چنانکه سابقا در یاسف که در عهد کرامت همه رسول خدا
 صلعم جماعت منافقین بسبب دشمنی میگردیدند چونکه در بدو اسلام ترغیب ترهیب و تالیف و تامل
 نوسلمانان بلخ و طشاع بود پس از مقتضای وقت اول آیات مودة القربی ترغیب و آیه یوفون الله
 رسوله الیه در ترهیب نازل فرموده تا اخلاق ایشان مهذب بود و تربیت آنها با از ان خصوصت در دست
 شود زیرا که قبایل عرب از ایام جاهلیت کینه دیرینه را گرفته بودند و معاوضه و قصاص تا امتداد زمان
 و انقضای دوران سدا بعدی و بطنا الجین میگذشتند یعنی بن بعیر که میداد الی الامم الام
 بعض قومی بقدیما بعض الناس السمینا بعدا نیمه ترغیب و ترهیب در او اخر عهد رسالت تکمیل
 آیات شحونه و خلافت نازل شد فاندازد او را و اول از منته رسالت ذکر اسما را همه خلافت بمصلحت
 بود و وقتی که وارو شد همان آوان همچنان بعض کسان ظاهر گردیدند ایستل سائل بعد از واقع
 شاید دعا است و از جمله وجوه موانع اینک لم یقامت صلوة که از ضروریات دین و عمود اسلام
 بین است بلحاظ تکلیف بهیت مخصوصه و صدور کلمات و ترتیب قیام و قنود و سجود اجمالی واقع
 شده است و هر گاه ذکر صلوة که راس عبادات است و علت خلق مخلوقات است پس محمل
 مبهم است و تفسیر طبعی بجای آوردنش محول بر حکم بنشد پس انجمن ابهام و اجمال در ذکر اسما را
 مفسران محل ایراد ندارد بلکه اهتمام ذکر خلافت زیاده از تاکید تکلیف صلوة ظاهر می شود زیرا که در
 و صلوة پیش ازین تا آیات الفاعل مودة نازل شده اند نشان اتمم الصلوة لذكره و فایضا الصلوة

ان الصلوة كانت على المؤمنين كتابا موقوتا و اقيموا الصلوة و اقم الصلوة لذكرى اما اهتمام خلافت
 پروردسابق و محاسن امام و بنبروا حکم اطاعت و امر مودت و توریث کتاب و اظهار عصمت و
 حکیم سئل انکم لاتعلمون و تقر ولایت بالکسر فی قوله انما ولیکم الله و کم سعیت است با او و گاهی
 بعالمیت کتاب و حنی بر سوخ او فی العلم و زمانی باطمار ابتغارا و فی مرضات الله و وقت بذكر
 منصب و بهدایت کل قوم و ہنگام و بارشاد و اسالی الله بودش و احیانی باشتمال اوفاع کبیرہ
 و یرئہ قوم و بدقی بقمن مجاہدین ظہار عدم استحقاق خلافہ اغیار و آئی بر استخلاف و کویاں کمال و ین تمامت شمس
 فی رالہ النہار اشکارا است و از ہمین جاست آنچه کا بری شین اہلسنت بر کثرت و رود سناقب علی بن
 ابی طالب و ون غیرہ من الاغیار و الاجانب اعتراف سے فرمایند کہ اروس ابن حجر فی صلوة عن
 اخرج الطبرانی و ابن ابی حاتم عن ابن عباس قال ما نزل الله یا ایہا الذین آمنوا الاعلی ایہا
 شہ فیہا و لقد عاتب الله اصحاب محمد فغیر مکان و ما ذکر علیا الایخیر و اخرج ابن عساکر
 عنہ قال ما نزل فی احد من کتاب الله تعالی ما نزل فی علی و اخرج عنہ ایضا قال نزل
 فی علی ثلاث مائتہ آیۃ لتتبع بقدر الحاجة و میدانی کہ سہ صد آیات در وجوب صلوة نازل
 شدہ است بعد این بہتمام اگر بوجہ ابتناء بر استخلاف او وارد شدہ کہما قال فاذا فرغت فقام
 و الی ذلک بغار غیب کما یاتی بیانہ و تیان و تصریح آن بفعل بنے محمول نہودہ پس خلی سے
 افراید حالانکہ سیفر ماید و ما اتکم الرسول فخذوا و ما نہمکم عنہ فاتموا و یرین حال حجت
 بر خدا بقے سے ماند و از حمله و جوه سوانع انیکہ در کتاب اللہ انچنین اجمال و ترک اسماء مذکورین
 در کتاب اکثر واقع است حتی کہ اسماء انبیا و مرسلین محض بعدہ رسالت و نبوت مذکور شدہ

کما قال تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض وقال رفع بعضهم درجات قال لو كان الله
 يعجل القرية وقال وانبت فيهم رسولا منهم وقال يقولون الانبياء لغير حق وقال وبعث في
 الامم رسولا منهم و معلوم است که امامت تلو رسالت پس عدم ذکر اسما نامده در قرآن و اوصیاء
 غیره مسلمین بعد از آنکه آن حضرت را فرستاد و در شریکین و طه خوانده و نام نامی نبوده چه ضرری دارد
 خصوصا وقتیکه تفسیر قرآنی از احادیث بر می آید و از جمله وجوه سوانح اینک نزد ارباب علم معانی از جمله
 بلاغت است اگر ذکر اشخاص بغير تعظیم و تحمیل باوصاف کامله و مجامد علییه و القاب مستحسنة نمایند یا
 بجزا و اراده توهمین طبق باوصاف ناقصه و متصف باصفات مستحسنة نمایند چه یاد کردن آنها
 بحاسن و یا مشابیه با احوال سعادت مال یا از شدت تفاوت اعمال ایشان مستحسن تر است از آنکه
 نام ایشان بر نند که از نام خواندن ضرورت میان جمله اخری که اظهار احوال شمائل یا نقت انفرشی
 ساقط نخواهد گردید پس یاد کردن باحوال مختصه و باقاب صامحه بلا تسمیه غایت بلاغت است آنچه
 بطور عرض عام محاسن و آثار مذکور شود کما قال الله تعالی و لیکم الله و رسوله و الذين آمنوا
 یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون و قال من یشری نفسه ابتغاهم ضلت الله فاری
 به علیه رفعة شان و معلوم مکانه و اشاره و اقیه و کنایه کافیه بما کان علیها السلام یفقد
 نفسه علی فراش رسول الله یوم لیلته العار و قال فی ابی بکر اذ یقول لصاحبه و فیه تخریق لیس
 تکبیرا له بعد نصرته و افساد سدی و فی صلح و کذا که قوله فی علی و من یامر بالعدل
 و قال لیه طه و یسین و الخمسه النبیاء و الایمه الاطهار قال اهل البیت و قال و اولاد
 رحام و قال القربی و قال الیاسین و قال اهل الذکر و قال الواحشون فی العلم و قال

وَجِبِلَ اللّٰهِ وَقَالَ الْعَرُوةُ الْوَلِيُّ وَقَالَ اُولَى الْاِلهِ وَقَالَ اُولَى الْاِمِّ وَقَالَ نُوْرُ اللّٰهِ وَالنُّوْرُ الَّذِیْ
 اَنْزَلْنَا وَاِنْ یَتَمَّ نُوْرٌ وِیْهَدُ مَعَهُ اللّٰهُ لَنُوْرٍ مِّنْ نِّشْءٍ وَقَالَ نُوْرٌ عَلٰی نُوْرِ اِمَامٍ لِّعَلَّامٍ
 قَالَ اُولَى النَّاسِ وَقَالَ فِیْ اَصْفَاحِ مَذِیْبَةٍ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَقَالَ نِعْمَةُ اللّٰهِ وَقَالَ شَهِدَا عَلٰی
 النَّاسِ وَقَالَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ وَقَالَ الْمُقَرَّبُونَ وَقَالَ هُوَ صِرَاطٌ مُسْتَقِیْمٌ وَقَالَ صَالِحِ
 الْمُؤْمِنِیْنَ وَقَالَ لِصِیَّةِ اللّٰهِ بِحَمْدِ نُوْرٍ اَنْجِبَا مِنْ الدُّنِیَا سِتَّ وَرَاشِدَاتٍ حَقَّ خِلَافَتُ حَقِّهِ اِمَامِ الْمُشْفِقِ
 وَالْمُنْبِرِ ابْنِ الْاَسْبِطِیْنِ وَدُرِّ اِبْطَالِ خِلَافَتِ شُخْنِیْنِ وَذُو النُّوْرِیْنَ كَفَافِیْتِ دَارِ وَحَقِیْرٍ بِاِهْمَةٍ قَلَّتْ نَظَرُ
 اَنْفَعِ اِسْتَعْدَادِ وَكَثْرَتِ اِسْتِغَالِ فَوَادِحِ تَبْوِیْقِ خَالِقِ الْعِبَادِ وَتَبْوِیْلِ سَمِیْعِ عِبَادِ وَوَاوَزَةِ تَاآیَاتِ مُنْصَوِّمِ
 عَلَاوَةِ مَامُضَتْ مِنْ اِسْتِحْقَاقِهِ وَرَاشِدَاتِ تَقَرُّرِ خِلَافَتِ تَامِهِ وَامَارَةِ عَامَةِ خِبَابِ سَیِّدِ السَّلَامِ بِتَبْوِیْقِ
 كَلَامِ وَتَطْبِیْقِ مَرَامِ بَادِیَةِ اَیَاتِ هِدَايَةِ اَنْفِصَامِ حُكْمِ الْقُرْآنِ تَفْسِیْرِ بَعْضِهِ لِبَعْضٍ بِمَعْرِضِ بَيَانِ نَجْمِ تَبْوِیْقِ
 مَعْرِیْمِ اِتِّبَاعِ عَمْرُقِ الْكِتَابِ مَطَاعَتِ فَرَايِنِدَةِ زَمَانِ زَمَانِ اَشْرَافِ نُوْرٍ اَوْ زِيَادَةِ تَرَسْتِ -
باید دانست که احكام - نصوص خلافت من عند الله که در آن تکلیف اطاعت مطلقه
 معصومین و خلفاء طاهرين خیر المرسلین وارد شده است قوله نعم یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله
 واطیعوا الرسول واولی الامر منکم است یعنی ای انکسانیکه ایمان آورید بخدا و رسول اطاعت کنید
 خدا را و اطاعت کنید رسول و اولی الامر را و اولی الامر را در اولی الامر بنا بر سیاق توفیق آیات کتاب
 رب العزة و بر طبق بافاده لغت و تفسیر فخر بن کبار و محدثین اخبار و تصریح در اخبار رسول مختار ائمه اطهار
 مستند اما حسب معاده سیاق انیکه حکم اطاعت در قرآن بوجاهت اطلاق وارد نشد مگر بر
 اطاعت خدا و رسول و در اینجا اطاعت اولی الامر و اطاعت پیغمبر حکم است فلا جرم اولی الامر

فے درجہ النبی اندر هیچ ہمتبر رسول نمیشود مگر آنکہ امام بود خصیہ مساویہ و فیکہ اطاعت ایشان بقدرین باطاعت
 خالق کون و مکان است و این قرآن حکم اطاعت باطاعت رب العزت و اتحاد اطاعت پیغمبر
 و اولی الامر کہ بلاقیہ امری و دین امری وارد است از عصمت تاسمہ و خلافت عامہ ایشان باطاعت
 سے و ہوا نامہ فجر الدین الرازی در تفسیر کبیر معروف بعصمت اولی الامر شدہ است و ہر گاہ کہ اطاعت پیغمبر
 و اولی الامر بیک لفظ اطیعوا افادہ عینت و اتحاد در وجوب نی وارد و بمفہوم مخالف عصیان
 یعنی الامر عصیان با نبی سے شود پس خواہند گفت من اطع اولی الامر فقد اطاع الرسول و من
 یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیہم حفیظا و یحبہن بری آید
 من اطع اولی الامر فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلناک علیہم حفیظا و بنا بر مفہوم آنکہ من

عصا اولی الامر فقد عصی الرسول فقد عصی اللہ نتیجہ اش شاکیہ من عصی اولی الامر فقد عصی رسول اللہ و ان عصی
 خدا و عصیان و عصیان خدا ثابت گردید بنا بر ان اولی الامر ائمہ فخر من الطاعنہ اند و غیر امام احدی
 از ائمہ مقتدر من الطاعنہ نماند بود ہر جہیکہ طاعتش مطلق غیر قید بود و طاعت ابوین و امرا و نبی و سب
 قید معروف است کہ لہذا طاعنہ فی معصیتہ اللہ تعظم است و صدور احکام ملوک و امرا و سب
 ابوین سے ظاہر مبر از طاعت و انبیا و منزه از عصیان بوجہ فقدان عصمت ایشان ناممکن است و
 سیاقی بیاننا و مخفی نماند کہ بعد آیت ندیمین مزبور است فان تنازعتم فی شئی فردوا الی
 اللہ و الی رسول انکم تومنون باللہ و الیوم الآخر ذلک خیر و احسن تاویل ازین آیه حکم ارجاع
 تنازع اطرف حکم خدا و رسول وارد است و اولی الامر در اینجا مرجع تنازع قرار ندادہ است و این منفرق
 اتحاد منہات اولی الامر از مدار عالیہ پیغمبر تو انقلت حال آنکہ زمین ایراد پیش از توہمات نیست

زیرا کہ روایات خاصہ تفادری شود کہ این آیه چنین نازل شدہ است و آن خصم تنازعاً فی الامر اجبوا
 الی اللہ والی الرسول واولی الامر منکم اما حجت بر خصم بوجہ حکم آنکہ کہ جاوید گیر میفرماید و اذا
 جاءکم من اہم من الامن او الخوف اذا عواہد و لوردوہ الی الرسول و الی اولی الامر منکم لعلمہ
 الذین یستنبطونہ منہم یعنی وقتیکہ سیاید نزد ایشان چہ از اینجہ یا ترس مشہور سے سازند انرا و اگر
 رجوع نمایند آنرا بسوسے پیغمبر و بطرف اولی الامر از ایشان البتہ دریافتند سے مصلحت آن چیز را
 آنانکہ سے توانند بر آوردن مصلحت آن از ایشان درین آید و صف اولی الامر بصفہ علم و امارت
 مذکور است اما علم بتاکید بلام فی قولہ لعلمہ و با فوادہ استنباط واضح است چہ استنباط احکام
 ارفع تعلقات بین الانام است و امارت ایشان بقولہ ردوہ از مرجعیت آنان ثابت میشود
 زیرا کہ مرجع خلافت در امور اولی بالتصرف و امام نام سے باید و درین جا بہمان لفظ ردوہ کہ سفید
 ارجوہ است اولاً بطرف رسول و ثانیاً بخصب و صیت حرف کبرالی منتسباً باولی الامر و اوست
 این پنج سہ وقت در امر رجوع است تقدم ارجاع امر امن و خوف بسوسے پیغمبر و ولایت میکند
 کہ وجہ رجوع اولویت مرجع است بسبب علم و سے در فصل قضایا و رفع تنازعات چنانکہ در آیه
 مستدرک صراحت این معنی بقولہ فان تنازعتم فی شئی فرؤوہ واقع شدہ است و در نیم مقام لغویان
 تعلیم تلفظ امرائے را تعبیر فرمودہ است اما حضرات عامہ تفسیر این آیه اخر سے بوجہ دیگر میفرمایند
 تا ہم فی ما نحن ذہب لفظ اولی الامر است با وجود دست و پا زدن و جہ موجود و تغیر معنی بناوردہ
 بجز آنکہ معنی آن گاہ ہے صاحبان حکم و گاہ ہے از صاحبان حکم ملوک و نبوی مراد سے گیرند و گاہ ہے
 از ان امرای سرایا و گاہ ہے سایر خلفاء و گاہ ہے ذوالعقول و اولوالالباب برآیا گفتہ اند کہ کافی تفسیر

علی بن ابی طالب
 صاحبان حکم

ابن عباس و گاہے علماء دین و گاہے امرالجمہور الحق گویند کہ من عند غیر اللہ لو جلد و فیہ
 اختلاف اکثر چونکہ قرآن من عند اللہ واحد نازل شدہ است و بہ اختلاف بعد از تزیین پیدا نمیشود
 چنانچہ در قرآن آنحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و خدا و رسول و انصاف علم و استنباط ہمہ مختلفات را در بر بود
 است اولاً باعتبار مفهوم لفظ آنکہ اولی جمع حرف ذو معنی صاحب و خداوند است و امر بدو
 معنی مستعمل می شود یکے معنی کار و جمع آن امور می آید دیگرے معنی حکم جمع آن اوامر میباشد
 اما اول بکار نمی خورد بلکه استعمال مرتباً بر توفیق کلام ملک اعلام و اخبار رسول با نام می باید چہ
 معنی ثانی ہم خطر بالحق میشود و گمائی بی استخفاف اعلام ان اللہ قال و لقد آتینا نبی الہم مثل اللکتاب
 الی ان قال و آتینا ہم بیات من الکرہ ای من الدین و قال تم جعلناک علی شریعتہ من
 الکرہ و همچنین در احادیث مرویہ است و در دست کما روے عن النبی صلعم قال ان الامر لا یقضی
 حتی یضی فیہم اثنا عشر خلیفہ پس امر بمعنی دین اسلام و خلافات عظمی است و توفیق این معنی از
 دیگر اخبار رسین و مہرین است چنانکہ در صحیحین بخاری و مسلم حدیث و روایات خلافات خلافاً
 اثنا عشر مذکور و فرمود است ہاے لفظ امر و ہاے لفظ الدین و ہاے لفظ الاسلام در آنجا
 وارد است کما روے صلعم لایزال الاسلام عمریراً یعنی الی اثنا عشر خلیفہ از انبیاء و ائمه کرام
 می شود کہ امر در کلام شارع مخصوص جنسین مقام کہ ذکر اطاعت صاحبان امر مقررین باطاعت
 خدا اکبر و بشمول اطاعت پیغمبر نازل شدہ است بافادت لام بمعنی دین و اسلام است و
 و الباقی من المعانی للامر سیاقی پس پنجہ در آیات و اخبار از امر مراد است ہمان معنی در آیات
 عنہا بدلیل وجوب طاعت اولی الامر متبادری نماید چہ صاحبان آن امر واجب الطاعت میباشد

توفیق مستعمل
 با استعمال امر

پس اولی الامر صاحبان دین اسلام اند و پس شیخ المتکلمین فی المتأخرین عزیز دلبومی در استدلال
 امامت پیغمبر تحت آیه قبل للمخالفین باین معنی پی برده فرموده هر که واجب اطاعت بود امام است پس بعد
 تحقیق وجوب طاعت اولی الامر تعیین مصداق این لفظ در خلفاء دین و اوصیای خیر المسلمین می شود
 نه در دیگر معانی متخذة خصوصاً معنی آن دو العقول که خیل خلاف محل و غیر معقول است چه نزد اشاعره
 عقل را در نقل چه ذل و براسه ارباب عقل عالم و رفت ضروری نیست و در نجای با تصاف لب و عقل استود
 است مگر آنکه بعله الذین یتنبطونه گفته و مطلق اولی العقل مؤمن و هم کافر می باشد و قال المدعی
 فلا یطع الکافرین پس چگونه این تناقض در حکم رب لغت ممکن می تواند شد که اطاعت کفار را منع کند
 و بار حکم نماید و همچنین در امر اسراراً حکام رعایا مؤمن و کافر می شود پس تکلیف اطاعت مطلقه بود
 امر اسراراً و بر این ترتیب است و در تقدیر تخصیص وقت و درن الوقت فی اطاعت الحکام فمورال اسلام
 یا در اطاعت امر اسراراً یا تخصیص بهم و در بعضی تقدیر و حذف الفاظ در آیه کریمه لازم می آید یا این خبر
 که اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم العدول اونی غیر المعاصی و این خلاف اصل است و قرینه اقران
 اطاعت خدا و رسول مانع این مخدوفات است بلکه درین تقدیر اطاعت رسول المدنی نیز مقید و
 مشروط خواهد شد و هیچ حد پس حذف قرار دادن تغییر کردن اطاعت مطلقه پیغمبر و مخالف تبادرت
 و اختیار نمودن تقدیر معنوی در کلام فصیح خالق اکبر است مگر آنکه بیچارگان ابلهست چه گفته چاره غیر ازین
 ندارند که بیاس حرمت اصحاب سقیفه حکم نصوص انحراف شاه ولایت را از تاویلات رکیکه و
 مخدوفات بجهت تبدیل شدن می خواهند و همین اصول مذموب ایشان قرار یافته است و چگونه غیر
 ازان باشد خلافت ثلاثه از استیلا و دهم و جبر و غلبه پیغمبر آمده پس در معنی اولی الامر هم ملوک رعایا

و سلاطین بر ایام را گرفتند مفیدند بهیچ بیند و در قبح و ابطال این دعوی نص صریح بر آورده ام
 که از سوانح وقت این بے نصاحت است قال الله تبارک و تعالی قالت الملوك اذ ادخلوا
 قرية افسدوها وجعلنا اعقابها اذ لسوا ذلك يفعلون یعنی گفت بلقیس یوحنا حضرت سیدنا
 که سلاطین هر گاه داخل قریبه می شوند آن قریه را فاسد و خراب می کنند و بزرگان اهل قریه را
 ذلیل و خوار می نمایند و تعمیر می نمایند سلاطین و ملوک می کنند و قال الله تعالی و الله لا
 یحب المفسدین و قال و لا تطیعوا امر المسرفین الذین یفسدون فی الارض و لا یصلحون
 و قال لا یطیع الکافرین ارباب نصافت بفرمانید که چگونه می تواند شد که من یا مری با عدل و الاحسان
 امر با طاعت حسین ملوک فرماید و اطاعت مفسدین را که خود ایشان را دوست ندارد و نهی از طاعت
 آنخا فرماید در اینجا از راه تناقض کلام و تنافت مرام مقررین با طاعت خود و ملحق با طاعت رسول
 حکم فرماید حال آنکه فرمود است و لو کان من عند غیر الله لو جلدوا فیہ اختلافا کثیرا و
 قال ان الله لا یله بالفحشاء الحق ما فذلک الا اخلاق عظیم فعود بالله من هذا العناد و حق
 الایة الامجاد و بر تقدیر منطون عامه ریاست ملوک مخصوص بر حق و امارت ایمه جور که در اسلام
 بلقب خلفا و مشهور بودند بنا بر صدق می باشد حال آنکه مخصوص صریح در ابطال حقیقت امارت ایشان
 در کتب سنیان و ابواب است کما اخرج العاصم عن ابی عبد الله علیه السلام الخ لافه بعد من ثلثون سنة
 ثم یصدون ملکاً عضواً قال ابن جریر فی صواعقه اے نصیب الرعیة فیہ عنف و ظلم
 کانهم بعضون فیہ عنفاً منته و کتاب الامارة صحیح است و غیره در تکذیب خلافت صادق
 اندر جو بیس کافی است اعاده آن موجب طوالت میشود و اما در ابطال امر او سر این حدیث

ابوداؤد که صاحب مشکوٰۃ و کتاب الاماره و اخلافت نقل کرده کفایت میکند قال رسول الله صلعم
ان العرافه حش و کابد للناس من عرفاء و کمن العرفاء فی النار لخص ترجمه آنکه تحقیق که قییم با قیید
و سر و اجاعت که عارف احوال آنها بود و بیشک میشود و معلوم مردم متقنه است بر او وجوده تا بنظر
تحتفظ اما عرفا بر وجه بد کرداری در حنبس خواهند بود اگر این حکم بر بعضی مراجعات و قبیده سبب ایا بود
تا هم حکم اطاعت مطلقه همه ریشا از اطاعت شرعی بودن شان می ریاید فتمه بر ائمه در معنی علماء و این کلام
در وجه مکتوبه و دلایل قاضی مذکور و صدر و تاجت نافی است یکله اطاعت مطلقه علماء از هر چیزی و حق
المدی تواند گردید زیرا که امام جاعت از علماء ملت اهلست راسق و فوجو جایشده است کما فی کتب الصحاح و یجوز
الصلوٰه خلف کل برو فاجرو است بر حال علماء مگر ما موین فجار باشند و بر دست امام فاسق بیع شوند آنچه
در حق انجمن ائمه در شرح عقائد نطفه و غیره با ثور است و لا یعتبر الایامام بالفسق و البجور تابعین فجار و فساق چگونه از
شیر مطاع و از شیوه نگویید اش در زمان تعلیه امتاع عصون مامون خواهند ماند و هر گاه نصیه در علم ائمه و علماء ملت
را مانع فسق و فوجو ظلم بود و در نیجالت اطای انجمن علماء حقیقه اطاعت فجار است و در نیاب
ایه کریمه آل تالی الذین اوتوا النصیامن الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاعوت نص قاطع است
که آنهارا نصیه علم کتاب مانع سور عقیدتی و بت پرستی نگرویده و در وقتیکه بحق علماء و فضلا را سلام
نص و عصمت ایشان وارد نشده است پس نصیه علم دین آنهارا بکدام عده مانع از شرک خفی
و ارتکاب منکر جلی عصون خواهد داشت بنا بر غله ذلک اطاعت مطلقه علماء و عموما واجب میشود
و در نقض طسره و جل ادلی الامر بر علماء ملت مکاشفه سراسر بلا طفه شیخ اکبر نیز کافی است که در
باب سه صد و شصت و شش کتاب فتوحات تحت قوله زایسوغ القیاس فرموده خرج

الامام المہدی علیہ السلام فلیس عدو سبب الا الفقہاء فانہم لایبغی لہم ریاست ولا تمیز عن
 العامة بل لایبغی لہم حکم الاقلید لا غرض انکہ کے امام عصر را عدوی ظاہر نیست مگر فقہاء بوجہ
 خوراسے و اجراسے قیاس پس چہنم ہر وہاں چکونہ اولی الامر خواہند شد کہ اطاعت ایشان
 ماناسے اطاعت رسول مقبول بوجہ اطلاق بود و درینجا ما بحث فیہ ہمین وجوب اطاعت مطلقہ و
 جمیع اوامر و نواہی و تمام از منہ است فتدبر اما بحث ثانی آنکہ لفظ امر خیا نکہ بمعنی دین و اوست
 چہنم بمعنی خلافت ستمل است پس معنی اولی الامر اصحاب مائتہ و ارباب خلافت است
 و ایراد این معنی بر علمائے دین نجی ثابت و درست نمی باشد نہ لفظ اولی الامر بر علماء و فضلاء اولی
 سے نماید مگر اولی الامر را قوت استنباط و رسوخ در علم دین بستنبط شدہ است و لفظ اولی الامر
 بنفسہ لالت مطابق مفید معنی اہل خلافت است الشیخ شمس الدین محمد بن العلقمی الشافعی و در
 گوکب منیر شرح جامع الضغیر کہ مدوح صاحب کشف الظنون است می فرماید حدیث
 قریش ولا هذا الامر فبر الناس تبع لبرہم انہ قلت و فی حدیث البخاری لا یزال هذا
 الامر فخر قریش ما یلقہ منہم الا شان قوله هذا الامر ای الخلافتہ استہ بقدر الحاجت و بہر گاہ
 کہ در یافتی کہ ہذا الامر مراد از خلافت است پس بہر کثرت استعمال آن نظر سے باید نمود کہ ما فی
 حدیث سنن ابی داؤد عن جابر قال ان رسول اللہ صلعم قال اری الیہ رجل صالح کان
 ابا بکر بنیط برسول اللہ صلعم و بنیط عم ہابی بکرو بنیط عثمان بن جابر فلما من عند رسول اللہ
 اما الرجل الصالح فرسول اللہ صلعم و اما لوط لعضہم بعض فہم و لای الامر الذی
 بعث اللہ بظنیہ صلعم ہذا مراد صاحب لشکوۃ فی مناقب الثلاثة و اولی العرف

و علماء من حدیث نیک و اتذکرہ مراد و معنی از لفظ و لایة الامر علماء دین نمی شوند بلکه مصداق این
 لفظ اهل خلافت هستند که متن حدیث بعین معنی نص صریح است اگرچه مفصل و مختصر بود اما علی سید
 الاخبار را ثور شده است و در تائید این معنی چند تا اخبار صحابه بعبرض رقم سے آیدان ابا بکر قال
 فی السقیفة انا هو کم الی ابی عبیدة و عمر فکلاهما قد رضیت لهذا الامر ای الخلافة
 و قال عمر و ابو عبیدة انت احق الناس بهذا الامر ای الخلافة فقال الانصار و الله
 ما نغسدکم علی خیر الی ان قال انخذران یقلب علی هذا الامر ای الخلافة من لیس
 متافقال یوبکروهم ای القریش اولیاء صلعم و عترته و احق الناس بالامر ای
 الخلافة بعد صلعم ثم قال الخباب یا معشر الانصار لا تسمعوا مقالة هذا صاحبہ
 فتذهبوا فبصیکم من الامر ای الخلافة ان قال و قولوا هذا الامر ای الخلافة
 علیہم فانتہم اولی الناس بهذا الامر ای الخلافة و قال علی بن ابی طالب ما
 احق بهذا الامر ای الخلافة منکم الا با علم و اتم اولی بالبیعة لی اخذتم هذا الامر
 و اعلم الخلافة من الانصار و اجمع علیہم بالقرابة من رسول الله فاعطوکم و سلوا
 الیکم الامارة الخ فقال له ابو عبیدة یا ابا الحسن انک حدیث السن و هو کلام
 مشیخة قریش قومک الی ان قال و کلامی ابا بکر الا قومی علی هذا الامر ای الخلافة
 و ارض به فانک ان تعش و تطل عمرک فانت بهذا الامر ای الخلافة خلیق و
 به حقیق الخ فقال علی فی کلام طویل مخاطبا بالصحابیة یا معشر المهاجرین لئن
 اهل البیت احق بهذا الامر ای الخلافة منکم انتمکم موضع الحاجة بزه مارواها

ابوہریرہ نے کتاب السقیفہ و درصواعق محرقة ابن حجر مذکور است کلام خطیب انصار کہ یوم سقیفہ
 اکتہ اما بعد نحن انصار الله و کتبه اسلام و اتم یا معاشر المسلمین یا جبرین رہطو قد وقت
 و افة منکم بالاسعلاج و الترفع علينا تريدون ان تخذلونا من اصلنا و تخذلون الامر
 فی الخلفاء و روى الحمید بن اعین فی الجمع بین الصحیحین قال عبد الله بن عمر دخلت علی حفصہ قلت
 قلنا من ام الناس ما بتین فلم یحصل لی من الامر شئ اے من الخلفاء و روى صاحب
 ریاض النضر عن علی بن علی ام قائل کنا ان لنا فی هذا الامر حقا قال المصنف المرد بالامر الخلفاء
 و خزیمہ بن ثابت صحابہ فرمود ما کنت احسب ان الامر منصرف ہاشم ثم منہا عن ابی
 الحسن و روى صاحب مشکوٰۃ فی مناقب عشرۃ ائمتہ عن عمر قال ما احدث حق بہذا
 الامر (ای الخلفاء) مرہ و لا النفق الذین تو فی رسول اللہ صلو علیہم و سلم و روى صاحب
 بیغ دین باشد یا خلافت مراد از ان بود و لاء دین و و لاء خلافت نہ علماء خواہند شد نہ ملوک
 دنیا نہ امر سرایانہ از باب عقول نہ اصحاب حکم قبول نہ اہل عدول نہ امر حبش عقب اندیش
 کہ فرار عادت آنجا بودہ بعد ازین شواہد صیغہ و حج تینہ کہ احتمال را بتوفیق معنی از کلام آمد و
 احادیث صحابہ یا سنہ یا فرمودہ کنون محترم رسول و اور احتجاج سر اسرار بہاج سے آمد کہ
 حقیقہً یحصل وقتا یا بین البرایا است و در تعیین اولی الامر در ائیمہ مصوبین اثنا عشر و در خارج
 سائر و بگر خفا را از منصوصات علیا است انچہ محدث جمیل بحال در روضہ الاحباب بدعلامات
 ظہور قائم آل محمد از جابر انصاری آورده کہ میگفت کہ چون ازین و تعالی نازل گردانید این آیات
 الذین آمنوا طیعوا الله و طیعوا الرسول و اولی الامر منکم لعلکم تتقون یا رسول اللہ من شناسیم ما خدا و رسول

اور پس گویند اصحاب مگر خدا تعالیٰ اطاعت ایشان را قرین ساخته است بپااست تو پس
گفت رسول صلعم خلفاء من بعدی اولم علی بن ابیطالب ثم الحسن ثم الحسين ثم
علی بن الحسین ثم محمد بن علی المعروف فی التقریة بالباقه و سدره که با جابر فاذا التقیتہ فاقوا
منہ السلام ثم الصادق جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر ثم علی بن موسی ثم محمد بن علی ثم علی بن محمد
ثم الحسن بن علی ثم حجة الله فی ارضه و بقية فعبادة محمد بن الحسن بن علی ذلك الله یفتح الله علی
علی بن یه مشارق الارض و مناهم بها و ذلك الذي یغیب عن شیعته و اولیایه کلا بیت فیها صدق
القول بامامته الامن بمتصر الله قلبه للایمان الحدیث لمخص من خبر و رایت اثر انک اولی الامر
ثم اثنا عشر و رایت منیر نیک ضد اتباعه اطاعت ایشان را قرین طاعت رسول حکیم بجای نازل
فرموده پس این قرآن کاشف عصمت و طهارت ایشان است کما بہت علیہا سنا و غیر آن
را در عصمت نصیب نرسیده است و وجوب طاعت ایشان ماناسے اطاعت رسول منان
نفس در استخلاف ایشان است و در تائید این حدیث شریف حدیث الشاد است کہ علامہ
ابراہیم بن محمد بن محمد بن فرید السعیدین آورده است کہ جناب میر و مسجد رسول محمد
بالصواب فرمود فانشدکم الله العلمون حیث نزلت یا ایہا الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول
و اولی الامر منکر حیث نزلت انما ولیکم الله و حیث نزلت لم یخذلکم من دون الله و لا رسوله و لا
الذین یحبونہ قال الناس یا رسول الله اخاصة فی بعض المؤمنین ام عامة لجمعهم فامر الله
بیدان علیہم و کذا امهم و ان یغیر لهم من الولاية ما فہم لهم من صلواتہم و زکوٰتہم و حیاتہم
و نصیبہم للناس بعد ینعم الخ ان نقل الخطبة عن النبی و استخلافه فقال فقام ابو بکر

فقال يا رسول الله هذه الآيات خاصة فعلى قال بل هي ذوات صياني الى يوم القيامة قال
 يا رسول الله بينهم كسفا قال علي ووزيري ووراثي ووصيي وخليفتي فواتني وولي كل مؤمن
 من بعدي ثم ابني الحسن ثم الحسين ثم تسعة من ولد ابني الحسين واحدا بعد واحد القراء
 معهم لا يبارقونه ولا يفاوقهم حتى يروا على الحوض فقالوا (اقتالت الصحابة الذين كانوا
 الانشاد) كلهم نعم قال فماذا وشهدنا كما قلت سواء وقال بعضهم قد حفظنا منهم
 انك جناب ميرتسم وادصحابه را که ایاسیدانید که آیه اولی الامر وایه انما وایه لم یخزبه چه طور نازل شده
 مردمان عرض کردند که یا رسول الله این آیات در حق بعضی مؤمنین خاصه نازل شده اند یا در حق
 عامه مؤمنین پس سگم کرد و این غرضش که یانهی بیان کن آنرا و تسلیم کن اسما و ولایه امر ایشانرا و از امر ولایت
 تقسیم کن بر است ایشان مثل ارشاد بیکه بر است ایشان صلوات و زکوة و حج را بیان کرده پس نصب
 کرد مرا بر است مردمان در غمید بر ختم ابو بکر و عمر گفتند یا رسول الله این آیات خاصه در حق علی
 نازل شده اند فرمود بلی در حق و سه هستند و در حق اوصیای من تا یوم قیامت گفتند که
 بیان فرما بر است ما که کدام هستند فرمود علی برادر من و وزیر من و وارث من و وصی من و خلیف
 من است و راست من و ولی هر مؤمن است بعد من پس یازده امام را نام نهادیم تا قیامت اوصیای
 خود را و فرمود و گفت که قرآن با ایشان است و ایشان با قرآن هستند تا اینکه هر دو بر من بیایند
 بر حوض کوثر بجا آید پس ارشاد بانثا و صحابه حاضرین تصدیق نمودند و گفتند که ما شنیده ایم این
 و شنیدیم بدانکه هر بوی در بعضی گفتند که ما مخلوقا داشته ایم این حدیث را شنیدیم و در کتابها
 ما خواندیم اما خوانده این حدیث را در خطب اینهمه نصوص خلافت شاد و لایست که در هر سخن

اجماع یقینہ و مظہر نص خلافت حقہ علی مرتضیٰ است اکثر عبارات را بطروح فرموده اند و غرض ما
 انتقال این خبر ہمین قدر است کہ اولی الامر درین آیه نص خیر الو را مقصود و از ائمہ اثنا عشر است و علامہ
 موسیٰ بنی کہ ناقل این خبر است از اعیان محدثین عامہ است و بلا تعصب با سناد خود آورده است و
 نفس نبیانت از وجوب طاعت مطلقہ و اولی الامر گفتن و ثبوت عصمت ایشان ظاہر تر است
 و درین بحث بوجہ آخر میگویم کہ لفظ اولی الامر باعتبار رفت بمعنی صاحبان امر است و اولی الامر احد
 الناس را صاحب کم نفر بوده مگر بحق علی بن ابی طالب میفرماید من یا امر بالعدل پس حکم کنندہ بعد
 و انصاف و راست رسالت مآب و اسما است و امر الناس بالعدل لامحاله خلیفہ نبوی الورا است
 و لفظ عدل سایر ملوک و علما و خطیبین و مفتیان مخطبین را خارج میفرماید چه ملوک و علما و صدق
 یا امر بالعدل بعنوان کلی چنانکہ منطوق آیه است در حقے خواهند شد کہ مصنون از خطا و سبب و
 محضو ظانظلم و طغیان شوند و این از غیر مصوم ناممکن مے نماید و تجربیات شاید است کہ
 ہم ایشان از زمره من یا امر بالخطا را و ابجر مے باشند بلکہ رہا تمام بعد از ان العدل و قیون عن القسط
 بحق آنخاصا و حق مے آید پس طاعت ہمین من یا امر بالعدل مے چندانہ در آیه اطیعوا اللہ ما اتا طاعت
 رسول خدا مے کل امور بلا قیود امر پرون امر نازل شده است و این نص در خلافت نبوی میاید
 و اما در و این آیه درین بالعدل و هو علی صراط مستقیم با عترت موافق و مخالف و در حق علی بن
 ابی طالب ثابت است چنانچہ حافظ ابو بکر احمد بن موسیٰ ابن مرویہ از او مے مقبول عام معلوم
 پذیرد و لفظ امرع الناس عبداللہ بن عباس روایت میکند کہ مراد از من یا امر بالعدل امام اجل
 با وی اے خیر اسبل علی بن ابی طالب صحیحتم الرسل مے بند و فاضل فضل عیوب استلال

نور اولی الامر از قرآن

این ایچنین عبارت و ابطال لباطل عمرات سے نماید کاشک ان علیاً کان یامر بالعدل و
هو علی صراط مستقیم لکن لا یدل هذا علی الصق علی امامتہ لفقہه میگویم کہ فضل بوضو
توفیق آیه مذکور را با کریمه الطیعو الله بخاطر نمیداشت ورنه باچنین انکار صحیح مرتکب نمیکرد و بدو زمانه
آیه و لله المثل الاعلی را درینجا فرسوش کرد چه این آیه از صد چینی است و ضمناً به الله
و جلیل احدھما الکریم لا یقدر علی شیء و هو کل علی مولانا اینما بوجه لایات بخیر حدیث
هو من یامر بالعدل الخ درین آیه او تعجبانه از براسے ذات بی شبره و بی نظیر لا خدیرون
بذکره و از براسے اصنام شرکین تمثیل از حال حلین بغرض تمام عوام آوردہ کہ یکے اپنی خلعت
یا ہاشم بن عمر بن حارث القرظی مثل بہ للاضمام و دیگر علی بن ابی طالب علیہ السلام یا تمثیل
کہ منافع دنیا و آخرت چنانکہ در متابعت و پیروی علی بن ابیطالب علیہ السلام است برافزون بر
چنانکہ در پیروی ابی یا ہاشم نفع دینی و دنیوی مترتب نیست بچنین در عبادت اصنام منعت نمیشد
بآنچہ او تعجب غرضتمہ با علی اعلی براسے ذات خودش مثل زوہ در بحالت مدراج عالیہ و معارج متعالیہ
انجساب رفح ماب برتر از ان است کہ سایر بنندگان شمار کنند سابق ازین مراتب افضلیت
شاہ ولایت بر کل افراد است از آیه مبارکہ میرین شدہ کہ او تعجب نفس مغیب خواندہ حالاً تمثیل بقول
خوش فرمودہ و درین اشارت سر اسرار شہادت بان امر است کہ علی بن ابی طالب ہو من عن ایسر
سے باشند و لم یقل لا صدق القرآن شکر بر آنکہ آیه کریمہ ان الله یامر بالعدل و الاحسان و ان
کریمہ ان الله لا یامر بالفحشاء کجتن مثل نہ واردست فلاید کہ مثل رینیز بچینی باید و آن براسے
از جملہ وجوہ عصمت می توان شمرد پس چنانکہ او تعجب در آیه استدلال بہ علی بن ابیطالب را من یامر

بالعدل فزودوا تخمين وراية يهتفون عنهما باشارة همان امر اولي الامر خواننده است و من اينجا
 نقل محاسب شهرستاني عن السلف في كتابه الملل والنحل وقول النبي صلى الله عليه وسلم على نضر في الامامة
 فان الامامة لا يمنة لها الا ان يكون افضى القضاة في كل حادثة الحاكم على المتخاصمين في كل واقعة
 وهو معنى قوله نعم اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم فان الامانة من اليه القضاء
 الحكم انتم له واز انما كره احاديث خير الانام بين وفسلين كلام ملك لعظام سلم بين الخاص والعام
 است وتوفيق ابن ابي بشار متوافرة متحقق في المرام است فالملطوب باحسن الحج ثابت قال
 صلعم مخاطبا لامامه به سلوا على علي با مائة المؤمنين وقال العلامة القوشقري تحت هذا الحديث
 في شرح التبريد الآية بالكسر الامارة من امر الرجل اذا صار اميرا وروى ابن مروان يرفعه
 الى بريدة الاسدي قال امرنا رسول الله صلعم ان نسلم على علي بن ابي طالب المؤمنين وباركنا عن صلعم
 رسول علي قال كنت مع علي في ارض له وهو يحير شراحتي جاء ابو بكر وعمر فقالا لسلام
 عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته فقيل كنتم تقولون فحيوة رسول الله صلعم
 ذلك فقال صلعم هذا ما نأوه في مناقب ابن مروان عن عبد الله قال قال صلعم مخاطبا لعائشة
 على انتم امة علي بن ابي طالب في امم ملة لا تود بيني في اخي فانه امير المؤمنين وسيد المرسلين
 وقائد الغياث المجتهدين يوم القيامة يقعد على الصراط فيدخل اولياها الجنة ويدخل اعداءها
 في النار وشمسها في الاخرة امارته وفي امره مائة رواية اخرى ولا نجد مثلها خبر
 واحد في ابي بكر وعمر واما توفيق آية ورافع اض طاعة با حديث حضرت رسالت با حسن طرق عام
 خمسين است ورواه الشيخ الهمداني في كتابه عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلعم

ان الله افترض طاعة طاعة اهلیت علی الناس خاصة و علی الخلق كافة قبل

یا رسول الله فما الناس وما الخلق قال صلعم الناس اهل مكة و الخلق خلق الله من ذی روح

هذا ما نقله فی سودة القربی و رد الیف عن ابی ذر رضی قال قال رسول الله صلی علیہ السلام

من اطاعنی فقد اطاع الله من اطاعك فقد اطاعنی و من عصانی فقد عصی الله من

عصاك فقد عصانی این حکم اطاعت محکم تفسیر قرآن اطاعت اولی الامر باطاعت پیغمبر

و شرح اتحاد طاعت نبی باطاعت عامه اولی الامر باحلی نصوص سے فرمایا زیرا کہ در آیت

چنانکہ لفظ واحد را طبیعاً اطاعت نبی و وصی وارد شدہ معنی آن در حدیث واضح گردیدہ کہ چھو

اطاعت مطلقہ نبی اطاعت مطلقہ علی ولی بافادہ ورود لفظ من مفید عموم بہرین است

و اطاعت عامہ غیر خصوص مذکور و معلوم است پس از اولی الامر مراد معصوم سے باشند

در بحال جمیع احتمالات واردہ بارہ مطروح و مخذول و تخصیص مصداق بال رسول عن ذی

العقول مدوح و مقبول و اسے نمایاں ہو المقصود و المأمول۔ این ہمہ مطالبہ سے انما و لیکم اللہ

ببینا بین سلیبہ و بر این غیر عمیرہ و توفیق شواہد بدیہ غیر رقم آورد ماسید شہید در اخصت

در استیان معنی این آیه بحرئی دارد و خار کہ بر شافت میان جید البر بان شادت و ہایت تبیان

در غیر مکتون و مقاصد جو اہر تو قلمون لب ساحل تحریر افاضت تجمید آورہ و امن طالبان شہاد

را لا الہ الا اللہ فرمودہ است من شاء ان یتفاض بہ فلیرج الیہ۔

واضحاً نصوص خلافت امیر المؤمنین عیوب لدین علی بن ابیطالب عند اللہ العاقبۃ نعم است

انما یتقوا اللہ و رسوله و الذین امنوا الذین یعمیون الصلوة و یؤتون الزکوٰۃ ثم راکعون یعنی خراس

نیست که والی و سرور و اولی بالتصرف شماست و مومنان اللہ سجانه است و رسول
 و صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم است و آنکسانی باشند که ایمان آوردند و صلوة را قایم میدارند
 و زکوٰۃ را می دهند و در حالیکہ آناتان رکوع سے نمایند و باتفاق خاصہ و عامہ شان نزول
 این آیه وافی ہدایہ در حق علی مرتضیٰ مشہور و معروف تر است کہ آنحضرت ولایت منزلت
 سائل را در حالت رکوع نماز انگشت تشریح بہا کہ تمیض از خراج ملک کمتر نبود و عطا فرمود و اوتام
 شانہ بود و حرف انما کہ مفید ہصر است ولایت عامہ آنحضرت و تولی امر است را باقر ان ذکر تولی
 خود بنی خود بین فرمودہ و در پنجابچ اشتباہ بمعنی محب و دوست و غیرہ پیرامنی شود چہ حضرت
 بمعنی مودت مومنین و نیز تمام مخالف آیه المؤمنون و المؤمنات لبعضہم اولیاء بعض و دفع
 سے شود و این تناقض ظہور است بلکہ سیاق کلام مفید بمعنی خلافت عامہ امامت حقہ واضح
 تر است اما تناقض برین وجہ است کہ از آیه بعضہم اولیاء بعض و وقوع مودت بین المومنین بوجہ
 غیر محصور و غیر محدود ظاہر است و طرق محبت و مودت باعتبار واقع ہم بکثرت ثابت و یافت
 سے شوند و درینجا افادہ ہصر دلالت میکند کہ بس ہمین صاحبان محبت بر مومنین بستہ غیر ایشان
 محب مومنان نیست حتی کہ عمر و جبر و زید و خالد نیز محبان مومنین نیاند اگرچہ این مطابق واقع است
 لکن غیر محبان حضرت عامہ است و اما افادہ بمعنی خلافت اولی الامر ہمین ہصر روشن تر است
 چہ اگر لفظ ہصر در آنوقت نمی بود ذکر ولایت بالکسر خدا و رسول و نیز تمام ضرورتی نہداشت
 پس در بیان ولایت و مدح فرکی خاتم ذکر ولایت خدا و رسول آمدن دلیل قوسے ہصر ولایت
 است زیرا کہ بیان ولایت شاہ ولایت بعد ذکر ولایت رسول و بعد ولایت رسول ذکر